

۴

دوره علوم
و معانی
اسلام و
تشیع

هوای عیسم



رساله
غناء و موسیقی

بررسی فقهی حرمت غنای لموی و موسیقی

حضرت آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی مدّس الله



هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

رسالة غناء و موسيقى

بررسی فقهی حرمت غنای لهوی و موسیقی

حضرت آیت الله حاج سیّد محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سرّه

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

رسالة غناء و موسیقی

مؤلف: آية الله حاج سيد محمد محسن حسینی

طهرانی

ناشر: مکتب وحی / طهران

نوبت چاپ: اوّل / ۱۴۴۷ هـ . ق، ۱۴۰۴ هـ . ش

چاپ:

تعداد:

شابک: ۷ - ۸۱ - ۶۱۱۲ - ۶۰۰ - ۹۷۸

حق چاپ محفوظ است

تلفن: ۸۸۶۱۵۲۰۷ - ۲۱ - ۹۸ +

۳۷۸۴۲۵۵۵ - ۲۵ - ۹۸ +

www.maktabevahy.org

info@maktabevahy.org

عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ
قال:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ
أَمَرَنِي أَنْ أَمْحُوَ الْمَزَامِيرَ وَ الْمَعَارِفَ وَ الْأُوتَارَ وَ
الْأُوثَانَ وَ أُمُورَ الْجَاهِلِيَّةِ»

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

”خداوند مرا فرستاد تا هدایت و رحمت عالمیان

باشم، و مرا فرمود تا مزامیر (نی‌ها) و معازف (آلات

موسیقی) و اوتار (نوعی تار) و بتان و کارهای

جاهلیت را محو و نابود کنم.»

مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹

مقدمة ناشر

أعوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس مختص ذات لم یزلی است که در
انسان استعداد رسیدن به اسماء حسنی و صفات
علیای خویش را به ودیعت نهاد و انسان را خلیفه
خویش قرار داد و راه رسیدن به این ذروه اعلا را در
تبعیت از دستورات شرعی و تعالیم انبیاء و اولیای
الهی منحصر نمود؛ و درود و سلام بر خاتم انبیاء
محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله أجمعین که با
دستورات و مبانی رصین و متینش حیات انسانی را
به عالی ترین مراتب کمالات و فضائل إلى الأبد
رهنمون گردید و شریعت تام و أتمش نسخ شرایع
گذشته نمود؛ و بر اولاد و اهل بیت بزرگوارش که

قافله سالار قرون و اعصار سلسله بشریت به سوی
مبدأ حیات و سرچشمه نور و بهاء بوده‌اند.

در مکتب اسلام احکام شریعت براساس اِشراف
بر نفوس انسان‌ها برای وصول به سعادت و فلاح
ابدی و دوری از خسران و بوار اخروی جعل شده
است.

یکی از مهم‌ترین و مورد ابتلاترین مباحث فقهی
معاصر، مسئله آواز خوانی و موسیقی است؛ چراکه
اصلی‌ترین عامل هدایت‌کننده افکار عمومی در
دنیای امروز، رسانه‌های گروهی - اعم از تلویزیون،
سینما، شبکه‌های ماهواره‌ای، سایت‌های اینترنتی
و... - است و اتکاء بسیاری از این رسانه‌ها به
موسیقی و آواز به گونه‌ای است که با حذف این دو،
اگر تعطیل نشوند، قطعاً واهمه این را دارند که
اثربخشی و

کارایی خود را تا حدّ بسیار زیادی از دست بدهند.

تأثیر باطنی و ملکوتی صدای خوش و ترنم آلات و ادوات موسیقی بر روح انسان غیر قابل انکار است و حالتی از شعف، حزن و... را به نفس انسان منتقل می‌کند. از آنجایی که استعمال ادوات موسیقی و صوت لهوی، نفس را در یک مرتبه دانی متوقف نموده و امکان رشد را از او سلب می‌کند، لذا شرع آنور استفاده از آن را حرام نموده است.

این رساله فقهی دروس خارج فقه عالم ربانی و عارف صمدانی مرحوم آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس سرّه - در سال‌های ۱۴۲۰ و ۱۴۲۱ ه. ق در حوزه علمیه قم است که موضوع غناء و موسیقی را از نگاه احکام شرع به‌طور مبسوط مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند.

نکته‌ای که می‌توان با اشاره به آن به اعتبار و استحکام مباحث مطروحه در این اثر ماندگار افزود، این است که ایشان علاوه بر سالیان طولانی اشتغال

به تدریس و تحقیق در حوزه‌های علمیه، توأمأً به مجاهده و تهذیب نفس در محضر اساتید بی‌بدیلی همچون عارف کامل مرحوم حاج سید هاشم حداد و والد معظمشان سید الطائفین مرحوم علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله أسرارهما - مستفید و مستنیر بودند و علاوه بر کسب مدارج بالای علمی، عالی‌ترین مراتب کمالات عملی را نیز حیازت نموده و به دیدگاهی کاملاً متمایز از اقران خود دست یافتند؛ ﴿لَمِثْلَ هَذَا فَلْيَعْمَلْ أَلْعَمَلُونَ﴾.

امتیاز این رساله بر سایر نوشتجات در این است که مؤلف محترم - قدس سره - جنبهٔ إسقاط تکلیف از دوش مکلف را در استنباط احکام - که امروزه بسیار رایج است - محور توجه خود قرار نداده‌اند؛ بلکه ایصال به واقعیت حکم شرعی در جنبهٔ ارتباط عمل با نفس مکلف و اتصال انسان به عالم ملکوت و تأثیر غناء و موسیقی در رشد یا افول انسان را ملاک استنباط در نظر گرفته‌اند، به علاوه اینکه در تجزیه و تحلیل مسئله، فقط به قواعد متعارف اصولی و رجالی اکتفا ننموده و شواهد و قرائن مختلف

تاریخی، فرهنگی و... در زمان صدور آیات و روایات را نیز در نظر گرفته اند.^۱

ایشان با بررسی شواهد مختلف به سؤالی که در ذهن بسیاری از افراد مطرح است که آیا در عصر صدور روایات حرمت موسیقی، فقط موسیقی لهوی محل ابتلا بوده، پس ادله حرمت ناظر به این نحوه از موسیقی است، یا اینکه ادله حرمت شامل همه اقسام موسیقی است، به بهترین نحو پاسخ داده‌اند.

از دیگر امتیازات این رساله این است که تفصیل حکم موسیقی بر اساس مشترک بودن یا مختص بودن آلات آن به موسیقی لهوی را - که در فتاوی معاصرین مطرح است - به نحو فنی مورد بررسی قرار داده و رد کرده است. هم‌چنین مسائل جانبی مرتبط با موسیقی، مثل حکم استفاده رسانه‌های گروهی از موسیقی یا مجالس غناء و موسیقی (کنسرت) و خرید و فروش آلات آن و... نیز بیان گردیده است.

امتیاز دیگر این رساله تحلیل دقیق مستثنیات

^۱ جهت اطلاع تفصیلی از روش اجتهادی مورد نظر مرحوم مؤلف رجوع شود به فقاہت در تشیع.

حرمت غناء و موسیقی و بررسی مواردی که از این دو عنوان در لسان شارع از حکم حرمت مورد استثناء قرار گرفته است، با نگاه فوق‌الذکر می‌باشد.

از خداوند متعال مسألت داریم که روح بلند و ملکوتی این استاد و معلم و مربی الهی، مرحوم آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی را در اعلیٰ علیین با اجداد طاهرینشان محشور بفرماید و همه رهروان طریق هدایت را در این مسیر ثابت قدم قرار بدهد و از نفحات و انفاس قدسیه اولیای الهی بهره‌مند بگرداند؛ **إِنَّهُ سَمِيعُ الدَّعَاءِ**.

بخش اوّل : غناء

معنای لغوی و اصطلاحی
بررسی آیات و روایات

درس اوّل:

معنای لغوی غناء

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمد لله ربّ العالمين
و الصلاة على خيرة الله المُنْتَجِبِينَ مُحَمَّدٍ و آله
الطّاهرين
و اللّعة على أعدائهم أجمعين

یکی از بحث‌های فقهی، مسئله غناء در مظاهر مختلف از نقطه نظر حرمت و إباحه و یا رجحان است، و بالتّیجه مسائل دیگری در این زمینه مطرح می‌شود، از قبیل استعمال آلات موسیقی با غناء و همین‌طور بعضی از اموری که می‌تواند از لوازم غناء و از آثار و تبعات بحث لهو و لعب مطرح باشد. پس تقریباً می‌شود گفت که ممکن است در اینجا بحث جامعی از نقطه نظر غناء و لوازم آن و لهو و لعب - با

مظاهر مختلفه‌ای که دارد مانند رقص و امثال ذلک -
مطرح شود.

بررسی معنای اصلی و اولیّه غنی و غناء

در وهلهٔ اول باید ببینیم که مفهوم غناء از نظر لغوی و عرفی چیست و محدودهٔ تعریف غناء و رسم آن چیست، نه اینکه حدّ آن (یعنی تعریف به ماهیتِ طبیعت) چیست.

«غنی» به معنای بی‌نیازی و استغناء و عدم احتیاج

است. غنی به این معنا در لغت آمده است.^۱

معنای غنی دربارهٔ خداوند متعال

در اسماء الله تعالی می‌خوانیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ

الْغَنِيُّ الْوَالِحُ الْحَمِيدُ﴾^۲؛ خداوند غنی است، و غنی

یعنی غیر محتاج و مُسْتَعْنٍ عَنِ الْغَيْرِ، و این استغناء

فی الوجود و فی آثار الوجود است. غنای پروردگار

به معنای عَدَمُ احتیاجِهِ إِلَى الْغَيْرِ و احتیاجُ الْغَيْرِ

إِلَيْهِ است. این معنای استغناء خداوند متعال است.

آیه دیگر ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ آلُ فَقْرَاءٍ إِلَى

^۱ کتاب العین، ج ۴، ص ۴۵۰؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۱۵.

^۲ سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۶.

اللَّهُ وَاللَّهُ هُوَ أَلْ غَنُِّ أَلْ حَمِيدُ ﴿١﴾ می باشد. هر ماهیت امکانی در وجود و در ذات و همین طور در آثار وجود، محتاج به غیر است؛ بنابراین لازمهٔ جمیع ماهیات امکانی، فقر ذاتی نسبت به اصل ذات و اصل وجود و نسبت به شوائب و آثار وجود است. در مقابل آن، ذات پروردگار و حضرت حق - جَلَّ و علا - قرار دارد که ذاتاً مستغنی عن الغير است و جنبهٔ استغنای ذاتی دارد. این معنا، معنای غنی است. خلیل بن احمد فراهیدی دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام دارد:

إِسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ الْكُلِّ وَ احْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ. ^۲

که این مرتبه، مرتبهٔ غنی است.

غنی از غَنِی یَغْنِی است که با إِسْتَغْنَى وِ اِغْتَنَى وِ

تَغَانَى وِ تَغْنَى همگی به همان معنای بی نیازی و

عدم الاحتیاج است. ^۳ در [لسان العرب] می فرماید:

^۱ سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۵.

^۲ أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۳۴۵؛ الحقائق، فیض کاشانی، ص ۴۱۵؛ حقّ الیقین، شبّر، ص ۲۲۶؛ تنقیح المقال، ج ۲۶، ص ۱۲، با قدری اختلاف در سه مصدر اخیر. ترجمه:

«نیاز همه به سوی او (امیرالمؤمنین علیه السلام) و بی نیازی او از همه، دلیلی است بر اینکه او امام همه است.» (محقق)

^۳ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

در حدیث است: «مَنْ اسْتَعْنَىٰ بِلَهْوٍ أَوْ تِجَارَةٍ اسْتَعْنَىٰ اللَّهُ عَنْهُ وَ اللَّهُ غَنَىٰ حَمِيدٌ.»^۱

معنای غنی در حدیث «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَّعَنَّ

بِالْقُرْآنِ»

حدیثی هم اهل تسنن نقل می کنند که پیغمبر اکرم

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ

لَمْ يَتَّعَنَّ بِالْقُرْآنِ.»^۲ این حدیث را به دو صورت معنا

کرده اند:

بعضی این طور معنا می کنند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَسْتَعْنِ بِالْقُرْآنِ عَنْ غَيْرِهِ؛^۳ «از ما نیست کسی که به واسطه قرآن از

غیر قرآن، استغناء و طلب بی نیازی و عدم الاحتیاج نکند.»

یعنی اظهار نیاز نکند، به معنای همین

عدم الاحتیاج. یعنی الْقُرْآنُ كَافٍ لِكُلِّ شَيْءٍ؛ الْقُرْآنُ

كَافٍ لِلنَّاسِ، الْقُرْآنُ كَافٍ لِأَعْمَالِ الْعِبَادِ وَ كَافٍ

لِلْإِسْلَامِ، که به معنای کفایت است.

معنای دیگری که برای این روایت کرده اند معنای

آواز خوش خواندن و قرآن را به صدا و صوتِ

مُطَرَّبِ خواندن است.^۴ [البته روایات زیاد و صریحی

^۱ المصنّف، صنعانی، ج ۳، ص ۱۷۳؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۷، ص

۳۵۴؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶. ترجمه:

«کسی که با پرداختن به لهو یا تجارت، خود را (از نماز جمعه) مستغنی کند

خداوند هم از او استغناء می جوید (و به او توجه نمی کند)، و خداوند بی نیاز

و غنی و مورد حمد و ستایش است.»

^۲ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۹۲۰؛ معانی الأخبار، ص ۲۷۹.

^۳ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

^۴ همان.

پیرامون **تَغْنَى بِالْقُرْآنِ** وجود دارد.^۱

اما فرق بین دو حالت مقصور و ممدود آن، این است که غنی مقصوراً به معنای عدم الاحتیاج و استغناء است، ولی غناء ممدوداً به معنای جمال و به معنای صدایی است که در آن ترجیع و تطریب باشد.^۲

روایتی در اینجا از ازهری داریم که می‌فرماید:

«**مَا أَدْنَى اللَّهِ لَشَيْءٍ كَأَدْنَى نَبِيِّ يَتَغْنَى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ.**»^۳ و از شافعی نقل شده است: معنای این حدیث «تحسینُ القرآنة و ترفیقُها» می‌باشد.

«تحسین» یعنی انسان قرآن را با صدای خوب و قشنگ بخواند و «ترقیق» یعنی رقت به کلام بدهد و صدا را خیلی بیچاند و ترجیع و ترقیق و تلطیف کند.

ایشان می‌گویند:

معنای حدیث دیگر که می‌فرماید: «**رَبِّتُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ.**»^۴ هم همین است.^۵

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون وجوه مختلف معنایی این روایت، رجوع شود به *أمالی المرتضی*، ج ۱، ص ۳۱ - ۳۶.

^۲ رجوع شود به *جامع الأخبار*، شعیری، ص ۴۸ و ۴۹؛ *بحار الأنوار*، ج ۸۹، ص ۱۹۰ - ۱۹۵؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۴، ص ۲۷۰ - ۲۷۵.

^۳ *صحیح مسلم*، ج ۲، ص ۱۹۲. ترجمه:

«خداوند در هیچ چیز همانند آن اجازه‌ای که به پیامبر داده است که قرآن را با آواز خوش و با صدای بلند بخواند، اجازه نداده است.» (محقق)

^۴ *جامع الأخبار*، شعیری، ص ۴۹؛ *مسند أحمد*، ج ۴، ص ۳۰۴.

^۵ *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

«تزیین با صوت» به معنای **صِرْفُ الْقِرَاءَةِ** و
الْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ نیست، بلکه به معنای **تَحْسِينِ**
الصَّوْتِ است. **صِرْفُ الْقِرَاءَةِ** که تزیین به حساب
نمی‌آید!

خلاصه اینکه غنی' به معنای صدای خوب و به
معنای بی‌نیازی و عدم الاحتیاج آمده است.
باز ایشان موارد متعددی را برای این قضیه ذکر
می‌کنند و می‌فرمایند:

معنای غنی همان معنای عدم الاحتیاج است.^۱

حالا می‌رسیم به اینکه چرا به صوت جمیل و
تطریب در صوت، غناء گفته می‌شود؟ و این ریشه
چه جهتی دارد؟ منظور در اینجا این است که اصل و
ریشه غناء به معنای صوت جمیل، همان غنی' به
معنای **عدم الاحتیاج** است و هر دو یک ریشه و اصل
دارد.

معنای استغناء و عدم الإحتیاج در مشتقات غنی'
ایشان در ادامه می‌فرمایند:

^۱ همان، ص ۱۳۶ - ۱۳۸.

و الغانية مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي غَنِيَتْ بِالزَّوْجِ... وَ غَنِيَتْ الْمَرْأَةُ بِزَوْجِهَا غُنْيَانًا، أَيْ اسْتَغْنَتْ...
و الغانية مِنَ النِّسَاءِ الشَّابَّةِ الْمُتَزَوِّجَةِ، وَ جَمَعُهَا غَوَانٌ.^١

یک معنا برای «غانیه» عبارت است از زنی که به واسطهٔ زوج، غنی می‌شود. چون وقتی که زن تزویج کند غیر محتاج و **مستغنیةٌ عَنِ الْغَيْرِ** است. گویا در زن قبل از ازدواج و قبل از اینکه شوهر کند، نقاط ضعف و نقصان وجود دارد و بعد از ازدواج و وقتی که شوهر می‌کند جمیع نقاط ضعف و مراتب نقصان او مرتفع می‌شود، لذا دیگر احتیاجی به غیر ندارد. زن همین‌طور است! زن نیاز دارد که یکی او را تکفل و حضانت کند، و شوهر و زوج با حضانتش این نقاط ضعف را از بین می‌برد.

معنای دیگری که برای «غانیه» است:

الَّتِي غَنِيَتْ بِحُسْنِهَا وَ جَمَالِهَا عَنِ الْخَلِيِّ (يَا عَنِ الْخَلِيِّ يَا عَنِ الْخَلِيِّ).^٢

یعنی این زن به واسطهٔ جمالش مستغنی از خلی است و از زیور و زینت استغناء دارد. شاعر می‌گوید:

وَ أُعْشِقُ كَحَلَاءِ الْمَدَامِخِ خَلْقَةً *** لِنَلَّا أَرَى^٣ فِي عَيْنِهَا مِئَةَ الْكُحْلِ^٤

بالآخره بعضی باید با بزرگ کردن و امثال ذلک خود

^١ همان، ص ۱۳۸.

^٢ همان، ص ۱۳۸.

^٣ خ.ل: یری، تری.

^٤ رجوع شود به یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۵۱۵؛ ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۲۷۷.

را قالب کنند، ولی بعضی نیاز و احتیاجی به کحل و امثال ذلک ندارند.^۱ لذا به زنی که «غَنِيَتْ بِحُسْنِهَا وَ جَمَالِهَا

عَنْ الْحَلِيِّ يَا عَنِ الْحَلِيِّ» غانیه می گویند، چون مستغنی است و در او جنبه استغناء وجود دارد و بی نیاز و غیر محتاج است. بعد می رسد به اینجا که می گوید:

و قال ابن السكيت عن عمارة: «العوانى الشواب اللواتي يُعجِبْنَ الرجال و يعجِبُهُنَّ الشَّبَابُ.» و قال غيره: «الغانية الجارية الحسنة، ذات زوج كانت أو غير ذات زوج. سُمِّيَتْ غَانِيَةً لِأَنَّهَا غَنِيَتْ بِحُسْنِهَا عَنِ الرَّيَّةِ.»^۲

زن وقتی جمال داشته باشد به واسطه جمالش بی نیاز و غیر محتاج از زینت و حلی و امثال ذلک است.

فعلى هذا اصل و ریشه برای غنی در اینجا به دست

^۱ شخصی می گفت: «اگر مسائل مربوط به تزویج و اختیار زوجه که در روایات طرح شده است که مثلاً چشم و جمال و اخلاق زن این طور باشد، صحیح باشد* در این صورت بقیه زن ها چه باید بکنند؟ آیا بقیه باید معطل بمانند؟!»

گفتم: «خدا برای کسی هم که این طور نیست زوجی می رساند!»**

* وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۶ - ۶۰.

** الکافی، ج ۵، ص ۳۳۶.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْكَ حَتَّى يَخْلُقَ لَكَ مَا يَحْتَمِلُكَ مِنْ شَكْلِكَ...!"» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "همانا خداوند تبارک و تعالی تو را نیافریده مگر آنکه کسی را که می تواند شکل تو را تحمل کند خلق نموده است."» (محقق)
^۲ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۸.

می آید: غنی و غناء عبارت است از عَدَمُ الاحتیاج و الاستغناء و عدم النقص.

بحث استطرادی فلسفی پیرامون رابطه استغناء

پروردگار با علم او به اشیاء خارجی (ت)

درباره پروردگار متعال و خداوند علیّ اعلیٰ

می گوئیم: **إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ فِيهِ نَقْصٌ**

لَا فِي وُجُودِهِ وَ لَا فِي آثَارِ وُجُودِهِ وَ لَا فِي أَيِّ

مَرْتَبَةٍ مِنْ مَرَاتِبِ ظُهُورِهِ، که این غنی به معنای

استغناء است.^۱

۲

^۱ فلهذا در اینجا بحث علم حضوری و بحث انکشاف علمی در عالم خارج به صورت اعیان پیش می آید که بحث خیلی مهمی در اختلاف بین حکما و عرفا است. حکما می گویند:

بین مقام اجمال در صور علمیه در ذات پروردگار و بین انکشاف علمی به علم حضوری در صور اعیان خارجی، منافاتی نیست.*

در اینجا این اشکال به وجود می آید که اگر قرار باشد که علم به عین خارجی، کمالی برای پروردگار باشد لازمه آن، قول به نقصان در علم ربوبی و در مراتب کمالی پروردگار خواهد بود و **هُوَ خِلَافٌ بَدِيهِيُّ الْبَطْلَانِ!** یعنی علم حضوری خداوند علیّ اعلیٰ به اعیان خارجی، متأخر خواهد بود از آن علم اجمالی که در صقع ذات ربوبی نسبت به ذوات اعیان وجود دارد، و این قول **بَدِيهِيُّ الْبَطْلَانِ** است! به جهت اینکه سؤال می کنیم: آیا صرف اختلاف مراتب علمی، به علم اجمالی یا به عین ←

^۲ ← تفصیلی، موجب رجحان و نقطه قوت است یا نه؟ اگر موجب رجحان و قوت نیست پس این اختلاف در اینجا چه اثری دارد و بین علم اجمالی و علم تفصیلی چه فرقی وجود دارد؟! در حالی که ما **بِالْبِدَاهَةِ مِنَ الْوُجُدَانِ** علم به اختلاف در مرتبه علم اجمالی و علم تفصیلی داریم، همان طوری که در خود ما هم همین طور است؛ یعنی وقتی ما نسبت به یک شیء علم اجمالی داریم احاطه علمی ما نسبت به این عین خارجی، محدود است، اما وقتی علم تفصیلی نسبت به یک عین خارجی داریم این احاطه ما اوسع است و

بازگشت عدم الاحتیاج به عدم نقص در معنای

غنی

بنابراین غنائی که در کلمه غانیه است و اینکه به جاریه حسناء، غانیه می‌گویند گرچه در لغت به

آن ظهور ماهیة الشیء عند الذهن به نحو علم تفصیلی نسبت به ظهور آن ماهیت به نحو اجمال، در مرتبهٔ اعلایی قرار دارد.

ظهور ماهیت به نحو اجمال چه فایده‌ای دارد؟! فرض کنید که شما به نحو اجمال **مِنْ مَکَانٍ بَعِيدٍ** و از دور مشاهده می‌کنید که حیوان متحرکی وجود دارد. لو فرض عالم باشید که این حیوان، انسان است، و لو فرض عالم باشید که این انسان، زید است؛ اما بالأخره این علم، به نحو اجمال است. مثلاً وقتی که زید از پیش شما رفته است تا از مکان بعیدی آب بیاورد، شما از دور یک حیوانی به صورت انسان می‌بینید و چون یقین دارید که در این بیابان و صحرا غیر از زید کسی نیست، یقین دارید که او زید است؛ یعنی **مِنْ بَعِيدٍ** و از دو کیلومتری همین‌طور نگاه می‌کنید و می‌بینید که مثلاً حیوانی دارد می‌آید و علم دارید به اینکه این انسان است و زید است و آب آورده است، اما در عین حال این علم شما اجمالی است و هنوز صورت و شمایل زید برای شما منکشف نشده است، در عین اینکه از دور علم دارید که این حیوان است و علم دارید که انسان است و علم دارید که زید است و علم دارید که **بِیَدِهِ مَاءٌ**. آیا این علم فرقی نمی‌کند با اینکه بیاید و در دو متری شما بایستد؟! خیلی تفاوت می‌کند! آیا انکشاف تفصیلی این صورت برای شما با آن علم اجمالی شما یکسان است؟! شکی نیست که این تفصیل بر آن اجمال رجحان دارد.

لذا شما هر چند که قائل باشید به اینکه صور اشیاء و صور ذهنیه در صقع ربوبی به نحو اجمال موجود است، بالأخره **عند انکشاف العینیة الخارجیة** و بعد از میلیون‌ها سال و ملایین سنة، به صورت عینی خارجی درخواهد آمد. آیا این اجمال با این تفصیل، اختلافی ندارد؟! پس شما باید قائل باشید به اینکه این انکشاف، موجب استکمال در ذات ربوبی است و استکمال در ذات ربوبی با تقدّم و سبق عدم علم، موجب نقصان است و نقصان بدیهی البطلان است! بنابراین طبق همان مبنایی که بیان کرده‌ایم باید در اینجا قائل باشیم که انکشاف عینی خارجی با خود علم اجمالی در صقع ربوبی هیچ‌گونه اختلاف زمانی و رتبی ندارد! بله، بین خود اشیاء اختلاف زمانی وجود دارد؛ ولی تمام این صور **بعینیّتها الخارجیة** در ذات ربوبی موجود است؛ گرچه از نقطه نظر زمان، متقدّم و متأخّر هستند. ←

«مُسْتَغْنِيَةٌ عَنِ الْحُلِيِّ يَا عَنِ الْحَلِيِّ؛ زَنِيٌّ كَمَا مُسْتَغْنِيٌّ
 از زینت است» معنا کرده‌اند، ولی مسئله دیگری که
 به نظر می‌رسد در مفهوم لغوی معنای غنی غفلت
 شده این است: زنی که جمال دارد چون نقطه ضعیفی
 در او وجود ندارد به او غانیه می‌گویند، نه اینکه چون
 مستغنی از زینت است. اصلاً کاری به زینت نداریم!
 یعنی چون در ذات خودش نقطه ضعف و نقصی در
 قیاس با سایر نساء وجود ندارد به او غانیه می‌گویند،
 نه از جهت اینکه او احتیاج به زینت یا حلی دارد یا
 ندارد، که این مسئله دیگری است.

من باب مثال در ﴿أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ﴾^۱ چرا خدا غنی

۱ ← بنابراین علم اجمالی و علم تفصیلی در صقع ربوبی نداریم؛ چون بحث
 علم اجمالی در آنجا به اسماء و صفات کلی برمی‌گردد، چون آنجا عالم
 بساطت است و در **نفس البسیط** این نکات متعیّنه قرار دارد. بنابراین از
 نقطه نظر جنبه تعلق به ذات بسیط، آنجا «مقام اجمال» می‌شود؛ و از نقطه نظر
 بروز و ظهور مسائل، آنجا «مقام تفصیل» می‌شود. این تفاوت فقط از
 نقطه نظر رتبی است و إلاً از نقطه نظر عینیت خارجی هیچ فرقی نمی‌کند و
 تقدّم، تقدّم علی است، نه تقدّم زمانی.

بعضی‌ها می‌گویند که علم اجمالی به معنای ابهام است؛ اما براساس آنچه
 بیان شد، به معنای ابهام نیست، بلکه به معنای جنبه و مقام علیت و عدم تعین
 است. بنابراین در این دو اصطلاح، بین ما و دیگران فرق است. این معنا،
 معنای غنائی است که در ذات پروردگار است. این بحث در اینجا استطراداً
 پیش آمد.

* رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۲۲۴ - ۲۲۷.
 سوره بقره (۲) آیه ۲۶۷.

است و اسم او را غنی می‌گذارند؟ چون نقطه ضعیفی در ذات پروردگار وجود ندارد، نه اینکه خدا به زینت و امثال ذلک نیاز دارد یا ندارد!

بله، از لوازم این مسئله این است که «**المرأة الغانية**» احتیاجی به زینت هم ندارد؛ یعنی از این نقطه نظر به او «غانیه» می‌گویند که نقطه ضعیفی ندارد، لذا در عالم خارج هم احتیاجی به زینت ندارد؛ یعنی آن زن در وجود خودش در مقیسه به دیگران

هیچ نقطهٔ ضعفی ندارد و وقتی آن مرأه را در ارتباط با مرأهٔ دیگر مقایسه کنیم می‌بینیم که واقعاً کامل است، نه اینکه چشم و ابرو و دهانش نسبت به دیگری نقطهٔ ضعف داشته باشد. لازمهٔ یک چنین مرأه‌ای این است که جمیل باشد. پس جمیل بودن و **عدم الاحتیاجِ إِلَى الزَّيْنَةِ** از لوازم **عدم النقص** و **عدم الضعف** است. البتّه جمال مراتب دارد و جمیل و أجمل داریم!

تطبیق معنای اصلی غناء بر صوت حَسَن

در اینجا می‌بینیم که معنای غناء را برای صوت حَسَن هم گفته‌اند؛ ولی نمی‌توانیم بگوییم که **لِعَدَمِ احتیاجِهِ إِلَى شَيْءٍ آخَرَ**، به آن صوت حَسَن گفته‌اند! اصلاً معنا ندارد که این را بگوییم، چون غلط است! بله، نسبت به مرأهٔ غانیه می‌توانیم بگوییم که **لِعَدَمِ احتیاجِهَا إِلَى الزَّيْنَةِ**؛ اما آیا نسبت به صوت حَسَن هم می‌توانیم بگوییم که **لِعَدَمِ احتیاجِهِ إِلَى شَيْءٍ آخَرَ**؟!؟

بنابراین از اینجا متوجّه می‌شویم که آن معنا و اصلی که دربارهٔ غنی در مورد پروردگار متعال و در مورد **الْمَرَأَةِ الْجَمِيلَةِ** و امثال ذلک گفتیم، در مورد

الصوتُ الحَسَنُ هم حاضر می‌شود؛ یعنی صوت حَسَن آن صوتی است که هیچ نقطهٔ ضعف و نقصی ندارد. پس اگر در صوتی نقاط ضعف هست طبعاً حَسَن نخواهد بود و غیر حَسَن است. لذا از اینجا به این نکته می‌رسیم که بیخود «غناء» را برای صدای حَسَن انتخاب نکرده‌اند.

البته معنای غنائی که [لسان العرب] بیان می‌کند در واقع لوازم صوت حَسَن را بیان کرده است، نه اینکه تعریف غناء «صوتٌ فیه تطرِیبٌ و صوتٌ فیه ترقیقٌ» باشد، بلکه اگر صدایی بخواهد حَسَن باشد باید در آن ترجیع و ترقیق و صعود و نزول و ارتفاع و انخفاض باشد و باید در آن تطرِیب باشد و انسان را به طرب آورد.

عدم لزوم اخذ طَرَب در معنای غناء

البته در غناء - که تتمه‌اش در درس بعد می‌آید - ممکن است که صوتی تطرِیب نداشته باشد، بلکه صدای قشنگی باشد که مُبکی است؛ یعنی لازم نیست که اثر غناء حتماً حالت انبساط و انفتاح و ضحک و امثال ذلک باشد و حالت ترقُّص برای انسان پیدا شود، بلکه معنای غناء «إخراجُ الإنسان عن

حَالِهِ الْمُسْتَوَى إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى» است، یعنی انسان

از حالت عادی خارج شود.

فرض کنید الان که داریم این بحث را بیان می‌کنیم شما خروج عن حالِ إلى حالِ نمی‌شوید، بلکه عادی هستید و به همان کیفیتی هستید که بودید، چون صدای ما **أنکر الأصوات** است؛ اما اگر کسی صدای خیلی قشنگی داشته باشد به محض اینکه شعری می‌خواند یا آیه‌ای از آیات قرآن می‌خواند یک مرتبه می‌بینید دارد در شما تبدل و تغیر حال پیدا می‌شود! این اثر غناء است. این تبدل و تغیر حال، وجه افتراق بین صوت عادی و صوت غیر عادی است.

من باب مثال وقتی من این آیات را می‌خوانم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا

وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ ۚ وَافْعَلُوا ءَالَ خِيَرًا لَّعَلَّكُمْ

تُفْلِحُوا﴾^۱ یا ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ

لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا ءَأَنْهَارٌ ۚ هُمْ فِيهَا

لَا يَمُوتُونَ وَلَا يَسْخَرُونَ مِنْهُمْ ۚ وَهُمْ فِيهَا

مُسْتَقَرَّرُونَ ۚ وَفِيهَا لَهُمْ ءَأَزْوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ ۚ وَهُمْ فِيهَا

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۷۷.

^۲ سوره بروج (۸۵) آیه ۱۱.

^۳ سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۶.

را متوجّه می‌شود؛ ولی آیا تبدّل حال برای شما پیدا می‌شود؟ خیر، پیدا نمی‌شود، بلکه حالتان عادی است و تبدّل حالی در کار نیست. البته اگر از مفهوم آیه تبدّل حال پیدا شود این ربطی به غناء ندارد.

شخصی نقل می‌کرد:

در روز عاشورا در جایی روضه می‌خواندم، ولی چون بعد از ظهر بود و همه گریه کرده بودند و گریه آنها تمام شده بود دیگر مجلس اقتضای بکاء و ایکاء نداشت و همه منتظر بودند که چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد. یک پنجره و شباکی بود که به آن مجلس عزا باز می‌شد. شخصی که اهل حال بود آن شباک را باز کرد و سرش را داخل آن مجلس کرد و گفت: «آقایان، می‌دانید امروز چه روزی است؟ الْيَوْمَ يَوْمَ عاشوراء؛ امروز، روز عاشورا است!» همین یک کلمه! یک‌دفعه چنان ضجه و بکاء و صیحه‌ای در میان این جمعیت افتاد که این قضیه اصلاً از هزار مُبکی و ذاکر و امثال‌ذلک بیشتر تأثیر داشت!

این تأثیر نفس و تأثیر خود حال است و به صدا ربطی ندارد.

اما معنای غناء در اینجا این است که خود صدا و نفس صوت، موجب تبدل و تغیر شود، سواء اینکه در آن غناء، طرب باشد یا نباشد. فلهدا ایشان می‌فرماید:

و الغناء من الصوت ما طرب به... غنى فلان يغنى أغنية و تغنى بأغنية حسنة، و جمعها الأغاني... غنى بالمرأة: تغزل بها و غناه بها.^۱

یعنی صوتی که انسان با آن به طرب و نشاط و وجد و انبساط درمی‌آید. معنای غناء همین است. ایشان در اینجا دیگر مطلبی راجع به غناء ذکر نکرده‌اند.

مطلب به اینجا رسید که «كُلُّ مَنْ الصَّوْت» یعنی به هر صدایی که در آن ترقیق و تطریب باشد غناء گفته می‌شود.

عدم اختصاص معنای غناء به انسان

البته این مسئله را هم فراموش نکنیم که منظور از غناء فقط صوت انسان نیست، بلکه غناء هر صوتی است که در آن تطریب و ترقیق باشد. لذا در همه

^۱ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۹.

صداها مثل تغنی برای اِبل با میزمار و امثال ذلک - که صدایی برای شتر درمی آورند که مثلاً شتر حرکت کند - یا حتی در صدای حیواناتی مانند بلبل، معنای غناء وجود دارد. غناء یعنی **كُلُّ صَوْتٍ مُطَرَّبٍ**. غناء به معنای هر صدایی است که در آن ترقیق و تطریب و انخفاض و ارتفاع باشد. در درس بعد می آید که حتی صدای آلات موسیقی هم مصداق غناء و اخصّ از آن است. اینها مسائلی بود که از باب مقدمه ذکر شد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ

معنای لغوی و اصطلاحی غناء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بحث در معنای غنی و حقیقت لغوی آن بود. مطالبی از صحاح و لسان العرب و امثال ذلک بیان شد که غناء به صوتی می‌گویند که ترجیع داشته و مطرب باشد و انسان را به طرب و وجد آورد. عُرِفَ هُم بِرَ این مسئله دلالت می‌کند.

عدم معادل فارسی دقیق برای کلمه غناء

البته غناء یک مصطلح عربی است و فکر می‌کنم معادلی در فارسی نداشته باشد، مگر به معنای نوعی احساس خوشی که حال انسان را از تعادل خارج کند. این را در فارسی هم غناء می‌گویند.^۱ البته به صورت ترجمه به مفاهیم، نه بیان معنای دقیق آن، چون که این معنا بیان اثر آن است.

و اما «ترانه» معادل غناء و مساوی آن نیست، بلکه اخصّ از غناء است و غناء اعم از ترانه و تصنیف

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «غناء و غنا: سرود، آواز خوش طرب انگیز، نغمه، دستگاه، آواز خوانی، موسیقی.»

می باشد. ترانه در اصطلاح فارسی عبارت از تصنیف است، یعنی به اشعار و کیفیت خاصی از شعر گفته می شود که از حالات عشق و محبت و وجد یا حال حزن و امثال ذلک حکایت می کند و به سبک خاصی است و وزن شعری و عروضی آن هم فرق می کند.^۱ [امروزه] به آن اغنیه می گویند،^۲ مثل همین اغنیه‌هایی که الآن مغنیه‌ها می خوانند.

عدم دلالت غناء بر صوت حسن بدون ترجیع

خلاصه اینکه از نظر لغوی ترجیع، تخفیض و ترفیع صوت و تغییر ألحان در حنجره را غناء می گویند. به عبارت دیگر ادارهٔ لحن در حنجره و کم و زیاد کردن و گرداندن صدا در گلو، و به حساب ما چهچه زدن، می تواند از موارد غناء باشد.

روی این حساب می توانیم صوت قاریان قرآن مثل عبدالباسط و امثال ذلک را که آیات قرآن را تخفیض و ترفیع می کنند و صدا را در گلو می پیچانند، جزء اقسام غناء به حساب آوریم، چون

^۱ رجوع شود به تاریخ تطوّر شعر فارسی، ص ۱۴.

^۲ فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۴۸۹: «اغنية: آواز، نغمه، ترانه، تصنیف، آهنگ.»

«ترجیع» بر آن صدق می‌کند. البته روایاتی هم در این مورد وجود دارد که بیان خواهیم کرد.

لذا صرف حُسن کلام و صدایی را که قشنگ و جمیل باشد غناء نمی‌گویند. بعضی از افراد اصلاً خودِ صدای آنها جمیل است و گیرایی دارد ولو اینکه صدای او غناء نداشته باشد، حتی وقتی صحبت می‌کند یا درس می‌دهد صدای او گیرا است. آخر کسی در درس که صدای خود را در گلو نمی‌پیچاند! فقط می‌خواهد مطلب را بگوید. هم در مرد این طور است که ممکن است صدای او گیرایی داشته باشد و هم در زن. بعضی زن‌ها صدایشان معمولی است، ولی بعضی زن‌ها حتی وقتی عادی صحبت می‌کنند لطافت خاصی در صدای آنها وجود دارد. لذا سخن‌گویان رادیو و تلویزیون را از افرادی انتخاب می‌کنند که خوش‌صدا باشند تا صدای آنها افراد را جذب کند، در حالی که آنها به دنبال ترجیع و تخفیض صوت نیستند، بلکه اصل صدا جاذب است؛ گرچه ممکن است در حال سخن‌گویی هم این کار را انجام دهند، ولی اصلاً خودِ تَن صدا و کیفیت آن جاذب

است.

لذا به این حُسن صوت، غناء نمی گویند بلکه به «تحسین صوت و ترجیع آن» غناء می گویند؛ یعنی اگر زن یا مرد به همین صدای خود نُت بدهد و تخفیف و ترفیع بدهد و صدای خود را بالا و پایین بیاورد و در گلوی خود بگرداند و **لعب بالصّوت** داشته و با صدا بازی کند و صدا را در یک جا آهسته و در یک جا بلند کند، به این غناء می گویند. این معنا، معنای غنائی است که ما از لسان العرب، صحاح جوهری، تاج العروس و امثال ذلک بیان کردیم.

بر همین اساس و به واسطه اینکه حقیقت غناء از نظر لغوی به این معنا است، در بعضی از روایات می‌بینیم که مدح غناء در قرائت قرآن^۱ و یا غناء و ترجیع در نوح بر سیدالشهداء علیه السلام آمده است.^۲

بررسی روایات تغنی بالقرآن

از جمله روایاتی که در آن غناء و ترجیع در قرآن آمده است روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که روایت خیلی معروف و پر سر و صدایی است و راجع به آن خیلی بحث و نقد شده است و مخالف و موافق نسبت به این روایت خیلی نظر داده‌اند. این روایت، خبر أبو عبید، قاسم بن سلام است که از پیغمبر نقل می‌کند که فرمودند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ!^۳

این روایت، روایتی است که مخالفین جواز غنای

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴ - ۶۱۶؛ معانی الأخبار، ص ۲۷۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۴۸ و ۴۹.

^۲ رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ رجال الکشی، ص ۲۸۹.

^۳ معانی الأخبار، ص ۲۷۷ - ۲۷۹. ترجمه:

«از ما نیست کسی که قرآن را با صدا و آوای خوش نخواند!» (محقق)

در قرآن آن را خیلی مورد طعن و ردّ و توجیه قرار داده‌اند.^۱ البته اکثر این افراد از نظر سندی در این روایت خدشه کرده‌اند، ولی معلوم نیست این خدشه وارد باشد، چون اهل سنت هم این روایت را نقل می‌کنند.^۲

معنای تَغْنِي بِالْقُرْآن

مطلب دیگری که در اینجا خدشه شده این است

که تَغْنِي را به معنای استغناء

^۱ الفوائد الطوسية، ص ۹۵؛ الحقائق، ج ۱۸، ص ۱۱۲ - ۱۱۴؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۹؛ رسالة في الغناء، تویسرکانی، ص ۴۱ و ۴۲؛ غنا - موسیقی، ج ۱، رسالة في الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۵۰ - ۱۵۵؛ و رسالة في تحريم الغناء، سبزواری، ص ۳۳ و ۳۴ و ۳۹ و ۴۰؛ و رسالة في تحريم الغناء، کاشانی، ص ۷۶۳ و ۷۶۴؛ و رسالة تنبيه الغافلين و تذكير العاقلين، ص ۸۴ - ۹۳.

^۲ رجوع شود به مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۷۲؛ صحيح البخاری، ج ۸، ص ۲۰۹؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۵، ص ۹۹.

گرفته‌اند (البته در لغت به معنای استغناء هم داریم: «تَغْنَىٰ عَنِ الشَّيْءِ أَيْ اسْتَعْنَىٰ عَنِ الشَّيْءِ»^۱) و منظور از روایتِ «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» را گفته‌اند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَسْتَعْنِ بِالْقُرْآنِ عَنِ غَيْرِهِ» که مثلاً این معنا را لحاظ کرده‌اند که القرآنُ كِتَابٌ كَافٍ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ كِتَابٌ يَكْفِي كُلَّ شَيْءٍ، فهو تَامٌّ وَ تَمَامٌ؛ یعنی شخص با مراجعه به قرآن لا يَحْتَاجُ إِلَى كِتَابٍ غَيْرِهِ.^۲

البته همان‌طور که بیان شد،^۳ غناء مأخوذ از استغناء است و خود استغناء هم از غنی گرفته می‌شود. غنی به معنای عدم الاحتیاج إلى الشیء است و کسی که «تحسین در صوت» می‌کند کأنه صوتش لا یحتاج إلى الشیء است، یعنی صوتٌ تامٌّ و صوتٌ تمامٌ و صوتٌ کاملٌ فی الحُسن. از این نظر این صوت را غناء می‌گویند، یعنی صدای کسی که

^۱ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۳۹۱.

^۲ رجوع شود به الفوائد الطوسية، ص ۹۶؛ الدرر النجفية، ج ۲، ص ۲۱؛ غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی حلّ حدیث ورد فی الصوت الحسن، ص ۶۵۳ و ۶۵۴؛ أحكام المتاجر المحرّمة، ص ۱۲۹؛ رساله فی الغناء، همدانی، ص ۲۴؛ جامع المدارک، ج ۶، ص ۱۱۲.

^۳ رجوع شود به ص ۲۶.

«تحسین در صوت» داشته باشد کامل است.

به همین دلیل، **مرأة غانية أي امرأة مستغنية عن**

التَّجْمِيلِ، یعنی اگر زنی خودش قشنگ باشد مستغنی

از تجمیل است. گفته‌اند: «حُسن خداداده را حاجت

مشاطه نیست!» برخی زن‌ها که خود را زینت می‌کنند

به خاطر این است که خود را قالب کنند! و إلاً اگر قرار

بر این باشد که خودشان جمیل باشند دیگر نیازی به

تجمیل ندارند! لذا به زنی که مستغنی از تجمیل است

و احتیاجی به تجمیل ندارد، **غانية** می‌گویند.

از این نظر هم صوتی که کمال حسن در آن

رعایت شود غناء می‌گویند. پس از این نظر است که

تغنی را به معنای استغناء گرفته‌اند، [نه آن تفسیری

که برخی در روایت گفته‌اند].

بله، اگر پیغمبر در روایت مذکور فقط همین یک

عبارت را می‌فرمودند، جای

این توجیه (تغنی به معنای استغناء که لا یحتاج
 إلی کتابِ غیره) بود؛ ولی اگر ما به خبری که سید
 مرتضی نقل کرده و تمام خبر را ذکر کرده است نگاه
 کنیم، می بینیم که معنای این عبارت در سیاق سایر
 عبارات، معنای استغناء نیست، بلکه معنای دیگری
 است. مرحوم سید مرتضی نقل می کند:

عبدالرحمن بن السائب قال: أتيتُ سعدًا - و قد كُفَّتْ بَصَرُهُ - فسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فقال: مَنْ
 أنت؟ فأخبرته. فقال: مرحبًا يا ابنَ أخي، بلَغَنِي أَتَكَ حَسَنُ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ، و قد
 سَمِعْتُ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ نَزَلَ بِحُزْنٍ، فَإِذَا قَرَأْتُمُوهُ
 فَابْكُوا، فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا؛ فَمَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا.»^۱

با وجود این روایت دیگر معنای استغناء در اینجا
 توجیهی ندارد؛ چون:

اولاً سعد خودش در زمان رسول خدا بوده است
 و کسی که در زمان رسول خدا بوده است می تواند
 آن متفاهم عرفی را از کلام رسول خدا استنباط کند.
 این مطلب خیلی مهم است! اگر این تغنی به معنای
 استغناء باشد معنا ندارد که سعد در اینجا شاهد مثال

^۱ أمالی المرتضی، ج ۱، ص ۳۲. ترجمه:

«عبدالرحمن بن سائب گفت: نزد سعد رفتم درحالی که نابینا شده بود. بر او
 سلام کردم. گفت: کیستی؟ خودم را معرفی کردم. پس گفت: مرحبا ای
 پسر برادر! به من رسیده است که تو در قرائت قرآن خوش صدا هستی! همانا
 من شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سلم که می فرمود: "به تحقیق
 که این قرآن با حزن نازل شده است، پس چون قرآن می خوانید گریه کنید،
 و اگر گریه نمی کنید خود را به گریه بیندازید؛ چراکه هر کسی که قرآن را با
 صدای خوش نخواند از ما نیست."» (محقق)

بیاورد؛ پس معلوم می‌شود که در زمان رسول خدا
تغنی بالقرآن به معنای استغناء نبوده است. بنابراین
این افراد و فقهای که بعداً آمده‌اند وقتی خواسته‌اند
که این روایت را تأویل و توجیه کنند کأنّ خودشان
را از عرف زمان نزول این تعابیر و کلمات، منقطع
کرده‌اند!

غناء ممدوح در قرائت قرآن با صوت حزین

ثانیاً «لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» به معنای استغناء، در
کنار سایر عبارات این روایت که می‌فرماید: «قرآن به
حزن نازل شده است و وقتی قرآن می‌خوانید با حزن
بخوانید تا

حالت رقت و بکاء - که طبعاً این طور است - در شما پیدا شود. «اصلاً معنا ندارد!

در حال حزن حالت رقت وجود دارد و در حال رقت، رحمت می آید. البته بعضی از اوقات، مسئله غیر از این است؛ اما در اغلب اوقات در مراتب وجودی انسان، رحمت همراه با رقت است، یعنی حتی اگر حالت شعف هم برای انسان حاصل شود باز رحمت موجب رقت می شود، مثلاً از چشم شخص اشک می آید با اینکه حالت او حالت شعف است، ولی آن شعف موجب رقت می شود و رقت موجب دمع می شود. از این جهت فرقی نمی کند که حالت حزن برای انسان پیدا شود یا حالت شعف؛ هر دو یکی است.

«القرآن نزل بِالْحُزْنِ» یعنی قرآن، منبع و مولد رحمت است و رحمت همیشه در جایی است که رقت در آنجا است. لذا قلوب قاسیه و قلوبی که قساوت دارند و سخت و صعب و متحجر هستند استجلاب رحمت نمی کنند؛ لذا قرآن در قلوب قاسیه اثر نمی کند، بلکه همیشه در قلوبی که دارای رقت

است اثر دارد. لذا انسان بهتر است که قرآن را با صداهای حزن‌آور بخواند.

آن زمانی که مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - به ایران تشریف آورده بودند شخص معممی بود که وقتی قرآن می‌خواند صدای او محزون بود. مرحوم آقای حداد خیلی خوششان می‌آمد و همیشه قرآن را به این شخص می‌دادند که بخواند و می‌فرمودند: «صدای او صدای حُزن و صدای قرآن است.»

حالا متوجه می‌شویم روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ترجیع در نوح بر سیدالشهداء علیه السلام اشکال ندارد،^۱ به واسطه همین مسئله توجیه می‌شود که «تغنی عبارت است از ترجیع در صوت». ترجیع در صوت یعنی گرداندن صدا، تخفیف و ترفیع و بالا و پایین بردن صدا به قسمی که برای انسان جاذب و جالب باشد. ترجیع از «رجوع» می‌آید؛ یعنی انسان مسئله‌ای را تقدیم کند، بعد دوباره آن قضیه را ترجیع کند. پس ترجیع در صوت یعنی صدا

^۱ رجوع شود به کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۷۵۰.

را بالا ببرد و بعد دوباره برگرداند و به تخفیف رجوع کند و دوباره

از تخفیف به ترفیع برگرداند، و صدا را در حلق خود بگرداند و عودت دهد؛ همه اینها را ترجیع می‌گویند. به عبارت دیگر، انسان به کلام و صحبت و صدای خود وزن بدهد.

مطلوبیت فطری قرائت قرآن با ترجیع محزون و تحسین صوت

بعضی خوش صدا هستند ولی به یک وتیره^۱ می‌خوانند. این خیلی جالب نیست! اما بعضی از این خواننده‌ها خیلی خوش صدا نیستند ولی می‌دانند که چطور با صدای خود بازی کنند؛ آن‌قدر صدا را بالا و پایین می‌کنند که مخاطب را جذب می‌نماید و جلب توجه می‌کنند. حالا اگر این دو توأم شود که دیگر **نور علی نور** است؛ اینکه کسی هم خوش صدا باشد و هم در آن ریتم کلاسیک صدا با مهارت باشد، دیگر خیلی جالب می‌شود!

علی‌ای حال غناء در این روایت به معنای تحسین

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «شیوه، سبک، اسلوب.»

صوت است و هیچ اشکالی ندارد؛ یعنی اگر ما روایاتِ «حَلِّیتِ غناء در قرآن» را هم نداشتیم، آدم مگر دیوانه باشد که از صدای خوب، کراحت داشته باشد! این مطلب یک امر فطری است که انسان از صدای حَسَن و صدایی که در آن ترجیح باشد خوشش می آید.^۱

در روایات هم داریم که علی بن الحسین أَحَسَنُ النَّاسِ قِرَاءَةً بِالْقُرْآنِ بود و اصلاً بعضی افراد وقتی صدای آن حضرت را می شنیدند به حالت غش می افتادند!^۲

در اینجا روایتی است که می فرماید:

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ، وَكَانَ السَّقَاءُونَ يَمْرُونَ فَيَقْفُونَ بِبَابِهِ يَسْمَعُونَ قِرَاءَتَهُ، وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا.»^۳

^۱ الكافي، ج ۲، ص ۶۱۶: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمَيْمَنِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا حَسَنَ الصَّوْتِ.»» ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه خوش صدا بود.»» (محقق)

إحياء علوم الدين، ج ۶، ص ۱۴۱: «فِي الْحَدِيثِ فِي مَعْرِضِ الْمَدْحِ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّهُ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ فِي النِّيَاحَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَفِي تِلَاوَةِ الزَّبُورِ حَتَّىٰ كَانَ يَجْتَمِعُ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ وَالْوَحُوشُ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ.»» ترجمه: «در حدیث در مقام مدح از حضرت داوود علیه السلام آمده است که آن حضرت در نوحه کردن بر خود و در تلاوت زبور خوش صدا بود، به طوری که آدمیان و جنیان و وحوش و پرندگان برای شنیدن صدای آن حضرت جمع می شدند.» (محقق)

^۲ الكافي، ج ۲، ص ۶۱۵.

^۳ همان، ص ۶۱۶. ترجمه:

در روایت دیگر می فرماید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ، فَاقْرَءُوهُ بِالْحُزْنِ.»^۱

غناء مذموم در قرآن

هم چنین روایت دیگری داریم:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْأَحْمَرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "اقْرَءُوا الْقُرْآنَ بِالْحَانَ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا، وَإِيَّاكُمْ وَلُحُونَ أَهْلِ الْفُسْقِ وَأَهْلِ الْكِبَائِرِ! فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَالنُّوحِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ، لَا يَجُوزُ تَرَاقِيهِمْ؛ قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ!"»^۲

حضرت در اینجا می فرماید که قرآن را با ألحان

و اصوات عرب بخوانید، نه با لحن اهل فسق!

«لحون اهل فسق» همین لحن‌هایی است که با آن

اشعاری مثل تصنیف [و ترانه] می خوانند. معلوم

می شود که منظور از غنای مطرح در این روایت و

«امام صادق علیه السلام فرمودند: "امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیه در میان مردم زیباترین صوت را داشت به گونه ای که آب فروش ها که از خانه حضرت عبور می کردند، دم در می ایستادند و به تلاوت حضرت گوش فرامی دادند. امام باقر علیه السلام نیز در میان مردم زیباترین صدا را داشت."» (محقق)

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: "همانا قرآن با حزن و اندوه نازل شده است، پس آن را با حزن بخوانید."» (محقق)

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "قرآن را با لحن و آهنگ عرب بخوانید و بر حذر باشید از لحن های اهل فسق و گناهان کبیره! همانا پس از من اقوامی خواهند آمد که قرآن را همانند لحن و آهنگ آوازخوانی و نوحه سرایی و رهبانیت می خوانند و این قرآن از ترقوه آنها هم عبور نخواهد کرد. همانا دل های آنها و نیز دل های آن کسانی که امر ایشان را پسندیده دارند، وارونه است."» (محقق)

نحوهٔ ریتم و بالا و پایین بردن صدا، آن غنای اصطلاحی - که بیان خواهیم کرد - نیست.

شما اگر صدا و نوارِ صوت قاریانی مثل عبدالباسط را که قرآن را به این کیفیت می‌خوانند، در کنار صدای اشعاری که الآن مغنیه‌های لبنان می‌خوانند، بگذارید می‌بینید که لحن این مغنیه همین لحن عربی است؛ انگلیسی و فارسی که نمی‌خواند! با اینکه در روایت «**ألحان العرب**» آمده است! ولی می‌بینید که چطور به صدایش تخفیض و ترفیع می‌دهد که موجب می‌شود انسان از حال انسانیت به حیوانیت و به حالت شهوانی و امثال ذلک تمایل پیدا کند!

اما همین مغنیه که این اغنیه‌ها را می‌خواند اگر بخواهد با صوت دیگری مثل صوت عبدالباسط [برای نسوان] قرآن بخواند دیگر غناء نیست؛ با اینکه عبدالباسط هم ترفیع و تخفیض به صدای خود می‌دهد و صدای او ترجیع و عودت دارد، ولی خودمان می‌فهمیم که الآن به کیفیت و نحوی دارد صدای خود را مطرح می‌کند که عرف تشخیص می‌دهد که غناء نیست، چون بالأخره ریتم و کیفیت

نظم صدا تفاوت می کند.

لذا اصلاً و به طور کلی مرحوم شهید ثانی مسئله را در شرح لمعه و مسالک به عُرْف واگذار کرده و گفته است: این یک مسئله عرفی است و ما حدی برای آن تعیین نمی کنیم،^۱ و در جایی از شرح لمعه گفته است: مطلق ترجیع حرام نیست.^۲ بالأخره هر تحسین صوتی ترجیع دارد؛ وإلا صوتی که انسان به یکروال و به یک قسم بخواند

اصلاً جالب و جاذب نیست و باید در آن ترجیع وجود داشته باشد!

خلاصه اینکه اگر شما این اُغْنِیَه را در کنار قرائت عبدالباسط قرار دهید کاملاً مشخص است که چطور آن مغنیّه با بالا و پایین بردن صدا موجب لهو و لعب خواهد شد، ولی قاریانی مثل عبدالباسط یا منشاوی و امثال ذلک که قرآن می خوانند انسان را از حال طبیعی به حال شهوانی برنمی گردانند؛ یعنی اگر

^۱ رجوع شود به الروضة البهیة، ج ۳، ص ۲۱۲؛ مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۱۲۶.

^۲ رجوع شود به الروضة البهیة، ج ۳، ص ۲۱۲؛ کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۳۱۰.

عبدالباسط همین اُغنیهٔ این زن یا مرد را بخواند می‌بینیم که این دو با هم تفاوت دارند و این صوتی که از دهان عبدالباسط بیرون می‌آید مُلهی نیست، بلکه به صورت حزن است.

بله، اگر ترجیع این قاریان، مُلهی باشد غناء می‌شود؛ ولی اینها چنین کاری نمی‌کنند و این صوتی که از دهانشان خارج می‌شود این حال را ندارد. دیگر مهم نیست که اینها به خاطر چه چیزی آن ترجیعِ مُلهی را ترک کرده‌اند؛ به خاطر رعایت مسئلهٔ تجوید، به خاطر رعایت کمی وقت، یا اصلاً به خاطر اینکه این نوع ترجیع را دوست ندارند، نه به خاطر حرمت آن! بالأخره قرائت آنها مُلهی نیست.^۱

معیار تنزل از حالت انسانیّت در غناء مُلهی

بعضی گفته‌اند: «تغییر و تبدل حال در مسئلهٔ غنای مُلهی به حسب نفوس، مختلف است.»^۲

^۱ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۰۸:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ قَالَ: «هُوَ أَنْ تَتَمَكَّتْ فِيهِ وَتُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ.» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ فرمود: «ترتیل این است که با درنگ و تأمل بخوانی، و صوت خود را نیکو و زیبا سازی!» (محقق)

^۲ رجوع شود به إحياء علوم الدین، ج ۶، ص ۱۶۲ - ۱۶۴.

بنابراین باید بگوییم قضیه غناء مثل قضیه شرابِ عمرِ
می ماند که شراب می خورد و می گفت: «چون شراب
برای من مُسکر نیست پس حلال است!»^۱

درحالی که این حلال نیست! لذا غنائی که
برحسب عرف و عادت موجب تغییر و تبدل است
حرام است ولو اینکه این غناء در یک مورد هم
موجب تغییر نشود!

بله، در بعضی اوقات، هم گونه خواندن و هم آن
معنایی که استعمال می کند مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ این
تأثیر را می گذارد، لذا اگر فقط معنا باشد بدون
خواندن، اثر نمی گذارد و اگر خواندن باشد بدون
معنا باز هم اثر ندارد، بلکه آن تلفیقی که موجب
می شود انسان از حالت عادی خارج شود تأثیر
می گذارد.

^۱ ربيع الأبرار، زمخشری، ج ۵، ص ۱۸:
«شَرِبَ رَجُلٌ مِنْ إِدَاوَةِ عُمَرَ فَسَكِرَ، فَجَلَدَهُ، فَقَالَ: "إِنَّهُ مِنْ نَبِيذِكَ!" فَقَالَ:
"إِنَّمَا جَلَدْتُ لِسُكْرِكَ!"» ترجمه:

«مردی از ظرف عمر نوشید و مست شد. عمر او را تازیانه زد. او گفت:
"آنچه خوردم از نبيذ (و شراب) تو بود!" عمر گفت: "تو را به خاطر مست
شدنت تازیانه زدَم (نه به خاطر شراب خوردنت!)"» (محقق)
هم چنین رجوع شود به الخراج، ص ۱۶۵؛ المصنّف، ابن أبي شيبة، ج ۶،
ص ۵۰۲؛ العقد الفرید، ج ۸، ص ۸۰.

در بعضی اوقات هم ممکن است فقط صدای تنها بدون وجود هیچ معنایی انسان را از حالت عادی خارج کند؛ مثلاً فردی به این کیفیت می‌خواند: «ااااا» ای‌ای» و صدا را بالا و پایین می‌برد، با اینکه هیچ کلامی نگفته است و هیچ معنایی در کار نیست، ولی به خودِ همین نحوهٔ صدا و در دهان پیچاندن و بالا و پایین کردن صدا غناء می‌گویند.

اتفاقاً این مسئله را در سایر موضوعات هم می‌گوییم: هر چیزی که انسان را از حالت طبیعی به حالت شهوانی و حیوانی خارج کند، یعنی انسان را از مقام انسانیت تنزل دهد، حکم حرمت بر آن می‌آوریم.

من باب مثال اگر ماده‌ای بخورید که شما را از حالت طبیعی به حیوانی خارج کند حرام است؛ مثلاً کسی که هروئین مصرف می‌کند از حال طبیعی خارج می‌شود و به حال حیوانی تنزل پیدا می‌کند، لذا حرام است؛ وإلا در زمان پیغمبر و ائمه علیهم السّلام که هروئین نبوده است [تا حکمش را بگویند]، پس دلیل بر حرمتش چیست؟! البته این ملاک، غیر از مسئلهٔ اعتیاد است. اگر انسان صرفاً

معتاد بشود ایرادی ندارد؛ مثل اینکه شخصی معتاد به سبزی یا پرتقال یا چایی است و اگر چای نخورد سردرد می‌گیرد، همان‌طور که خیلی افراد وقتی بعد از ظهر چای نمی‌خورند سردرد می‌گیرند،

ولی آیا این چای حرام است؟! پس باید در اینجا مسئله اعتیاد را کنار بگذاریم.

یا من باب مثال دکلمه‌هایی که شخص به‌هیچ وجه با صدای خود کاری نمی‌کند، ولی مطالب آن و کیفیت القاء مطلب - ولو اینکه با صدای عالی هم نباشد - انسان را برمی‌گرداند و به حیوانیت می‌برد، حرام است.

روایات مبنی بر ممدوح بودن ترجیع صوت

بنابراین می‌بینیم که ترجیع صوت اشکال ندارد و حتی مستحسن است. در کافی روایتی نقل می‌کند:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ شَمُّونَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْتُ الصَّوْتِ عِنْدَهُ فَقَالَ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقْرَأُ قُرْآنًا مَرَّ بِهِ الْمَاءُ فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ، وَإِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ.»
قُلْتُ: وَ لَمْ يَكُنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟! فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُحَمِّلُ النَّاسَ مِنْ خَلْفِهِ مَا يُطِيقُونَ.»^۱

یعنی پیغمبر به اندازه تحمل مردم عمل می‌کرد.

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵. ترجمه:

«نوفلی نقل می‌کند: در محضر حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام سخن از صوت (و زیبایی آن) به میان آوردم، حضرت فرمودند: "امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیه السلام وقتی که مشغول خواندن قرآن می‌شدند از زیبایی و حسن صدای او چه بسا عابری که از آنجا می‌گذشت مدهوش می‌شد! و اگر امام مقدار کمی از آن حسن و نیکویی را ظاهر نماید مردم از شدت زیبایی، طاقت شنیدن نخواهند داشت!"
گفتم: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مردم نماز نمی‌گذاشت و صدای خود را به خواندن قرآن بلند نمی‌نمود؟! حضرت فرمودند: "رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قدر طاقت و کشش مردمی که پشت حضرت بودند بر آنها تحمیل می‌کرد."» (محقق)

ایشان هم می توانست صدای خود را خیلی قشنگ کند، ولی در واقع نمی خواستند و نمی کردند.^۱ البته امام در اینجا

می خواهد بفرماید که هر امامی می تواند این کار را بکند،^۲ ولی بحث این است که حضرت علی بن

^۱ تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۴۱: ←

^۲ ← «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ فَإِذَا قَامَ [مِنَ] اللَّيْلِ يُصَلِّي، جَاءَ أَبُو جَهْلٍ وَ الْمُشْرِكُونَ يَسْتَمِعُونَ قِرَاءَتَهُ فَإِذَا قَالَ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ وَضَعُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ هَرَبُوا! فَإِذَا فَرَّغَ مِنْ ذَلِكَ جَاءُوا فَاسْتَمَعُوا.»» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام: «همانا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از خوش صداترین مردم در قرائت قرآن بود. هنگامی که شبانه نماز می خواند، ابوجهل و دیگر مشرکین می آمدند و قرائت آن حضرت را گوش می دادند. و هنگامی که ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ می خواند انگشت در گوش می کردند و فرار می نمودند! وقتی قرائت بسمله تمام می شد دوباره می آمدند و گوش می دادند.»» (محقق)

کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۵: «مِنْهَا أَنَّ جَمَاعَةً اسْتَأْذَنُوا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ، قَالُوا: فَلَمَّا صِرْنَا فِي الدَّهْلِيزِ سَمِعْنَا إِذَا قِرَاءَةً سُريَانِيَّةً بِصَوْتِ حَسَنِ يَقْرَأُ وَ بِيكِي حَتَّى أَبْكِي بَعْضِنَا، وَ مَا نَفْهَمُ مِمَّا يَقُولُ شَيْئًا، فَظَنَّنَا أَنَّ عِنْدَهُ بَعْضَ أَهْلِ الْكِتَابِ اسْتَقْرَأَهُ، فَلَمَّا انْقَطَعَ الصَّوْتُ دَخَلْنَا عَلَيْهِ فَلَمْ نَرَ عِنْدَهُ أَحَدًا، فَقُلْنَا لَهُ قَدْ سَمِعْنَا قِرَاءَةً سُريَانِيَّةً بِصَوْتِ حَزِينٍ! قَالَ: «نَكَرْتُ مُنَاجَاةَ إِلِيَا النَّبِيِّ فَأَبْكَيْتِي.»» ترجمه: «گروهی از امام باقر علیه السلام اجازه ورود گرفتند. گویند: وقتی وارد دهلیز شدیم ناگهان صدای زیبایی به زبان سُریانی شنیدیم که می خواند و می گریست به طوری که برخی از ما را به گریه واداشت، ولی از آنچه قرائت کرد چیزی نفهمیدیم. گمان کردیم که برخی از اهل کتاب نزد ایشان هستند و حضرت از آنها خواسته است که بخوانند. وقتی که صوت قطع شد بر حضرت داخل شدیم، ولی هیچ کس را نزد حضرت ندیدیم. به حضرت عرض کردیم: ما قرائتی سُریانی با صوتی حزین شنیدیم، مسئله چیست؟ حضرت فرمود: «مناجات ایلای نبی را یاد کرده و می خواندم، که آن مناجات مرا به گریه آورد.»» (محقق)

مناقب آل ابي طالب، ج ۴، ص ۳۱۸: «وَ كَانَ (مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ، فَكَانَ إِذَا قَرَأَ يَحْزَنُ وَ بَكِي

الحسین اصلاً از اوّل در میان ائمه خوش صدا بود!
راجع به امام حسن علیه السّلام هم داریم که این طور
بودند.^۱

[در روایت داریم]:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «إنّ من أجمل
الجمال الشّعْر الحسن و نعمة الصّوت الحسن.»^۲

و روایت دیگر:

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «لكلّ شيء حليّة و حليّة القرآن الصّوت
الحسن.»^۳

اینها روایاتی بود که مرحوم کلینی نقل کرده‌اند.
روایت دیگری هم داریم که متن آن را به صورت
«**تغنوا بالقرآن**»^۴ در دست‌نوشته‌هایم آورده‌ام و

السّامعون لتلاوته، و كان يبكي من خشية الله حتّى تخضلّ لحبّته
بالدموع.» ترجمه: «امام موسی بن جعفر علیهما السلام خوش صداترین
مردم در قرائت قرآن بود! وقتی قرائت می‌کرد با حزن می‌خواند و شنوندگان
از تلاوت آن حضرت گریه می‌کردند. حضرت از خشیت الهی گریه
می‌کردند به طوری که محاسن آن حضرت از اشک‌هایشان خیس می‌شد.»
(محقق)

^۱ رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۲، ص ۱۵۶۶، رساله الموسیقیات و نقدها،
محمد علی سنقری حائری (متوفی ۱۳۷۸ ه.ق.).

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵. ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم
فرمودند: "از زیباترین زیبایی‌ها شعر نیکو (یا موی نیکو) و نغمه صوت زیبا
است."» (محقق)

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵. ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم
فرمودند: "هر چیزی را زینتی است و زینت قرآن صدای نیکو است."»
(محقق)

^۴ تذکرة الحفّاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۹۱:

«سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: حَدَّثَنِي السَّائِبُ قَالَ: قَالَ لِي سَعِيدٌ: يَا ابْنَ
أَخِي، هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: تَعَنَّ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ

إن شاء الله خواهیم آورد. البته روایات دیگری هم

نقل شده است که آنها را هم ذکر خواهیم کرد.^۱

حمل روایات دالّ بر جواز غناء در قرآن بنا بر

معنای تحسین صوت

بنابراین ما از روایاتی که مربوط به تحسین صوت

در قرآن است و به معنای غناء یا با تعبیر «**تَغَنُّوا**

بِالْقُرْآنِ» آمده است استفاده می‌کنیم که اصلاً غناء به

معنای «تحسین صوت» است و به هر کسی که

صدای او زیبا و قشنگ باشد می‌گویند در صدای او

غنی یعنی بی‌نیازی وجود دارد.

لذا روایاتی که در آنها «حَلِّیتُ غِنَاءَ دَرِ الْقُرْآنِ»

آمده است - برخلاف بعضی از فقهاء مانند شیخ حرّ

عاملی و امثال ذلک که این روایات را توجیه کرده و

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ! لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ! وَابْكُوا؛ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَى الْبُكَاءِ فَتَبَاكُوا!»^۱
ترجمه:

«سائب گوید که سعید به من گفت: ای پسر برادرم، آیا قرآن خوانده‌ای؟
گفتم: بله! گفت: قرآن را با صدای زیبا بخوان، که من از رسول خدا شنیدم
که می‌فرمود: «قرآن را با صدای زیبا بخوانید! از ما نیست کسی که قرآن را
با صدای زیبا نخواند! و گریه کنید؛ و اگر نمی‌توانید گریه کنید، خود را به
گریه وا دارید!» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به جامع الأخبار، ص ۴۹.

^۱ رجوع شود به ص ۱۰۵ و ۱۲۹.

یا در سند آنها خدشه کرده‌اند^۱ - نیاز به توجیه ندارد و صحیح است. علت این مطلب این است: غناء در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و همین‌طور از نقطه نظر لغوی - به معنای تحسین صوت بوده است؛ لذا این روایات، چه روایات ائمه و چه روایات رسول خدا، بر این معنا حمل می‌شوند.

البته بعداً برحسب آن تغییری که در عرف آن زمان و در این معنا پیدا شده است، از نظر عرفی و اصطلاحی به معنای «هر صوتی که در آن ترجیع باشد و انسان را به حالت لهو و لعب بکشانند» تبدیل شده است. این غناء فقط در مجالس لهو و لعب مورد استفاده قرار می‌گرفته است؛ حال چه ساز یا آواز با آن می‌زدند یا نمی‌زدند. لذا تعبیر «جاریه^۲ مغنیه» را به جاریه‌ای می‌گفتند که به نحوی می‌خواند که انسان‌ها را به حالت لهو و لعب درمی‌آورد.

حمل روایات دالّ بر مبعوضیت غناء در قرآن بنا بر معنای لهو و لعب

^۱ رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی.

اتفاقاً این روزها می بینیم که بعضی ها قرآن را هم به همین صورت می خوانند و همین سبک تصنیف و ترانه را در قرآن پیاده می کنند! این منظور از حدیثی است که می فرماید: «سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوحِ وَ الرَّهْبَانِيَةِ!»^۱

حضرت در این روایت از غنای در قرآن نهی می کند و معنای آن حرمت است.

این قضایا اخیراً پیش آمده است! حتی شخصی برای من صوتی آورده بود که من گفتم: «این نحوه خواندن اشکال دارد!» آیاتی مثل ﴿وَالضُّحَىٰ﴾^۲ و ﴿يَا أَيُّهَا آلَ مَدْيَنَ﴾^۳ و به طور کلی سوره هایی که آیات مقطّع و قصیر دارد - نه آیات طویل - می توانند در نظم اغنیه قرار دهند. حتی بعضی از این نوع خواندن های قرآن را دیده ام که همراه با موسیقی

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. ترجمه:

«همانا پس از من اقوامی خواهند آمد که قرآن را همانند لحن و آهنگ آواز خوانی و نوحه سرایی و رهبانیت می خوانند!» (محقق)

^۲ سوره ضحی (۹۳) آیه ۱.

^۳ سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

است! البته این قضیه بی سابقه نیست و در سابق‌الایام هم بعضی افراد بوده‌اند که قرآن را به همراه بعضی از آلات موسیقی مثل تار و مانند آن می‌خواندند؛^۲ مثلاً راجع به بعضی‌ها شنیده‌ام که آیه‌الکرسی را همراه با زدن تار و امثال‌ذلک می‌خواندند، و حتی شنیده‌ام که بعضی از صوفیه هم این کار را انجام می‌دادند!

وجه سماع در طریقه مولویه و عدم تجویز کلی آن

البته در طریقه مولویه این کار را با قرآن نمی‌کردند، حتی اشعار هم با موسیقی نبوده است؛ بلکه فقط سماع بوده است که آن هم فرق می‌کند و [غالباً] با دف و آلات موسیقی نبوده است، یعنی فقط

^۱ از مصادیق این مسئله، قرائت آیه ۱۳ سوره حجرات توسط یک گروه ارکستر، و هم‌چنین قرائت قرآن توسط یک آهنگساز مصری با هدف آموزش مقامات تلاوت قرآن است که در وسایل ارتباط جمعی مجازی منتشر شده و قابل جستجو است. (محقق)

^۲ غنا - موسیقی، ج ۳، رساله تجوید قرآن، فاضل گروسی، ص ۱۸۴۵: «ابوالفرج اصفهانی در کتاب آغانی نقل کرده است از یونس کاتب، مسافرتش را به شام در خلافت هشام بن عبدالملک مروان، و حکایت جاریه مغنیه را ذکر کرده است... که چه بسا آن جاریه رقاصه، آیات قرآنی را به یک لهجه مخصوص و آهنگ خاصی در ضمن رقص، مترنم بوده یا به واسطه تار و کمانچه و عود، آیات قرآنی را به مقام نوا یا حجاز یا حذاء ادا می‌کرده‌اند. و من خودم در ایام صباوت یک نفر را دیدم کمانچه می‌زد و سوره ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ را می‌خواند و به آن مقام کمانچه می‌کشید.»

می خواندند و بعد سماع پیدا می شده است. البتّه آن
سماعی که بوده است آنها را به حال حیوانیت خارج
نمی کرده است، بلکه یک حالت تلطیف نفس و
تلطیف روح پیدا می شده که اصلاً ضدّ حیوانیت بوده
است، یعنی آن

سمع دقیقاً به سمت تجرّد نفس حرکت می‌داده

است؛^۱ و این مسئله بسیار مهمی است.

۱ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۳۷۱: «این مسئله در سابق بوده است و الآن هم درویش‌ها دارند. برای مولانا هم بوده است. البته مولانا و امثال ذلک فرق داشتند و راه آنها متفاوت بود. این مسئله در حال خاصی و در جایی بوده است که خود استاد اشراف بر نفوس دارد و به زمینه‌ای که باید در آن باشد اطلاع دارد و آن ولایت نمی‌گذارد کار خراب شود یا از حدود خارج شود. اما اینکه هر کسی بخواهد این کار را بکند، خیلی خراب‌کاری می‌شود.»

سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ: «سمع و حرکات و حالاتی که برای شاگردان مولانا بوده است در حالت بی‌خودی و غیرارادی بوده است؛ چنان‌که برای بعضی از شاگردان مرحوم والد نیز مشاهده می‌شده است، و این غیر از حالت اختیار و ارادی است. و اما مسئله نی و دف: وجود این دو در اشعار مولانا و غیر مولانا از باب استعاره و تمثیل است، نه وجود حقیقی و خارجی؛ چنان‌که در اشعار شیخ بهایی یا در تخمیس شعر عراقی و... فرموده‌اند: چه شود که مطرب آید، صدای چنگ، دف و نی. البته در مورد حرمت نی بین اهل فن و نظر اختلاف است.»

مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، عزالدین محمود کاشانی، ص ۱۸۷ و ۱۸۸: «انصاف آن است که در این زمان، سماع بر وجهی که عادت اهل روزگار و متصوّفه رسمی است، عین وبال و محلّ انکار است. چه بیشتر جمعیت‌ها که در این وقت مشاهده می‌رود، بنای آن بر دواعی نفسانی و حظوظ طبیعی است، نه بر قاعده صدق و اخلاص و طلب مزید حال، که وضع این طریق در اصل بر آن اساس بوده است. و جماعتی را باعث بر حضور مجلس سماع، داعیه تناول طعامی که در آن مجمع متوقّع بود، و طایفه‌ای را میل به رقص و لهو و طرب و عشرت، و قومی را رغبت به مشاهده منکرات و مکروهات، و جمعی را استجلاب اقسام دنیوی، و بعضی را اظهار وجد و حال به تلبیس و محال، و گروهی را گرم داشتن بازار تشیخ و ترویج متاع تصنّع، و این جمله، محض وبال و عین ضلال است و محلّ انکار اهل دیانات. و هر مجمع که بنای آن بر یکی از این مقاصد بود، طلب مزید حال و صفای باطن و جمعیت خاطر از آنجا متعذّر و متعسرّ باشد و احتراز نمودن از آن طریق، اولی!»

... و جنید در آخر حال، سماع غناء نمی‌کرد. گفتند: «اکنون چرا آن را سماع نکنی؟» گفت: «مَع مَنْ؟ یعنی با که سماع کنم؟» گفتند: «تَسْمَع لِنَفْسِک؟ از برای خود بشنو!» گفت: «عَمَّن؟ از که بشنوم؟» و این قول اشارت بدان است که سماع با یاران هم درد باید کرد و از کسی باید شنید که صاحب درد بود و

صوت جمیل در تلطیف نفس اثر بسیار قاطعی

دارد و خیلی موجب تلطیف نفس است. بسیاری از بزرگان برای سرعت در سیر و سلوک خود به صوت جمیل متوسّل می شدند.^۱ این مسئله غیر از موسیقی

از سر صدق و ارادت گوید، نه به جهت محض اجرت. و این هر دو مطلوب، در آن زمان، عزیز و مفقود بوده است؛ **فکیف بنا فی هذا الزّمان!**»
کشف المحجوب، ص ۵۲۰ و ۵۲۸: «چون جهله مستصوّف مر مستغرقان مستمعان را دیدند کی می سماع کردند به حال، پنداشتند کی به نفس می کنند. چون ایشان بدیدند گفتند: «حلال است و اگر ←

۱ ← نیستی ایشان نکنندی!» بدان تقلید کردند. ظاهر برگرفتند و حقیقت بگذاشتند تا خود هلاک شدند و قومی جهّال دیگر را هلاک کردند و این از آفات زمانه است!... شبلی - رضی الله عنه - گوید: «السّماع ظاهره فتنه و باطنه عبرة، فمن عرّف الإشارة حلّ له استماع العبرة، و إلا فقد استدعی الفتنه و تعرّض للبلية؛ ظاهر سماع فتنه است و باطنش عبرت است. آن که اهل اشارت است، مر او را سماع عبرت حلال باشد، و إلا آن دیگر طلب فتنه است و تعلق به بلا.» یعنی آن را که کلّیت دلش مستغرق حدیث حق نیست، سماع بلای وی است و آفتگاه وی!»

الوافی، فیض کاشانی، ج ۱۷، ص ۲۲۳: «و بالجملة لا یخفی علی دوی الحجبی بعد سماع هذه الأخبار تمییز حق الغناء من باطله، و أنّ أكثر ما یتغنی به المتصوّفة فی محافلهم من قبیل الباطل!» ترجمه: «نتیجه کلام اینکه: بر اهل عقل و درایت بعد از شنیدن این روایات، تفاوت غنای حق و باطل پوشیده نیست و اکثر غنائی که متصوّفه در مجالس خود به کار می برند از زمره امور باطل است.» (محقق)

مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۰: «مرحوم آیه الله حاج سیّد علی قاضی در وصیّتی که به شاگردان خود در سه ماه رجب و شعبان و رمضان دارد، می فرماید: «... **علیکم بقراءة القرآن؛** بر شما باد به قرائت قرآن کریم با صوت حزین و با آهنگ و غنا!» یعنی با صدای خوش بخوان که تو را تکان دهد. و در روایات داریم که قرآن را با تغنی بخوانید. امام زین العابدین تغنی به قرآن می کردند. این تغنی در قرآن برای انسان بسیار مفید است. به طور کلی غناء صوتی حرام است، و این اصلاً در تحت غنای حرام نیست؛ زیرا غنای حرام آن است که انسان را به سوی لهو و لعب بکشانند. هر چه که انسان را به وجد آورد و به سوی خدا سوق دهد حرام نیست و همین است که می فرمایند: با

و آلات موسیقی است که اصلاً حرام

۱

صوت حزین نماز را بخوانید؛ سوره‌های بعد از حمد را با صدای حزین بخوانید به طوری که آهنگ آن شما را از عالم بالا تربیت می‌کند و می‌رساند: **«إِقْرَأْ فَرِّعْ؛ * [بخوان و بالا برو!]**»

* مقتبس از بسیاری از روایات، از جمله: الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶: **«سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... «فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ و اِرْقُ!»**» ترجمه: «امام کاظم علیه السلام: «همانا درجات بهشت برابر با آیات قرآن است و به شخص گفته می‌شود که قرآن بخوان و بالا برو!»» (محقق)

روح مجرد، ص ۷۵: «حضرت آقای حاج سید هاشم در این سفر قرآن بسیار می‌خواندند، آن‌هم تکیه ←

۱ ← به صوت با صدای حزین و نیکو. و قرآنشان بسیار جذاب و گدازنده و فانی‌کننده بود. و از ابیات ابن‌فارض بالأخص از تائیه کبری قرائت می‌نمودند آن‌هم با صوت و صدا. نمازهای صبح و ظهر و عصر را بنده به ایشان اقتدا می‌کردم چون کسی در منزل نبود جز یک نفر از رفقای صمیمی. اما نماز مغرب و عشاء را ایشان به حقیر اقتدا می‌نمودند و غالباً هم در روی بام انجام می‌گرفت و دستور داده بودند که حقیر در نمازها سوره‌های بلند را بخوانم مانند یس و واقعه و مُسَبِّحَات و تبارک و منافقین و **هَلْ أَتَى** و ما أَشْبَهَهَا، برای آنکه ایشان چون اقتدا می‌کنند حقیر را در قرائت و نفی خواطر تثبیت نمایند و می‌فرمودند: «این‌طور بهتر است تا آنکه شما به من اقتدا کنی!» حقیر هم از همین سُوْر در نمازها انتخاب نموده و قرائت می‌نمودم البته قدری تکیه به صدا و به فرموده ایشان با صوت حزین.»

اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۷۵: «بنده خود بارها ناظر و شاهد بودم که مرحوم والد - قدس سره - دیوان مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی - رحمة الله علیه - را در اوقات فراغت مطالعه می‌کردند و به بعضی از شاگردانشان دستور داده بودند که هر از چند گاهی با صدای خوش آن اشعار را برایشان بخوانند. خود ایشان در مجالس و محافل ذکر و ورد و غیر آن به افراد خوش‌الحان امر می‌کردند که از اشعار حافظ شیرازی و مولانا شمس مغربی و حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی و فؤاد کرمانی و نیر تبریزی و غیرهم به مناسبت‌های مختلف بخوانند و مجلس را طراوت و شادابی بخشند و دل‌ها را تازه و جان‌ها را سیراب سازند.

مرحوم حداد - رضوان الله علیه - در مجالس خود با صدایی دلنشین آن‌چنان اشعار حافظ شیرازی و باباطاهر عریان و شمس مغربی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و ابن‌فارض مصری را می‌خواندند که همه

است و شکی در آن نیست!

البته فعلاً بحثِ موسیقی نیست، بلکه بحثِ غناء

است. بعداً خواهیم دید که موسیقی تحت چه

عنوانی حرام است؟ آیا تحت عنوان غناء حرام

است؟ یا تحت عنوان لهو و لعب حرام است؟ یا

تحت عنوان خودش حرام است ولو اینکه غناء

نباشد؟ این مباحث را بعداً مطرح می‌کنیم.^۱

نقل معنای لغوی غناء به معنای اصطلاحی

خلاصه اینکه در زمان رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غناء هنوز به معنای لغوی

حاضرین مجذوب و محو صوت ملکوتی حضرتش می‌شدند، و کأنّ خود ایشان است که اکنون با سیر در آن عوالم، قضایا و مسائل آنجا را برای حاضرین انشاد می‌کند و بازگو می‌نماید، و خود چنان شیفته و مبتهج در حقایق و معانی این اشعار می‌شد که قابل وصف نبود و تمام شراشر وجود و اجزای جسمانی او را بهجت و سرور و عشق و حرارت در بر می‌گرفت و از هر ذره ذره بدن او شور و انجذاب مشاهده می‌گردید، و گاهی به توضیح و تفسیر بعضی از ابیات نیز می‌پرداختند.

مرحوم والد - قدس سره - در بسیاری از شب‌ها هنگام مراجعت از مسجد به شنیدن اشعار و ادعیه‌ای که توسط دوستانشان قرائت و ضبط شده بود می‌پرداختند و تا پاسی از شب هم چنان ساکت و متفکر و متعمق در معانی و رقائق و دقائق آنها بودند. و خود به شاگردانشان توصیه می‌نمودند که از قرائت اشعار با صدای خود در اوقات خلوت و سکوت، غفلت نکنند و از فوائد این نعمت و لطف الهی محروم نگردند.

هم‌چنین رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۰۶.

^۱ رجوع شود به ص ۱۵۳.

خودش باقی بوده است، ولی بعداً تبدل مصداقی پیدا کرده به طوری که معنای آن برگشته و در زمان‌های بعد فقط به همین معنای «غنای در مجالس لهو و لعب» تبدیل شده است. لذا اینکه در زمان رسول خدا روایاتی دربارهٔ تغنی داریم ولی در زمان ائمه نداریم، برای این است که مسئلهٔ غناء اصلاً از نظر مصداقی مُتبدل شده و به مجالس لهو و لعب اختصاص پیدا کرده است.

فلهذا روایاتی که راجع به مذمت غناء در زمان رسول خدا آمده است به همین غنائی که انسان را به حیوانیت و شهوانیت می‌کشاند، عنایت دارد. روایتِ «سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيْعَ الْغِنَاءِ»^۱ یعنی این اقوام، قرآن را مانند همان کیفیت و ریتم اشعار اهل فسوق و امثال ذلک می‌خوانند؛ در عین‌اینکه همین رسول خدا فرموده است: «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ» یا «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ» که در اینجا معنای تغنی با معنای غنائی که به معنای لهو و لعب است فرق می‌کند.

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

بر اساس این مسئله است که می‌بینیم غناء در
زمان ائمه علیهم السّلام از نظر مصداقی برگشته و
متبدّل شده است به یک معنای عرفی که عبارت است
از آن کیفیت صدا - چه صدای مرد و چه زن - که
انسان را در جنبه حیوانیت وارد کند و معمولاً با وضع
مجالس لهو و لعب و مجالس الغناء توأم است.
روایاتی هم در این زمینه داریم

که إن شاء الله خواهد آمد.^۱

تشخیص لطافت نفسانی ملکوتی از ظلمانی در

استماع صوت با ترجیح

این غناء موجب تلطیف نفس نمی‌شود. بنابراین اگر انسان از شنیدن این غناء احساس لطافت کند، این لطافت نیست، بلکه تخیل است! یعنی شاید اثراتی داشته باشد، ولی مقطعی است، اما بعداً ممکن است اثرات سوء و مضرّی داشته باشد. انسان از کجا می‌تواند بگوید که این غناء برای او تجرّد می‌آورد؟! آیا می‌داند آن حالی که به واسطه این غناء برای او پیدا می‌شود حال تجرّد است یا این حالت را تخیل می‌کند؟! اگر هم بر فرض تجرّدی فی‌الجمله برای انسان بیاورد، اما ممکن است بعداً یک اثر تخریبی داشته باشد.

بینید، نمی‌خواهیم حکمی از خودمان جعل کنیم؛ نه می‌خواهیم حلالی را حرام کنیم و نه می‌خواهیم حرامی را حلال کنیم. وقتی نسبت به موضوع خاصی دلیل داریم که حرام است و متوجّه

^۱ رجوع شود به ص ۶۳.

آن حرام می‌شویم و موضوع را هم بررسی کرده‌ایم و می‌دانیم که این مسئله حرام است؛ حالا دیگر چه تجرّد بیاورد و چه تجرّد نیاورد! این مطلبی است که دربارهٔ موسیقی بحث خواهیم کرد^۱ و فعلاً در اینجا بحث نمی‌کنیم.

الآن بحث ما در مورد غناء است و مطلب این است که انسان صوتی بشنود که او را از حالت انسانیّت به حالت حیوانیّت و بهیمیّت تنزل دهد؛ مثلاً وقتی که این صوت را می‌شنود بلند شود و برقصد! بالأخره خود انسان این را می‌فهمد! در این صورت حرام است.

بنابراین اینکه گفته می‌شود: «در این حالت هم برای او لطافتی پیدا شده است!» خب خیلی چیزها لطیف است؛ ولی درست نیست! خود انسان متوجه می‌شود و می‌فهمد که برای او حالت کدورتی پیدا می‌شود، ولی درعین حال در اختیار او نیست و نمی‌تواند خودش را ضبط کند؛ یعنی نوع افراد می‌فهمند که این مطلب به چه نحو

^۱ رجوع شود به ص ۲۲۹.

است. حالا اینکه آیا این صوت در این شخص اثر دارد یا ندارد و اینکه چه حالتی نسبت به خود تشخیص می‌دهد، دیگر خودش می‌داند! ما تکلیف را به‌عنوان کلی و نوعی بیان می‌کنیم.

آنچه متفاهم عرفی غناء است، حالتی است که انسان را از آن جنبه اعتدال به جنبه محبت‌های حیوانی و شهوانی بکشاند و به‌جای اینکه حالت تلطیف روحی برای انسان بیاورد حالت جنبه حیوانی انسان را تقویت کند. من‌باب‌مثال اگر شما در مجالس لهو و لعب هم شرکت کنید باز در آنجا حالت انبساط و خوشی برای شما پیدا می‌شود؛ ولی اصلاً کیفیت این انبساط و خوشی با آن انبساطی که در حال نماز یا در حال خواندن دعای جوشن کبیر برای شخص پیدا می‌شود، خیلی تفاوت دارد. بله، اگر صدایی باشد که آن حال دعای جوشن را به‌وجود آورد، عیبی ندارد؛ ولی یک‌وقت صدایی نباشد که آن حالت انبساط مجالس لهو و لعب را ایجاد کند و آدم خیال کند که این حالت، همان حال دعای جوشن است! لذا این مسئله را خود انسان می‌تواند تشخیص

دهد که آیا در حالش نورانیّت وجود دارد و یا کدورت.

لهذا غنائی که در این سبک است اصلاً قرین و توأم با حالت حیوانی است و جدا نیست. نمی‌توانیم بگوییم که این غناء در فردی این اثر را دارد و در دیگری آن اثر را دارد، بلکه غنای در این سبک یک حالت دارد!

حالا این غناء چه در قرآن باشد و چه در اشعار، مُفسد است؛ فلهدا اگر این نحوه غنای در قرآن، مُصلِح و مجرد بود پیغمبر نمی‌گفت: «حرام است!» و نمی‌فرمود: «**سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يَرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيْعَ الْغَنَاءِ**» و إلاّ باید می‌گفتیم: یا رسول‌الله، خیلی هم خوب است و اشکالی ندارد! چرا مذمت می‌کنید؟!!

برخی آیات و روایات در مذمت و حرمت غناء

ماحصل کلام این شد: غناء در زمان رسول خدا به دو معنا بوده است؛ یکی به معنای «تحسین صوت» و یکی به معنای «ورود در لهو و لعب». بعداً غناء در زمان ائمه منحصر در همان معنای ثانی شده است و روایاتی که از ائمه در حرمت غناء وارد شده ناظر بر

همین معنای دوم است. انشاءالله این روایات را
خواهیم آورد.

من باب مثال در روایتی امام باقر علیه السلام

فرمودند: «**الْغِنَاءُ [مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ]**»^۱

و یا در روایت دیگر ﴿الزُّور﴾ را در این آیه:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ

مَرُّوا كِرَامًا^۲﴾ به معنای غناء فرموده‌اند،^۳ و یا

﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾ را در این آیه: ﴿فَاجْتَنِبُوا

الرِّجْسَ مِنَ آلِ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ

الزُّورِ﴾^۴ به معنای غناء فرموده‌اند.^۵

البته ﴿الزُّورِ﴾ معانی متفاوتی دارد؛ هم به معنای

ظلم و هم به معنای باطل و هم به معنای غناء است.^۶

البته اینها همه یک معنا [و یک اصل واحد] دارد، ولی

مصادیقش تفاوت پیدا می‌کند؛ یعنی معنای باطل و

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

^۲ سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۲. ترجمه:

«و آناند که به ناحق شهادت نمی‌دهند و در مجلس باطل حاضر نمی‌شوند و هنگامی که بر گفتار یا کردار یا مجلس لغو می‌گذرند، بزرگوارانه می‌گذرند.» (محقق)

^۳ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۴۴.

^۴ سوره حج (۲۲) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۸:

«از پلیدی‌ها که عبادت بُت‌ها (و نفس اماره که بت واقعی) است اجتناب کنید، و نیز از گفتار باطل تحرُّز کنید.»

^۵ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

^۶ رجوع شود به لسان العرب، ج ۴، ص ۳۳۶ - ۳۳۹؛ الطراز الأول، ج ۸، ص

۶۰ و ۶۱.

ظلم و غناء یکی است، منتها مصادیق «زور» تفاوت می‌کند. من باب مثال «شهادت زور» یعنی شهادت باطل، مثل اینکه شخصی در محکمه شهادت به بطلان بدهد که به این شهادت می‌گویند: «شهادت زور»، یا مثل اینکه [شخصی حرفی از روی ظلم بزند] که به او می‌گویند: «چرا زور می‌گویی؟!»

دایره بحث در معنای غناء خیلی وسیع است! و اگر بخواهیم تطویل دهیم و همه اقوال را نقل کنیم و تاریخ کیفیت غناء در زمان خلفاء و در زمان بنی امیه و بنی عباس را نقل کنیم^۱ و بعد اختلاف فقها و کلمات منقوله از مرحوم فیض - که البته

آنها می‌آید^۲ - و مخالفت‌هایی را که شده است نقل کنیم، بحث خیلی طول می‌کشد. لذا به خاطر اینکه در بحث تطویل ندهیم به فهرست اکتفا کردیم و فکر می‌کنم همین مقدار بحث در این مسئله برای رسیدن به منظور و مطلوب کفایت می‌کند. ما اصل مسئله را مطرح کردیم، دیگر برای مطالعه بیشتر

^۱ رجوع شود به تاریخ التمدن الإسلامی، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۲۱۶ - ۲۱۸.

^۲ رجوع شود به ص ۱۸۹ و ۲۱۵ و ۲۳۴.

باید به کتب مطوّله و مدوّنه مراجعه شود و تقاریری

که در این قضیه وجود دارد مطالعه شود.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

روایات دالّ بر حرمت غناء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در مسئله غناء بیان شد که غناء گرچه در لغت هم به معنای استغناء و هم به معنای حُسن تام و تمام در موضوعی مثل جمال یا صوت است و در هر دو موضوع استعمال شده است، ولی بیشتر در معنای صوت استعمال شده است، یعنی کسی که صوتش کامل است؛ مثلاً می گویند: «صَوْتُهُ غَنِيٌّ» یعنی **يَسْتَعْمَلُ الْغِنَاءَ فِي صَوْتِهِ، وَ هِيَ تَحْسِنُ صَوْتَهَا وَ تُرْجِعُ صَوْتَهَا.** امّا اصطلاحاً به صوتی اطلاق می شود که همراه با ترجیع و تخفیض و ترفیع و استداره و اداره صدایی باشد که جنبه لهو و لعب را موجب شود، یعنی انسان را از حالت اولیّه و انسانیّت به حالت حیوانیّت متبدّل کند.

آن غنای لغوی بعداً در این معنا تشریح پیدا کرد و جزء حقایق متشرّعه شد و عُرف هم بر همین مطلب دلالت می کند. به عبارت دیگر نظیر آنچه در **عَلَمٌ بِالْغَلْبَةِ** می گوئیم، معنای غناء کم کم متبدّل به معنای صوتی شد که انسان را از مرتبه نورانیّت و

انسانیت به عالم شهوانی و عالم بهیمیّت و حیوانیت
تنزل می‌دهد. فلهاذا می‌بینیم که به «صوت حسن
بدون لهو و لعب» اطلاق غناء نمی‌شود و در کلمات
ائمہ علیہم السّلام لفظ غناء بدون قرینه آورده
می‌شود.

روایات دالّ بر حرمت غناء و انصراف آن بر غنای

محرّم

در اینجا روایاتی را از اصول کافی جلد ۶ صفحه

۴۳۱ می‌آوریم. البته روایات دیگری هم در تہذیب

است که بعداً می‌آوریم.^۱ در روایت می‌فرماید:

در باره آن آیه که می‌فرماید: ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۲

حضرت می‌فرماید: «الغناء»^۳

یعنی ﴿الزُّورِ﴾ الغناء. حضرت نمی‌گویند:

الغناء المحرّم؛ بلکه به نحو اطلاق می‌فرماید:

«الغناء.»

یا اینکه در روایتی می‌فرماید:

عن محمد بن علی عن أبي جَمِيلَةَ عن أبي أُسَامَةَ عن أبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السّلام قال:
«الغناء عُشُّ النِّفَاقِ؛ خانہ‌ای کہ غناء در آن است لانہ نفاق است و در آنجا نفاق
بوجود می‌آید.»^۴

^۱ رجوع شود به ص ۱۱۶.

^۲ سوره حج (۲۲) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۸:

«از پلیدی‌ها کہ عبادت بُت‌ها (و نفس امّاره کہ بت واقعی) است اجتناب
کنید و نیز از گفتار باطل تحرّز کنید.»

^۳ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

^۴ همان.

افرادی که اهل غناء هستند، آن جنبه نفاق - که یکی از اوصاف رذیله است - در میان آنها بروز و ظهور پیدا می کند و آن حالات معنویّت در آنها از بین می رود.

روایت دیگری داریم که می فرماید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ.» وَ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱.

روایت دیگر، روایت ابن ابی عمیر است:

ابن ابی عمیر عن مهران بن محمد عن ابی عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول:

^۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

^۲ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

«الغناء مما قال الله: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ)»^۱

روایت دیگر:

أبو عليّ الأشعري عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن أبي أيوب الخزاز عن محمد بن مسلم عن أبي الصباح عن أبي عبد الله عليه السلام قال: في قوله عز وجل (وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ) قال: «الغناء»^۲

روایت دیگر مربوط به زفن و مزمار و کوبات و

کبرات است که خواهد آمد.^۳

روایت دیگر:

[عن الوشاء قال: سمعتُ أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول:] «سئل أبو عبد الله عليه السلام عن الغناء فقال: هو قول الله عز وجل: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ)»^{۴، ۵}

روایات دال بر حرمت غناء و دوری از اهل غناء

روایت دیگر:

^۱ همان. ترجمه:

«مهران بن محمد گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: "غناء از آن چیزی است که خدا درباره آن فرموده است: ﴿و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا برکنار داشته و گمراه سازند.﴾"» (محقق)

^۲ همان. ترجمه:

«أبو الصباح از امام صادق علیه السلام روایت می کند: درباره قول خداوند عزوجل که فرموده است: ﴿و [بندگان خداوند رحمن] کسانی هستند که در محل های باطل و ناحق حضور به هم نمی رسانند و شهادت به باطل نمی دهند﴾ حضرت فرمودند: "منظور غناء است."» (محقق)

^۳ همان، ص ۴۳۲.

^۴ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

^۵ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲. ترجمه:

«وشاء گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود: "از امام صادق علیه السلام درباره غناء پرسیدند، حضرت فرمود: غناء همان است که خدا درباره آن فرموده است: ﴿و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا برکنار دارند﴾."» (محقق)

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ قَالَ: نَزَّلَنَا الْمَدِينَةَ فَأَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَنَا: «أَيْنَ نَزَلْتُمْ؟» فَقُلْنَا: عَلَى فُلَانٍ صَاحِبِ الْقِيَانِ. فَقَالَ: «كُونُوا كِرَامًا!» فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْنَا مَا أَرَادَ بِهِ وَظَنْنَا أَنَّهُ يَقُولُ: «تَفَضَّلُوا عَلَيْهِ!» فَعَدْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا: إِنَّا لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ: «كُونُوا كِرَامًا!» فَقَالَ: «أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾؟!»^٢

«[ابوایوب خزاز گفت: ما وارد مدینه شدم سبب خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم.] امام صادق علیه السلام از ما پرسید: "کجا و به خانه چه کسی رفتید؟" گفتیم: به خانه فلانی رفتیم که کنیزان مغنیه دارد و برای ما میخوانند! حضرت فرمودند: "بزرگوار باشید!" به خدا قسم نفهمیدیم که این فرمایش حضرت یعنی چه و منظور حضرت چه بود. خیال کردیم حضرت میگویند: حالا که به منزلش رفته‌اید هدیه‌ای برای او ببرید. [پس خدمت حضرت برگشتیم و عرض کردیم: ما نفهمیدیم که منظور شما که فرمودید: "بزرگوار باشید!" چه بود؟ حضرت فرمود: "مگر کلام خداوند عزوجل را در قرآن نشنیده‌اید: ﴿وَبَنَدُكَانَ خَدَاوَنَدَ رَحْمَنَ كَسَانِي هَسْتَنَدَ كِهْ چُونِ از امر لغوی عبور کنند، بزرگوارانه می‌گذرند﴾؟!"]»

روایت دیگر:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، إِنِّي أُدْخِلُ كَنِيْفًا لِي وَ لِي جِيرَانٌ عِنْدَهُمْ جَوَارٍ يَنْعَتِيْنَ وَ يَضْرِبْنَ بِالْعَوْدِ، فَرُبَّمَا أَطَلْتُ الْجُلُوسَ اسْتِمَاعًا مِنِّي لِهُنَّ.» فَقَالَ: «لَا تَفْعَلْ!»

فَقَالَ الرَّجُلُ: «وَاللَّهِ مَا أَتِيهِنَّ؛ إِنَّمَا هُوَ سَمَاعٌ أَسْمَعُهُ بِأُذُنِي!» فَقَالَ: «لِلَّهِ أَنْتَ، أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؟!»^٣

فَقَالَ: «بَلَى، وَاللَّهِ لَكَأَنِّي لَمْ أَسْمَعْ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ أَعْجَمِيٍّ وَ لَا عَرَبِيٍّ. لَا جَرَمَ أَنَّنِي لَا أَعُوذُ إِلَّا بِعَوْدِ اللَّهِ، وَ أَنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

فَقَالَ لَهُ: «فَمُ فَاغْتَسِلْ وَ سَلِّ مَا بَدَا لَكَ، فَإِنَّكَ كُنْتَ مُقِيمًا عَلَى أَمْرِ عَظِيمٍ! مَا كَانَ أَسْوَأَ حَالِكَ لَوْ مِتَّ عَلَى ذَلِكَ! إِحْمَدُ اللَّهَ وَ سَلِّهِ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ؛ فَإِنَّهُ لَا يَكْرَهُ إِلَّا كُلَّ قَبِيحٍ، وَ الْقَبِيحُ دَعَا لِأَهْلِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلًا!»^٥

^١ سوره فرقان (٢٥) آیه ٧٢.

^٢ الکافی، ج ٦، ص ٤٣٢.

^٣ سوره اسراء (١٧) آیه ٣٦.

^٤ خ ل: صَلِّ.

^٥ الکافی، ج ٦، ص ٤٣٢. ترجمه:

«مسعده بن زیاد می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! برخی از همسایه‌های ما کنیزهایی دارند که آواز می‌خوانند و عود (نوعی تار) می‌نوازند و چه بسا وقتی به بیت‌الخلاء می‌روم، برای شنیدن صدای آنان نشستن در بیت‌الخلاء را بیشتر طول می‌دهم! حضرت فرمود: "چنین مکن!"

آن شخص گفت: به خدا قسم که نزد آن کنیزان نمی‌روم، فقط صدایی است که با گوشم می‌شنوم! حضرت فرمود: "در سایه لطف خدا باشی، آیا کلام خداوند عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ﴿بِهَدْرَسْتِي كِهْ حَقًّا كُوش وَ چشم و دل، یکایک آنها از آنچه پیروی نموده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند﴾؟"

آن شخص گفت: آری، اما به خدا قسم که گویا این آیه از قرآن را هرگز از احدی از عرب و غیر عرب نشنیده بودم! بدون شک تکرار نخواهم کرد، إِن شَاءَ اللَّهُ! و از خدا طلب غفران می‌کنم! حضرت فرمود: "بلند شو، غسل کن و هر چه می‌خواهی از خدا بخواه (خ ل: هر قدر به دلت افتاد نماز بخوان)

این مسئله مربوط به سماع غنائی بود که آن
شخص از جاریه‌های مغنیه می‌شنید.

عدم خصوصیت زن بودن مغنیه در حرمت مستفاد از روایات غناء

این روایاتی که در مورد مغنیه‌ها آمده به خاطر
زن بودن و إناث بودن آنها نیست، بلکه به خاطر اصل
غناء است و گفتیم که سواءً كان رجلاً أو امرأة.
البته در زمان سابق [افراد به مغنیه‌ها اقبال داشته‌اند].
واقعیت هم همین‌طور است که آدم طبیعتاً هیچ وقت
صدای زن را رها نمی‌کند تا صدای مرد را بشنود!
ولی بالأخره مردهای خوش صدا هم وجود داشته‌اند!
مسئله طرفینی است، یعنی همان‌طوری که صدای زن
برای مرد

که همانا بر امر عظیم و حالت بدی بوده‌ای، و اگر با این حال مرده بودی
چقدر وضعیت بدی داشتی! خدای را سپاس گوی و از هر آنچه ناخوشایند
او است از او طلب توبه نما، زیرا خدا ناخوشایند ندارد مگر زشتی‌ها را. و
زشتی‌ها را به اهلش واگذار، چراکه هر چیزی اهلی دارد!» (محقق)

موجب فرح و سرور و لذت است، صدای مرد هم برای زن همین طور است. حکم اختصاص به مرد ندارد.

البته در مورد شنیدن صدای مرد توسط زن بحث روی غناء است. بله، [در غیر از مسئله غنا] شنیدن صدای مرد توسط زن عیب و اشکالی ندارد، یعنی از این طرف که زن صدای مرد را بشنود، عیبی ندارد.

روایات دال بر حرمت غناء و آثار سوء آن و

کدورت مجلس غناء

روایت دیگر روایت ابوالصباح کنانی است:

حضرت امام صادق علیه السلام درباره آیه (وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ)^۱ فرمودند:

«منظور غناء است.»^۲

روایت دیگر:

محمد بن یحیی [عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن إبراهيم بن أبي البلاد عن زيد الشحام قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «بیت الغناء لا تؤمن فيه الفجیعة و لا تجاب فيه الدعوة و لا یدخله الملك»^۳

روایت دیگر:

علی بن ابراهیم [عن أبيه عن ابن أبي عمير عن مهران بن محمد] عن الحسن بن هارون قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «الغناء مجلس لا ينظر الله إلى أهله و هو مما قال الله عز وجل: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ

^۱ سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۲.

^۲ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳.

^۳ همان. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "خانه‌ای که در آن آواز خوانده شود، از اینکه مصیبتی بر آن نازل شود ایمن نیست، دعا در آن مستجاب نمی‌شود و ملائکه در آن خانه وارد نمی‌شوند."» (محقق)

روایت دیگر، مربوط به بربط و عود و مسائل

دیگر است^۳ که بعداً مطرح می‌کنیم و فعلاً بحث را

روی موضوع غناء جلو می‌بریم.

روایت دیگر، روایت مرسل است:

سَهْلٌ [عن إبراهيم بن محمد المديني] عَمَّنْ ذَكَرَهُ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل عن الغناء وأنا حاضرٌ فقال: «لا تدخلوا بيوتاً لله معرضٌ عن أهلها.»^۴

روایت دیگر:

ياسر خادم عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: «من نزه نفسه عن الغناء فإن في الجنة شجرة يأمره الله تعالى الرياح أن تحركها فيسمع لها صوتاً لم يسمع بمثله، و من لم ينتزعه عنه لم يسمعه!»^۵

اگرچه روایت اعم از کراهت و حرمت است ولی

به‌طور کلی ادله حرمت واضح است.

^۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

^۲ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳. ترجمه:

«حسن بن هارون گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «مجلس غناء مجلسی است که خدا به اهلش نگاه نمی‌کند، و از جمله چیزهایی است که خداوند عزوجل درباره آن فرموده است: ﴿و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا بر کنار دارند﴾.» (محقق)

^۳ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

^۴ همان. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام درباره غناء پرسیدند، حضرت فرمود: «در خانه‌هایی که خداوند از اهل آن خانه رو برگردانده است داخل نشوید.»» (محقق)

^۵ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴. ترجمه:

«امام رضا علیه السلام فرمود: «همانا در بهشت درختی است که خداوند عزوجل به بادها دستور می‌دهد که آن را تکان دهند و کسی که از شنیدن غناء دوری گزیند، صدایی را از آن درخت می‌شنود که به‌مانند آن هرگز نشنیده است، و هر کسی که از غناء دوری نکند آن صدا را نمی‌شنود!»» (محقق)

روایت دیگر:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَنبَسَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال: «استماع الغناء و النهو يُنبئ النفاق في القلب كما ينبئ الماء الزرع.»^۱

روایت دیگر:

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ [عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ] عَنْ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ الْخُرَّاسَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُلْتُ: إِنَّ الْعَبَّاسِيَّ^۲ ذَكَرَ أَنَّكَ تُرَخِّصُ فِي الْغِنَاءِ!! فَقَالَ:

«كَذَبَ الزَّنْدِيقِيُّ! مَا هَكَذَا قُلْتُ لَهُ! سَأَلَنِي عَنِ الْغِنَاءِ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْغِنَاءِ؛ فَقَالَ: "يَا فُلَانُ، إِذَا مَيَّرَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَأَتَى بِكَوْنِ الْغِنَاءِ؟" فَقَالَ: مَعَ الْبَاطِلِ. فَقَالَ: "قَدْ حَكَمْتَ!"»^۳

علی‌ای‌حال روایات دیگری را هم کلینی نقل

می‌کند. این روایات دلالت تام دارد و صریح است بر

اینکه غناء حرام است و در حرمت غناء هیچ شک و

شبهه‌ای نیست!

جمع بین روایات جواز و روایات حرمت غناء

با توجه به روایاتی که قبلاً خواندیم که حلّیت

صوت حسن و ترجیح در قرآن را اثبات می‌کرد، و

^۱ همان. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "گوش فرا دادن به غناء و لهو، نفاق را در قلب می‌رویاند همان‌گونه که آب گیاه را."» (محقق)

^۲ عباسی شخصی بوده که راوی اسمش را به خاطر تقیه یا هر دلیل دیگری ذکر نکرده است. در عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴ از الرّیّان بن الصّلت دارد: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمِ الْعَبَّاسِيَّ حَكِيَ عَنْكَ... الْحَدِيثُ»

و هم‌چنین در رجال الکشی، ص ۵۰۱ از همان ریّان دارد: «إِنَّ هِشَامَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْعَبَّاسِيَّ زَعَمَ... الْحَدِيثُ.» (محقق)

^۳ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۵. ترجمه:

«یونس گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: عباسی گفته است که شما نسبت به غناء اجازه می‌دهید!! حضرت فرمود: "زندیق دروغ می‌گوید! من این‌طور نگفتم! از من راجع به غناء پرسید، به او گفتم: شخصی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و از حضرت راجع به غناء سؤال کرد، حضرت در پاسخ فرمودند: ای فلانی، اگر خداوند حق را از باطل جدا سازد، غناء در کدام سمت خواهد بود؟ آن شخص عرض کرد: همراه باطل خواهد بود! حضرت فرمود: به حق حکم کردی!"» (محقق)

^۴ رجوع شود به ص ۳۷.

با توجه به تقابل بین روایات مختلف، انسان یک مسئله را متوجه

می‌شود و آن این است: نفس ترجیع و تحسین در صوت، غنای مُحَرَّم نیست؛ بلکه غناء عبارت است از یک نحوه صوت کلاسیک که دارای ارتفاع و انخفاض و استداره در حلق و فم است که حال انسان به واسطه آن از حال طبیعی و عادی خارج می‌شود، و خود انسان هم این مسئله را می‌فهمد.

مِن باب مثال در بعضی از اوقات دیده شده است که موسیقی زده می‌شود - حالا به اصل موسیقی کاری نداریم، منظور فقط صوت است - بچه‌ها یک دفعه بلند می‌شوند و شروع به حرکات غیر عادی و رقصیدن و امثال ذلک می‌کنند، در حالی که هرچقدر هم قرآن را قشنگ بخوانیم این حرکات را انجام نمی‌دهند! چون بچه که تقصیر ندارد و اختیار و فهم و شعور ندارد؛ ولی این دلیل بر این است که این ارتفاع و انخفاض **مِن حیث لا یشعر**، اثری در آن نفس به وجود می‌آورد که عکس‌العمل و ظهور خارجی آن به این کیفیت است، در حالی که اگر شما

یک ساعت هم قرآن یا شعر بخوانید این بچه برای

شما نمی‌رقصد!^۱

حالا این صدا همین اثری را که در بچه ایجاد کرد

و او هم این عکس‌العمل را

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، جلسه ۷۱۰:

«بزرگان می‌گویند: بچه را هر جا نبرید، هر شخصی بچه را بغل نگیرد، بچه را باید در محیط مساعد قرار دهید، نباید بچه در جایی که موسیقی وجود دارد حضور داشته باشد، بچه را باید در مجالس ذکر و مجالس اهل بیت ببرید و در آنجایی که نماز می‌خوانید بگذارید. در حالی که بچه در عالم خودش است، پس این مسئله به خاطر چیست؟! به خاطر این است که این صداها و امثال ذلک بدون انتباه بچه می‌آید و در ذهن او نقش می‌بندد و این نقش بستن بعداً کار انجام می‌دهد و تأثیرات خود را باقی می‌گذارد! این طور نیست که بچه را همین طوری [بدون حساب] هر جا ببریم!

بالاتر از این مسئله هم وجود دارد و آن اینکه حتی خود آن بچه در آن موقع یک نحوه انتباهی دارد، گرچه از نقطه نظر ظاهر ما چیزی نمی‌فهمیم و مشاهده نمی‌کنیم. این توجهی که الآن حاصل می‌شود توجه زمانی نیست، بلکه استفاده از ابزار و آلات است که در زمان واقع می‌شود. نفس انتباه یعنی توجه نفس به حقایق خارجی؛ که این توجه نفس الآن در این برهه انجام شده است، ولی نه اینکه حتماً باید این توجه در این برهه باشد، بلکه این توجه خارج از زمان و مکان است.»

انجام داد، در ما هم ایجاد می کند منتها ما خودمان را کنترل می کنیم، ولی بالأخره این اثر در ما هم وجود دارد، نه اینکه در ما منتفی باشد و ما همین طور مثل دیوار نگاه کنیم، بلکه وجود دارد منتها کم و زیاد دارد.

حالا یا این صدا را توسط آلات و ادوات موسیقی القاء می کنید یا همین کیفیت صدا را بدون آلات موسیقی القاء می کنید، باز هم آن بچه بلند می شود و این کار را انجام می دهد؛ یعنی اگر شما جلوی همین بچه ها، شعری را به همین کیفیت بالا و پایین بردن صدا و این طرف و آن طرف کردن آن و استداره صوت، القاء کنید می بینید که این حرکات غیر عادی در آنها ظاهر می شود. این می شود غناء!

کیفیت رجوع به عرف در تشخیص غناء مطرب

محرّم

بنابراین منظور مرحوم شهید که فرمودند: «غناء حرام است و باید به عرف مراجعه کرد» همین است که این مسئله قابل عرضه بر عرف است. شهید ثانی در مسالک الأفهام می فرمایند:

یا در شرح لمعه می فرمایند:

هو مدّ الصوت المُشتمِلُ على الترجيع المُطرب أو ما سُمّي في العرفِ غناءً و إن لم يُطرب؛^۲ «[غناء صوتی است که ترجیع طرب آور داشته باشد] یا اینکه معمولاً به آن غناء بگویند اگرچه به طرب نیاورد.»

یعنی لازم نیست فقط طرب را معیار برای غناء قرار دهیم که اگر صدایی در مورد خاصی به طرب نیاورد آن را غناء نگوییم؛ بلکه معیارِ غناء کیفیت صوت است، حالا این کیفیت صوت در یک جا طرب می آورد و در یک جا طرب نمی آورد.

من باب مثال معیار غناء در قرآن اموری مثل حرکت خاص دست یا بستن چشم و حرکت دادن سر نیست و این مقدار اشکالی ندارد. بله، این امور وقتی در شعر استعمال می شود اگر عرف بگوید: «این غناء است» دیگر جایز نیست که در قرآن

^۱ مسالک الأفهام، ج ۱۴، ص ۱۸۰. هم چنین رجوع شود به مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۱۲۶.

^۲ الروضة البهية، ج ۳، ص ۲۱۲.

به کار رود؛ اما اگر استعمال این حرکات در قرآن با آنچه در شعر استعمال می‌شود متفاوت باشد و دیگر عرف آن را غناء نگوید، به کار بردن آن در تلاوت قرآن اشکالی ندارد، حتی اگر حال انسان را عوض کند.

بنابراین به‌طور کلی مقیاس و معیار غناء، طربی است که از همین اسلوب خاص ناشی شود، نه نفسِ طرب. وگرنه ممکن است شما رفیقان را ملاقات کنید و حالتان تغییر کند، اگر این تغییر حال اشکال داشته باشد دیگر نباید ملاقات رفیق جایز باشد! ولی عرف این حال شما را طرب نمی‌نامد. طربی که دربارهٔ غناء بیان می‌شود طربی است که در موارد لهویّه به کار می‌رود، ولی این تغییر حال را سرور و شادی و نشاط و امثال ذلک می‌نامند. لذا در تلاوت‌های متعارف قرآن، عنوان طرب نیست، بلکه فرح است. طرب، شکل خاصی از فرح است.

معیار غناء در مدائح دینی و سرودها هم همین است. گاهی در بعضی از اینها با اینکه بدون موسیقی است، ولی همراه خواندن، دست و پای خود را

می‌کوبند. حتی وقتی اینها را برای اطفال می‌گذاریم ناخودآگاه دست خود را تکان می‌دهند. این طرب اگر مانند غناء باشد اشکال دارد، هر چند با موسیقی همراه نباشد. موسیقی در اینجا مسئله دیگری است. مراد از عرف در اینجا عرف متدین و ملتزم است. امروزه می‌گویند: «عرف عوض شده است و برخی از امور را لهوی نمی‌بینند!» این تبدل عرف ربطی به حکم شرعی ندارد؛ مثلاً اگر همه افراد حجاب خود را رها کنند آیا باز هم می‌توانیم بگوییم این مصداق عرف است؟! لذا مراد، عرف ملتزم است.^۱

بله، گاهی در یک عرف ملتزم، لحنی را مطرب نمی‌دانند، در این صورت نسبت به آنها مشکلی نخواهد داشت؛ ولی برای عرف دیگری که آن را مطرب می‌دانند

^۱ جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۴۲۸؛ المکاسب، شیخ أنصاری، ج ۳، ص ۴۲؛ فوائد الأصول، نائینی، ج ۳، ص ۱۹۲؛ أصول الفقه، مظفر، ص ۵۱۷.

اشکال دارد؛ و همین‌طور بالعکس. اما این اشعاری که بر وزان موسیقی‌های راک و اوپرا و... می‌خوانند غناء است و همگی حرام است!

كدورت و ظلمت حاصل از غناء

شما از کجا فکر می‌کنید که این غناء در نفس تأثیر نمی‌گذارد؟! شاید اثر بگذارد و شما ملتفت نباشید! غناء کدورت و ظلمت به وجود می‌آورد! در مورد اینکه انسان صدای غناء را بشنود به طوری که احساس کدورت در نفس خود پیدا کند روایاتی وجود دارد که ان شاء الله خواهد آمد.

در آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ وَاَلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱ تعبیر به ﴿لِيُضِلَّ﴾ منظور همین کدورت است. کدورت و ظلمتی که برای انسان به وجود می‌آید عبارت است از: تبدل نفس انسانی به نفس حیوانی و ورود در عالم شهوات و بهیمیّت.

من باب مثال ربایی که شخص می‌گیرد موجب

^۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶. ترجمه:

«و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا بر کنار دارند.» (محقق)

کدورت می‌شود، یعنی آن نفس انسانی که مقتضی انفاق و ایثار و مقتضی تجرّد و انبساط است به مرتبه حیوانات و به آن جنبه قسوت قلوب، تنزل پیدا می‌کند به نحوی که انسان بعد از مدتی می‌بیند که دیگر آن روح ایثار و انفاق در او وجود ندارد. یا مثلاً وقتی انسان عمل حرامی انجام می‌دهد آن عمل حرام موجب می‌شود که آن حالت انبساط و حالت روحانیت نفس به یک حالت ظلمت متبدّل شود که آن حالت کدورت و ظلمت، موجب سدّ و حجب انسان از وصول به معنویات است. از این حالت تعبیر به تنزل به حیوانیت می‌شود. هر عمل حرامی یک چنین اثر و حادث وجودی را در انسان باقی می‌گذارد.^۱

شاید بعضی از امور، مثل تضييع وقت و تکلم بسیار و... همین اثر کدورت را داشته باشند، ولی

^۱ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۶۶، ترجمه:

«وابصّة بن مَعْبَد اسدی نزد رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله و سلّم آمد و با خود می‌گفت: "چیزی از عمل خیر و شرباقی نمی‌گذارم مگر اینکه از پیامبر آن را پرسش می‌نمایم!" هنگامی که خدمت رسول خدا رسید، حضرت فرمودند: "أَتَسْأَلُ عَمَّا جَنَّتَ لَهُ أَوْ أَخْبُرَكَ؟" آیا خودت از آنچه به خاطرش

این اثر مهم نیست و قلیل است؛ اما این مسئله نسبت به حرام متفاوت است؛ مثلاً شخصی که زنا می‌کند واقعاً در نفس خود ادراک می‌کند که بین خود و خدای متعال پرده و حجاب افتاده است یا مثلاً شخصی که شرب خمر می‌کند واقعاً بین او و بین خدا پرده و حجاب و مانع پدید آمده است به گونه‌ای که افکار و کیفیت نفس او متبدل می‌شود یا مثلاً کسی که غیبت می‌کند یا در مجلس غیبت حاضر می‌شود واقعاً متوجه این کدورت می‌شود و به این جهت می‌فهمد که این کار حرام است. به همین علت است که غیبت از زنا بدتر است^۱ یا تهمت از غیبت قوی‌تر

۱ ← آمده‌ای سؤال می‌کنی یا من تو را خبر دهم؟“ و ابصه گفت: ”شما خبر دهید.“

حضرت فرمودند: **”جَنَّتْ تَسَأَلُنِي عَنِ الْبِرِّ وَالْإِثْمِ؛** آمده‌ای تا از عمل خیر و عمل شر از من پرسش نمایی.“ و ابصه عرض کرد: ”بله.“

رسول خدا با دست بر سینه خود زدند و فرمودند: **”يَا وَابِصَةَ، الْبِرُّ مَا اِطْمَأَنَّتَ اِلَيْهِ النَّفْسُ وَالْبِرُّ مَا اِطْمَأَنَّ بِهَ الصَّدْرُ، وَالْإِثْمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَجَالَ فِي الْقَلْبِ وَ اِنْ اَفْتَاكَ النَّاسُ وَ اَفْتَوَكَ؛** ای و ابصه، عمل نیک آن کاری است که نفس به انجام آن مطمئن و آرام باشد و قلب نیز در آسودگی و انبساط از آن استقبال نماید، و عمل خلاف و ناشایست کاری است که در نفس و قلب قرار نمی‌گیرد و دائماً در تردد و شک و رفت و آمد است، گرچه مردم به انجام آن فتوا دهند و حکم نمایند (یعنی تو به قلب خود نگاه کن، نه به دستور دیگران).“ (محقق)

علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۵۷:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **”الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا.“**»
ترجمه:

یا سبّ مؤمن^۲ یا اشتغال به مسائل لهوی^۳ حرام است. اما مثلاً اثر کدورتِ خود صحبت کردن و تکلم زیاد، خیلی کم است.

انسان در قضیه غناء این مسئله را در نفس خود می بیند. اگر آنچه دلالت بر حرمت غناء می کند در روایت وجود نداشت، نمی توانستیم حکم کنیم که غناء حرام است و کدورت دارد؛ اما وقتی می بینیم که

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم: ”گناه غیبت از گناه زنا شدیدتر و بدتر است.“» (محقق)

^۱ مصباح الشریعة، ص ۶۷:

«**قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”قَدْ عَظَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمْرَ الْغَيْبَةِ وَ سَوْءِ الظَّنِّ بِأَخْوَانِكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَيْفَ بِالْجُرْأَةِ عَلَى إِطْلَاقِ قَوْلٍ وَ اعْتِقَادِ زُورٍ وَ بُهْتَانٍ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ.“**»
ترجمه:

«امام صادق علیه السلام: ”خداوند موضوع غیبت و سوء ظنّ به برادران مؤمن را بزرگ و مهم شمرده است، تا چه رسد به اینکه انسان جرئت و جسارت پیدا کرده و بی قید و شرط کلامش را رها کند و نسبت به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم اعتقاد بی اساس داشته و بهتان و تهمت بزند.“» (محقق)

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۳۶۰:

«**قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ: ”سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ.“**»
ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم: ”سبّ و دشنام به مؤمن، فسق و نافرمانی و تبهکاری و خروج از طریق حق است.“» (محقق)

^۳ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۶:

«**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: ”فَإِنَّ الْمَلَاهِيَّ تَوْرَثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ تَوْرَثُ النِّفَاقَ.“**» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام: ”امور و آلات لهوی موجب قساوت قلب و نفاق است.“» (محقق)

حرمت غناء در روایات، معلّل به همین قضیه کدورت شده است متوجّه می‌شویم که علّت آن همین مسئله است، هرچند که این کدورت را به این کیفیت و به این شدّت در نفس خودمان احساس نکنیم.

همین مطلب را می‌توانیم از خود همین آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ آلٍ حَدِيثٍ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱ استنباط کنیم: ﴿لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی تنزّل از مقام انسانیت به حیوانیت که همان ملزوم کدورت است، یعنی کدورت لازمه این تنزّل است. به عبارت دیگر تنزّل از مقام انسانیت به مقام حیوانیت و بهیمنیت، موجب کدورت است.

چون هر کدام از حیوانات از نقطه نظر ابتعاد از آن مرتبه روحانیت و تجرّدی که دارند، دارای یک خصوصیت خاص می‌باشند؛ مثلاً بُخل در نمله موجود است،

^۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

قسوت قلب در بعضی از حیوانات درنده و مفترس مثل ذئب و امثال ذلک متصور است، کثرت شهوت در خوک متصور است، البته نه فقط کثرت شهوت، بلکه اصلاً بی‌غیرتی و **عَدَمُ الْغَيْرَةِ** به نحوی که معروف است که حیوانات دیگر نزد ماده او می‌آیند و او نگاه می‌کند!^۱

بی‌غیرتی در مرتبین با غناء و موسیقی

می‌گویند به خصوص کسی که در مجالس غناء و موسیقی شرکت کند حالت عدم غیرت در او پیدا می‌شود، یعنی حالتش مثل حالت همین آدم‌های بی‌غیرت می‌شود. اتفاقاً این قضیه تجربه هم شده است که بسیاری از افرادی که با آلات و ادوات موسیقی اشتغال دارند ابائی ندارند که مثلاً زن و زوجه آنها در مجلس رجال و نامحرم شرکت کند.^۲ اینکه در [مضمون] روایت داریم که **مجالسُ الغناء** **يَذْهَبُ بِالْغَيْرَةِ**،^۳ صحیح است و امری واقعی است و

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۸۵.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۶۰.

^۳ جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۵۴.

«قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم: **«الغناء رُقِيَّةُ الزَّنا.»**» ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم: «غناء و آوازخوانی طلسم زنا است.»» (محقق)

آن غیرت مردانگی و رجولیت منتفی

می‌شود و از بین می‌رود؛ مثلاً به زنان خود امر می‌کنند که در مقابل مردان برقصند! اثر غناء همین است.

روایتی در کافی داریم که وقتی در مجلسی غناء انجام شود یا موسیقی زده شود، شیطانی که اسم خاصی به نام «قَفَنَدَر» دارد بال و جناح خود را روی این محل قرار می‌دهد و وقتی چهل روز گذشت، تمام وجودش را روی آن شخصی که مبتلا به آن

تاریخ التمدن الإسلامی، ج ۵، ص ۵۵۴:

«عَلَىٰ إِنَّ الْمُتَهْتَكِينَ مِنَ الْخُلَفَاءِ وَالْأَمْرَاءِ لَمْ يَنْكُرُوا مَا يَجْرُ إِلَيْهِ الْغِنَاءُ مِنْ أَسْبَابِ اللَّهْوِ. قَالَ الْوَلِيدُ بْنُ يَزِيدٍ الَّذِي ذَكَرْنَا أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ اسْتَقْدَمَ الْمَغَنِّينَ إِلَيْهِ: "إِيَّاكُمْ وَالْغِنَاءَ، فَإِنَّهُ يَنْقُصُ الْحَيَاءَ وَيَزِيدُ فِي الشَّهْوَةِ وَيُهْدِمُ الْمَرْوَةَ وَيَثُورُ عَلَى الْخَمْرِ وَيَفْعَلُ مَا يَفْعَلُ الْمَسْكُرُ. فَإِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ فَجَنَّبُوهُ النِّسَاءَ، فَإِنَّ الْغِنَاءَ رُقِيَّةُ الزَّانَا. وَإِنِّي لَأَقُولُ ذَلِكَ فِيهِ عَلَىٰ أَنَّهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ وَأَشْهَىٰ إِلَيَّ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ إِلَىٰ ذِي الْغَلَّةِ، وَلَكِنَّ الْحَقَّ أَحَقُّ أَنْ يُقَالَ!"» ترجمه:

«خلفا و امرای بی پروا و بی مبالات هم منکر پیامدهای لهوی غناء (و موسیقی) نبوده‌اند. ولید بن یزید که اولین نفری بود که مغنیان را آورد (و در این امر مشهور بوده است) گفته است: "از غناء بر حذر باشید که از حیا می‌کاهد و شهوت را زیاد می‌کند و مروّت را از بین می‌برد و انسان را به شراب‌خواری برمی‌انگیزاند و همان کاری را با انسان می‌کند که مسکرات و امور مست‌کننده می‌کنند. اگر به این کار مبادرت می‌کنید، زنان را برکنار دارید، چون غناء و آوازه‌خوانی طلسم زنا است. من با اینکه این مطلب را می‌گویم ولی برای من غناء (و موسیقی) از هر لذتی محبوب‌تر است و از آب خنک برای تشنه جگرسوخته گواراتر است، ولی شایسته‌تر این است که حق گفته شود!"»

است قرار می‌دهد و دیگر از این شخص غیرت و عفت و سداد و مانند آن مضمحل و منتفی می‌شود.^۱ این مسئله بسیار عجیب است و ان شاء الله این روایت را می‌آوریم.^۲

ارتباط حالت ملکوتی انسان با نزول ملائکه و

حالت حیوانیت با نزول شیاطین

این روایت اشاره به این دارد که به‌طور کلی نزول ملائکه و اجنه و شیاطین موجب این دو حالت روحانیت و کدورت می‌شوند. اگر دیدید در حال صلاة حالت روحانیت پیدا کردید، این حالت به معنای نزول ملائکه در این مکان است. اگر شما به جایی مثل سینما بروید، کدورت شما را می‌گیرد؛

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْقَفْنَدَرُ إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ رَجُلٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بِالْبَرْبَطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ، وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْحَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَهَا حَتَّى تَوْتِيَ نِسَاؤُهُ فَلَا يَغَارُ!»» ترجمه:

«ابن جریر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: "شیطانی هست که قفندر نامیده می‌شود که هرگاه در خانه مردی چهل روز با ساز بربط (نوعی تار) نوازندگی کنند و مردان بر او وارد شوند، آن شیطان هر عضوی از خویش را بر مثل همان عضو از صاحب خانه قرار می‌دهد سپس نفسی در او می‌دمد که آن شخص دیگر غیرت نمی‌ورزد تا به آنجا که به نزد زنان او برای کردار ناشایست بیایند، باز هم غیرت نمی‌ورزد!"» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۸.

^۲ رجوع شود به ص ۱۶۲.

مخصوصاً با فیلم‌هایی که امروزه

نشان می دهند و الحمدلله اجازه رسمی هم از وزارت ارشاد دارند!! در روزنامه یا مجله‌ای که شخصی برای من آورده بود و نوشته آن را دارم (این نوع مطالب را می آورند تا بررسی کنیم) خواندم که کارگردان زن یکی از این فیلم‌ها در مصاحبه‌ای که با روزنامه‌ای ایتالیایی کرده بود گفته بود:

من مفتخرم که بعد از این فیلم، پنجاه نفر تا به حال به من تلفن کرده و گفته‌اند که از شوهران خود طلاق گرفته‌اند! خوش‌وقتیم که این فیلم بسیار مفید واقع شده است!!

عجب! واقعاً چه افتخاری! یعنی فیلمی در ایران ساخته‌اند که در آن تشویق به طلاق و تشویق به إحقاق حقوق زوجیت کنند! اصلاً خیلی از زن‌ها از شوهران خود جدا شدند! دیگر این موضوع چیزی نیست که بشود توجیه کرد! واقعاً اینکه فیلمی در مملکت نشان دهند و بعد هم افتخار کنند که «عده‌ای طلاق گرفته‌اند»، خیلی عجیب است! این مسئله اصلاً از حدود عادی و توجیه خارج است. جالب اینجا است که وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران که مدعی رهبری و قیادت کلّ عالم تشیع و مبلغ اسلام ناب محمدی و امثال ذلک است، این امور را تجویز می‌کند! خیلی عجیب است! واقعاً وزارت

ارشاد ما خیلی عالی است!!^۱

اگر چنین فیلمی ببینید، وقتی بیرون می‌آید می‌بینید شما را کدورت گرفته است! این کدورت به خاطر این است که شیاطین در آن محل وجود دارند، یعنی چون شیاطین در آن محل هستند این کدورت پیدا می‌شود.^۲ این حالت همان معنای **هذا**

الشَّيْطَانِ وَضِعَ جَنَاحَهُ عَلَىٰ هَذِهِ الْأَفْرَادِ است!

وضع جناح و اجزای شیطان بر افراد عبارت است از یک نحوه اتّحاد نفسی و روحی شیطان با فرد مکلف و مرتکبی که الآن در این محل است، و إلاً اگر شیطان در اینجا بیاید ولی با من ارتباط نداشته باشد دیگر کدورت معنا ندارد! این طور نیست که شیطان در یک طرف آمده باشد و من هم در طرف دیگر باشم؛ این که معنا ندارد، چون برای شیطان اصلاً مکان معنا

^۱ جهت اطلاع پیرامون انتقادات رهبر انقلاب، آیه‌الله خامنه‌ای بر وزارت ارشاد در آن زمان رجوع شود به سایت ۱۵۹۹ <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid//> (محقق)

^۲ سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: دیدن چه فیلم‌هایی مورد رضایت خداوند نیست؟»

جواب: به‌طور کلی تمام فیلم‌هایی که صرفاً تخیل و توهم سازنده را منتقل می‌کند برای نفس انسان ضرر دارد و انسان را از حرکت به‌سوی کلیت باز می‌دارد و روح و نفس انسان را در کثرات و ←

ندارد و مافوق مکان است. شیاطین از یک نقطه نظر، مثل نفوس مجردّه و ارواح علوی و نورانی، اصلاً مقید به زمان و مکان نیستند؛ بلکه به واسطه اتّحاد نفس و روح شیطان با نفس برزخی انسان در عالم برزخ، اثری در عالم شهادت و در عالم ظاهر پیدا می‌شود که عبارت است از وضع جناح شیطان بر انسان، و إلاّ شیطان که نمی‌آید و نمی‌تواند که روی پا و دست ما دست بگذارد، بلکه این مسئله مربوط به آن جنبه برزخی و مثالی انسان است.

لذا روایاتی که در این زمینه وجود دارد که مثلاً «جنود رحمان داریم»^۱ یا «جنود شیطان داریم»^۲ یا «نزول جبرئیل به این کیفیت است»^۳ همگی به خاطر

^۱ ← جزئیّت‌ها محبوس و گرفتار و زمین گیر می‌نماید. بلی، در فیلم‌هایی که مطالب روحانی و یا علمی بدون موسیقی مطرح می‌شود ایرادی ندارد. «سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: دیدن چه کارتون‌هایی مورد رضایت خداوند نیست؟

جواب: باید به این نکته توجه کرد که بسیاری از این کارتون‌ها بر اساس اغراض شیطانی تهیه می‌شود و مقصد از آنها تغییر و تحویل روح و نفس کودک است، بر اساس خواست‌ها و اغراض شخصی و دنباله‌روی از اهداف سازندگان آنها. البتّه وجود موسیقی در آنها حرام است.»
اقتباس از سوره توبه (۹) آیه ۲۶ و ۴۰؛ سوره مدثر (۷۴) آیه ۳۱؛ هم‌چنین روایاتی از جمله الکافی، ج ۱، ص ۲۰؛ ج ۸، ص ۳۸۲.

^۲ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۸۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۰.

^۳ اقتباس از سوره بقره (۲) آیه ۹۷؛ سوره مریم (۱۹) آیه ۱۷. هم‌چنین رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶، بَابُ الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ؛

انسان با نفس جبرئیل در آن موقعیت خاص است
یا اتّحاد نفس انسان با نفس شیطان و اذناب شیطان
در آن وضع و موقعیت خاص است.

آثار این اتحاد هم همین است که وقتی چنین
اتحادی واقع شد طبعاً آن صفاتی که جنبه ملکوتی
دارد و انسان آنها را تحصیل کرده است، از جنبه
ملکوتی به جنبه‌های شیطانی متبدّل می‌شوند و
آثارش هم در بدن و نفس پیدا می‌شود. همه آن فرح
ظاهری هم که در افراد شرکت کننده پیدا می‌شود،
نفسانی است؛ مثل لذّاتی که به واسطه گناه برای انسان
پیدا می‌شود.^۱

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۱، ص ۴۲، فصل فی مبعث النّبیین
صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم.

^۱ رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۳۵.

آیات دالّ بر حرمت غناء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مطالبی راجع به کیفیت و حقیقت غناء در لغت بیان شد. اجمال آن مطالب این شد: غناء به معنای ترجیع صوت در حلق، و انخفاض و ارتفاع صوت به واسطه حرکات حلق و زبان در فم است به نحوی که صدا ترجیع پیدا می کند و دارای حُسن و لطافت می شود. بدیهی است که اگر شخصی زیباترین و لطیف ترین صوت را هم داشته باشد ولی به یک نحو آواز بخواند، هیچ نوع حُسنی از او تراوش نمی کند. آنچه موجب حُسن در صدا است همان ترجیع و انخفاض و ارتفاع در صدا و گردش و تدویر الحان در دهان است و این موجب تحسین صوت می شود. این معنا، معنای غناء است.

آیات و روایاتی هم در زمینه و مضمون «**تَغَنُّوا** **بِالْقُرْآنِ**» یا «ترجیع در قرآن» ذکر کردیم و آیاتی را هم که دلالت بر حرمت غناء می کند بیان کردیم.

البته راجع به خصوصیات بیشتر غناء و کیفیت استفاده حرمت از آیات یا اشکالاتی که بر کیفیت

استدلال وارد می‌شود، مسائلی وجود دارد که در پیش روی داریم.

دلالت آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ

الْحَدِيثِ﴾ بر حرمت غناء

یکی از آیاتی که به آن بر حرمت غناء استدلال

می‌شود این آیه شریفه است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۱

«بعضی از مردم به لهو حدیث اشتغال دارند و مسائل لهوی و صحبت‌های لهو و لغو مطرح می‌کنند تا اینکه مردم را به واسطه این صحبت‌ها و اشتغال به این امور از راه خدا باز دارند...»

شیخ کلینی روایتی را به سند خود نقل می‌کند:

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الغناء مما وعد الله عز وجل عليه النار» و تلا هذه الآية: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.^۲

و همین‌طور مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع

البیان در ذیل این آیه از بسیاری از مفسرین حتی از

اهل تسنن می‌آورد که منظور از ﴿لَهْوًا

أَلْحَدِيثِ﴾ غناء است،^۳ حتی روایتی را از

أبی هریره نقل می‌کند:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ مَلَأَ مَسَامِعَهُ مِنْ غِنَاءٍ، لَمْ يُؤَدِّنْ لَهُ أَنْ يَسْمَعَ صَوْتِ الرُّوحَانِيِّينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!» قِيلَ: وَ مَا الرُّوحَانِيُّونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «قُرَاءَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»^۴

^۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

^۲ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

^۳ مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

^۴ همان، ص ۴۹۱. ترجمه:

«رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "هر کس گوش‌های خود را از شنیدن غناء پُر کند اجازه نمی‌دهند در روز قیامت صدای روحانیون را بشنود!" پرسیدند: روحانیون چه کسانی‌اند، ای رسول خدا؟ فرمود: "قاریان و

این روایت، روایتی است که از مضمونش می‌شود رائحهٔ صدق را استشمام کرد. اینکه می‌فرماید: «کسی که گوش‌های خود را از غناء پر کند صدای روحانین را در روز قیامت نمی‌شنود»، با مبانی تطبیق می‌کند. لذا سند این حدیث با توجه به فحوای آن ممکن است **مَعْفُوٌّ عَنْهُ** قرار بگیرد.^۱

ابن عباس و دیگر مفسرین از شیعه و سنی هم از ﴿لَهُ وَآلِهِ وَآلِ حَدِيثٍ﴾ در این آیه، استفادهٔ غناء کرده‌اند.^۲ غیر از این تفاسیر، روایت هم داریم. روایت اول از امام باقر علیه السلام بود، ولی روایت دیگری هم از امام صادق علیه السلام داریم که حضرت فرمودند:

خوانندگان اهل بهشت. «(محقق)

^۱ رسالهٔ اجتهاد و تقلید، ص ۲۴۵، تعلیقه:

«فقیه برای تشخیص صحّت انتساب حدیث به معصوم علیه السلام نیاز چندانى به سند حدیث ندارد، بلکه اگر دارای اصطلاح در فقه و فهم در حدیث باشد می‌تواند نسبت به صحّت و یا عدم آن اظهار رأی نماید؛ چنانکه مرحوم شیخ در رسائل در ذیل این روایت شریف چنین می‌فرماید: «و دَلَّ هَذَا الْخَبْرُ الشَّرِيفُ اللَّائِحُ مِنْهُ آثَارُ الصِّدْقِ...!»*» هم‌چنین رجوع شود به رسالهٔ اجتهاد و تقلید، ص ۱۹۴، تعلیقه.

* فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۳۰۴. ترجمه:

«این خبر شریف که آثار صدق از آن ظاهر و آشکار است، دلالت دارد بر...»

^۲ و ۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۰.

این یک آیه بود که ذیلش هم روایتی وجود دارد که آیه را تفسیر می‌کند و برای آن مصداق تعیین می‌کند.

دلالت آیه ﴿وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ بر حرمت غناء
آیه دیگری که به آن استدلال کرده‌اند - مخصوصاً شیخ حرّ عاملی ^۲ - آیه ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ است. ^۳ در روایتی دارد:

عن عبدالأعلى قال: سألت جعفر بن محمد عليهما السلام عن قول الله عز وجل: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾. قال: «الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنْجُ، وَقَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ.» قُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾. ^۴ قال: «مِنَهُ الْغِنَاءُ.»

حضرت در اینجا غناء را از مصادیق لهو الحدیث هم قرار داده‌اند.

روایت دیگر روایتی است از معانی الأخبار که

^۱ غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۱۲.

^۲ سوره حج (۲۲) آیه ۳۰.

^۳ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

^۴ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۰۸، به نقل از معانی الأخبار، ص ۳۴۹. ترجمه: «عبدالأعلى گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿از پلیدی‌ها که عبادت بُت‌ها (و نفس اماره که بت واقعی) است اجتناب کنید و نیز از گفتار باطل تحرُّز کنید.﴾ پرسیدم، حضرت فرمود: "پلیدی‌ای که بُت‌ها است منظور شطرنج است و گفتار باطل، منظور غناء است." عرض کردم: مراد قول دیگر خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿و بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند﴾ چیست؟ حضرت فرمود: "از جمله آن غناء است."» (محقق)

صدوق از پدرش با سلسله سند صحیح روایت

می کند تا می رسد به اینجا:

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ (قَوْلِ الزُّورِ). قَالَ: «مِنْهُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِلَّذِي يُغْنَى: أَحْسَنْتَ!»^۱

یعنی قول افرادی که به کسی که غناء می کند

می گویند: «أحسنت!» یا «أعِد!» و تشویق می کنند از

مصادیق «قول زور» است.

مثل افرادی که هنگام قرائت قرآن می گویند:

«اللَّهُ اكبر!» این قدر از این طور الله اکبر گفتن ها بدم

می آید! چه کار بی ذوقی است! یکی از آن طرف داد

می کشد، یکی نعره می کشد! اصلاً مجلس را خراب

می کنند و آن روحانیت قاری را از بین می برند!

وزانت و متانت خود آیات و آن تأثیری که می خواهد

در شنونده بگذارد با این الله و الله های افراد، همگی

خراب می شود و از بین می رود! چون خود نفس آن

آیات یک حالت توجه برای سامع به وجود می آورد

که تا می خواهد آن حال توجه، این قرآن و این آیه را

^۱ همان، ص ۳۰۹، به نقل از معانی الأخبار، ص ۳۴۹. ترجمه:

«حمّاد بن عثمان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول زور (گفتار

باطل و بیهوده) سؤال کردم، حضرت فرمود: «اینکه کسی برای آوازخوان

أحسنت بگوید از جمله قول زور است.» (محقق)

در نفس قرار دهد یک مرتبه صدای دیگران می آید و آن حال توجه را از بین می برد و تبدیل به یک مجلس صوری می کند. علی‌ای حال این کار، بسیار زشت و ناپسند است.^۱

دلالت آیه ﴿أَفَمِن هَذَا الْحَدِيثِ تَعَجُّبُونَ... وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ﴾ بر حرمت غناء

آیه دیگری که باز به آن استدلال شده است - البته

نه مثل سایر آیات، ولی رائحه

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶ ه.ق، جلسه ۶.

حرمت غناء از آن استشمام می‌شود - آیه

﴿أَفَمِنْ هَذَا أَلْ حَدِيثِ تَعَجُّبُونَ﴾ *

وَتَضَّحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ * وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ﴾^۱

است که امین‌الاسلام طبرسی این مطلب را در تفسیر

خود در ذیل این آیه بیان می‌کند.^۲ هم‌چنین

زمخشری در کشاف می‌گوید:

يقول شخصٌ لَجارية: اسمدى لنا! أی: غتّى لنا؛ «شخصی به کنیزی می‌گوید: برای ما غناء کن!»^۳

«اسمدی» در اینجا به معنای غناء آمده است. البته

در لغت، هم به معنای غناء آمده است و هم به معنای

تحیّر. مضمون آیه با این تفسیر این‌طور می‌شود:

«آیا شما از این قرآنی که آمده است تعجب می‌کنید؟ [و می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟! و سرگرم غناء و آوازخوانی هستید؟!]»

چون بعضی از مشرکین در مقابل قرآن و افرادی

که قرآن می‌خواندند شروع به لهو و لعب و خواندن

اشعار جاهلی و اشعار عاشق و معشوقی و امثال ذلک

می‌کردند و با اینها مردم را به طرف خود می‌کشیدند

و جلب می‌کردند تا به طرف کسی که قرآن می‌خواند

یا صدای قرآن را می‌شنود نروند و نبینند موضوع

^۱ سوره نجم (۵۳) آیات ۵۹ - ۶۱.

^۲ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۸.

^۳ الکشاف، ج ۴، ص ۴۳۰.

تصوّر کنید از یک جا صدای قرآن می آید و در آن طرف هم در قبال آن، ترانه با بلندگو بگذارند با صدای فلان خواننده کذا، همراه با دف و نی و آلات و امثال ذلک! شما ببینید مشتری کدام یک از این دو محفل بیشتر است و مجلس کدام یک گرم تر است؟ مردم به آنجا می روند دیگر!

لذا **سَمَدٌ یَسْمُدُ أَى: غَنّی**.^۲ البتّه در لغت به معنای

تَحیّر هم آمده است،^۳ ولی

آنچه با این آیه سازگار است همان معنای غناء

است. می فرماید:

(أَقْمِنَ هَذَا الْحَدِيثِ تَعَجُّبُونَ * وَتَصْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ * وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ)؛ «شما به این آیات می خندید و مسخره می کنید و توجّه نمی کنید و دنبال غناء می روید و به آن سمت کشیده می شوید! (اینجا بیایید تا ببینید در این آیات چه مطالبی است!)»

زمخشری در اینجا «**سَمَدٌ**» را به معنای غناء قرار

داده و با معنای آیه هم سازگار است.

اگر «**سَامِدُونَ**» را به معنای «**متحیرون**» هم

بگیریم می توان به نحوی آن را تاویل کرد؛ به این معنا

که خدا آنها را مورد خطاب قرار می دهد: «آیا گیج

^۱ رجوع شود به مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۸.

^۲ رجوع شود به لسان العرب، ج ۳، ص ۲۱۹.

^۳ تاج العروس، ج ۵، ص ۲۵.

هستید؟ چه کار می کنید؟! اصلاً خودتان می فهمید که این آیات را می شنوید و از آن سرسری رد می شوید؟! اصلاً عقل و فهم خودتان را به کار انداخته اید؟! مثل افراد حیران که نمی فهمند چه راهی دارند و به چه کیفیت هستند!»

علی‌ایّ حال از این آیات به نحوی استفاده شده است، ولی روایتی در این زمینه وجود ندارد.

مبنای حرمت غناء بر اساس مفاد ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾

اینها آیاتی بود که مستدلّین به حرمت غناء به آن استدلال کرده و تأیید داشته‌اند و روایاتی را که در اینجا آمده است ذکر کرده‌اند. از جمله آن افراد، مرحوم شیخ حر عاملی است که در رساله‌ای که درباره غناء دارد به این آیات استدلال کرده است و روایات دیگری را که در جواز ترجیع قرآن آمده است رد می کند.^۱ البته آن روایات را بعداً می خوانیم.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد و به نظر می رسد از آن غفلت شده این است که خود آیات در اینجا مفاد خود را می‌رسانند. به عبارت دیگر خود آیه

^۱ رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهٗ وَآلَٰ حَدِيثٍ﴾^۱ در اینجا از تعبیر ﴿لَهٗ وَآلَٰ حَدِيثٍ﴾ استفاده می‌کند، یعنی «حدیثی

که لهو و لغو و باطل است» در حالی که این مسلم است که صدای خوب هیچ‌وقت نمی‌تواند باطل باشد و صدای زیبا و صوت حسن باطل نیست! و نه تنها باطل بودن آن مخالف با فطرت انسان است، چون انسان زیبایی و جمال را می‌طلبد و به آن جذب می‌شود؛ بلکه صدای حسن یکی از پدیده‌ها و نعمت‌های الهی است و بر خلاف فطرت و تعقل است که خداوند صدای زیبا و پسندیده را عطا کند و بعد بگوید که از آن استفاده نکنید!

حتی نسبت به مسائل دیگر هم صحبت همین است و همین مطلب را می‌گوییم. زیبایی مسئله‌ای است که هیچ‌وقت مقدوح نشده و قدحی برای آن نیامده است. بحثی که وجود دارد تبعاتی است که ممکن است بر این مسئله مترتب باشد؛ مثلاً نفس نگاه کردن به زن نامحرم هیچ نوع اشکالی از نظر

^۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

شرعی و عقلی ندارد، یعنی انسان زنی را به عنوان یک جمال بخواهد نگاه کند و خوشش بیاید! ولی مهم این است که شارع این عمل را به خاطر تبعاتش حرام قرار داده است، چون به واسطه این نگاه، غریزه جنسی تحریک می شود و بعداً مفاسدی بر آن مترتب می شود که از باب «نظر به اجنبیه» حرام است.

اما اگر این مسئله اصلاً وجود نداشته باشد، فرض کنید می خواهید به یک گل زیبا نگاه کنید، این نگاه چه اشکالی دارد؟! ولو اینکه گل همسایه و در منزل همسایه و گل باغ باشد. یا فرض کنید می خواهید به یک منظره زیبا نگاه کنید، این نگاه کردن اشکالی ندارد! آن مبنایی هم که ما در آن موقع مطرح کرده بودیم^۱ در اینجا هم می آید. حالا دیگر خیلی قضیه را باز نمی کنیم.

بنابراین خود آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهٗ وَآلَٔ هَٰذَا حَدِيثٌ﴾ آن جنبه بطلان را ذکر می کند که «حدیث، حدیث باطل است!» اگر غناء به معنای

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به آموزه های معرفت، ج ۱، ص ۱۸۴ - ۱۸۶.

صوت حَسَن باشد که بطلان جای طرح ندارد، بلکه

خیلی هم مستحسن است!

پس معلوم می‌شود در این غنائی که امام باقر و

امام صادق علیهما السّلام

می‌فرمایند: «منظور، غناء است»^۱ یا اینکه «**منه**

الغناء؛^۲ از مصادیق آن غناء است» یا اینکه از مصادیق

قول زور در آیه ﴿وَأَجِّبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۳ - که

زور یعنی ظلم و باطل، و شهادت به زور یعنی

شهادت به باطل - غناء می‌باشد،^۴ [آن جنبه لہوی و

باطل و مخالف با فطرت مدّ نظر قرار گرفته شده

است].^۵

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

^۲ معانی الأخبار، ص ۳۴۹.

^۳ سوره حج (۲۲) آیه ۳۰.

^۴ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۰۸.

^۵ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (قم)، جلسه ۱۲:

«فطرت عبارت است از مجموعه قوانین یا به تعبیر دقیق‌تر، نحوه و کیفیت ساختاری نفس انسان برای رسیدن به کمال و فعلیت این ساختار و خلقت مخصوص. به احکامی که برای به فعلیت درآوردن و رشد دادن و ترقی دادن این ساختار تدوین می‌شود «شرع» گفته می‌شود. پس شرع یعنی مجموعه قوانینی که این قوانین باید فطرت را به سمت کمال حرکت بدهد. اگر در جایی در شرع دیدیم که قانونی هست و یا اینکه انسان احساس کند که این حکم موجب تنزل و رکود و توقف و کدورت او خواهد شد، بدون مراجعه به هیچ مرجع و مدرکی، انسان می‌تواند دریابد که این موضوع و این حکم و قانون، برخلاف فطرت است.

بعضی‌ها فطرت را به معنای توافق و تلائم ضمیر با موضوعی دانسته‌اند و گفته‌اند:

هر چیزی که ضمیر انسان با آن همراهی کند، و به عبارت عامیانه: مورد پسند او واقع بشود، آن حکم عبارت است از حکم فطری.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نقل می‌کردند و می‌فرمودند:

من طفل بودم و با مرحوم پدرمان به مسجد لاله‌زار - که ایشان در آنجا نماز جماعت می‌خواندند - می‌رفتم. در مناسباتی هم خطیب در آنجا صحبت می‌کرد. یک شب خطیب مسجد یکی از علمای معروف بود که به رحمت خدا رفته است. ایشان در آن شب راجع به فطرت و احکام فطری صحبت می‌کردند تا رسیدند به اینجا که گفتند: «گرچه اسلام حکم به حرمت بعضی از قوانین و نهی از آن کرده است، ولی این قانون خلاف فطرت است!» ایشان مثال زدند و گفتند: «فرض کنید که شنیدن موسیقی یکی از احکام فطری است، یعنی فطرت انسان با شنیدن موسیقی ملائمت دارد، خود را با ←

۱ ← آن وفق می‌دهد، از آن خوشش می‌آید و مورد پسند و خواست و طلب نفس است؛ گرچه در شرع و در اسلام از موسیقی نهی شده است. همین‌طور بسیاری از احکام دیگر که انسان احساس می‌کند که این حکم، موافق با فطرت است؛ اما شرع به ملاحظات و مصالحی، این حکم را فدغن و ممنوع کرده است!»

بعد مرحوم آقا می‌فرمودند:

پدر ما همان‌جا از پایین منبر گفتند: «نه‌خیر، این‌طور نیست! شرع عبارت است از مجموعه قوانینی که موافق با فطرت است: ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ إِلَيْنِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾؛* این عبارت است از تأسی به دین که همان دین حنیف ابراهیم علیه السلام است. دین عبارت است از تأسی به قوانینی که آن قوانین، قوانین فطری است. پس دین نمی‌تواند موافق با فطرت نباشد. آنچه موجب خواست و التذاز نفس است، آن مطلب دیگری است و آنچه مربوط به فطرت و قوانین فطرت است آن هم مطلب دیگری است.»

و مطلب هم همین‌طور است، زیرا مسئله فطرت عبارت از خوش آمدن یا بد آمدن نفس نیست، انسان در خیلی از موارد احساس می‌کند که از یک مسئله خوشش می‌آید، اما آیا این خوش آمدن او را به کمال می‌رساند یا موجب پس رفتن و عقب افتادن او خواهد شد؟! نسبت به هر عمل گناهی، انسان احساس می‌کند که از آن خوشش می‌آید! اگر خوشش نیاید که کسی گناه نمی‌کند! آیا شده است که کسی گناه کند و از آن عمل بدش بیاید و ناراحت باشد؟! اگر انسان ناراحت باشد، به آن عمل اقدام نمی‌کند؛ کسی که زنا می‌کند، زنا مورد پسند او است! کسی که سرقت می‌کند، این سرقت مورد پسند و خواست او است! کسی که سر مردم کلاه می‌گذارد و غش در معامله می‌کند و به این وسیله مال بیشتری را به صندوق خود وارد می‌کند، این مورد پسند و خواست او است و خیلی هم لذت می‌برد! کسی که دروغ می‌گوید و به یک منفعت ظاهری می‌رسد، این دروغ قطعاً مورد پسند و خواست او است! پس معلوم نیست آنچه مورد پسند و خواست انسان است، موافق با فطرت هم باشد.

موسیقی هم همین‌طور است و انسان از موسیقی خوشش می‌آید. به واسطه ترکیب موزونی که در الحان و نت‌های موسیقی هست، نفس نسبت به موسیقی اظهار تمایل می‌کند؛ اما اینکه آیا این موسیقی نفس او را به سمت کمال حرکت می‌دهد یا متوقف می‌کند، این یک مطلب دیگری است که خود انسان نمی‌تواند متکفل و متصدی این امر باشد.

البته ما نمی‌توانیم ادراک کنیم که در بعضی از موارد با یک کیفیت خاص، این موسیقی آیا موجب کمال خواهد شد یا در همان مرتبه نفس و حرمت باقی می‌ماند؟ بنابراین از آنجایی که این مسئله، مسئله مشکلی است، شارع به‌طور عموم، حکم به حرمت کرده است تا اینکه انسان به واسطه بعضی از آن طرق، در راه‌های انحراف و خلاف واقع نشود، با وجود اینکه بعضی از کیفیت‌های ناظر به این مسئله حتی ممکن است موجب تجرد و تلطیف نفس بشود. لذا این مسئله [حرمت غناء و موسیقی]، یک مسئله فطری است.»

* سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن

شمول مفاد ﴿لَهُوَ الْحَدِيثِ﴾ و ﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾ بر

همه اسباب باطل و انحراف

نمی‌توانیم اشکال کنیم که ﴿لَهُوَ أَلْحَدِيثِ﴾ فقط صرف مطالب و معانی کلمات را می‌گیرد و شامل الحان صدا نمی‌شود، چون ﴿لَهُوَ أَلْحَدِيثِ﴾ یعنی هر کلامی که لغو و لهو است و انسان را به لهو می‌اندازد، مثل صحبت‌های شیرین اهل دنیا. بعضی از آنها با صحبت‌های گرم خود و مسخره کردن و لطیفه پراندن و استهزاء کردن، آن ابّهت دین و آن جذب و اهتمام مردم را نسبت به دین کم می‌کنند و می‌گیرند. البته الآن هم وجود دارند؛ مثلاً خطبایی که با صحبت‌های شیرین و لفاظی و به‌کار بردن عبارات و امثال‌ذلک مجالس خود را رونق می‌دهند و افراد و جوان‌ها را به سمت خود می‌کشانند. اینها از مصادیق ﴿لَهُوَ أَلْحَدِيثِ﴾ است. هر کلام و مجلسی که انسان را به لهو و باطل و جدایی از حق می‌اندازد و از حق و نور دور می‌کند، از مصادیق ﴿لَهُوَ أَلْحَدِيثِ﴾ است.

فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست.»

بنابراین خطابه و سخنرانی‌هایی که ضد مذهب است و خطبا با حرکات و عبارات و نقل اصطلاحات و خواندن اشعار کذایی باعث می‌شوند مردم از دین جدا شوند و آن حقیقت دین در آنها خاموش شود و گرایش به باطل پیدا کنند، مصداق ﴿لَهُ وَ أَلْ حَدِيثِ﴾ است. مجالسی هم که در آن سرود و خواندن [غنائی] و مغنیات و امثال ذلک وجود دارد که به طور کلی انسان را از آن روحانیت دور می‌کنند و برای انسان جنبه بهیمنیت و حیوانیت به وجود می‌آورند - که خود انسان هم احساس می‌کند که دور شده و کدورت و ظلمت و تکدر پیدا کرده است - از مصادیق ﴿لَهُ وَ أَلْ حَدِيثِ﴾ است. افرادی هم که با شعوزه^۱ و بعضی از کلمات و کارها در قبال پیامبران و نظام

دین برای خودشان بساطی راه می‌اندازند و با صحبت‌هایی مردم را جذب می‌کنند و بعد با آن صحبت‌ها مردم را از دین کنار می‌کشاند، همگی از مصادیق ﴿لَهُ وَ أَلْ حَدِيثِ﴾ است. پس یک

^۱شعبده‌بازی. (محقق)

مصدق واحد ندارد.^۱ لذا امام علیه السلام می فرماید:

«**منه الغناء**» یعنی غناء یکی از آن اقسام است و غناء

تنها مصداق ﴿لَهُ وَآلٍ حَدِيثٍ﴾ نیست.

یا در آیه ﴿وَأَجِّتَنبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾، تعبیر

﴿الزُّورِ﴾ به معنای هرچه بطلان دارد و به معنای

کذب و باطل است. به کذب هم از این نظر ﴿قَوْلَ

الزُّورِ﴾ می گویند، چون خالی از حقیقت است و

بطلان در آن سریان دارد و حق در آن وجود ندارد.

در اینجا هم امام علیه السلام می فرماید: «**منه**

الغناء»^۲ یعنی ﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾ مصادیق متفاوتی

دارد که یکی از آنها غناء است.

رابطه معنای لغوی و شرعی غناء

بنابراین اولاً بلا اول باید بدانیم منظور از غناء در

این آیاتی که ائمه تفسیر کرده اند چه نوع غنائی

^۱ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۲، ص ۱۷۰:

«عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كُلُّ مَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ إِبْلِيسَ.»»

ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "هر چه تو را از ذکر خدا دور کرده و

به سمت لهو و حیوانیت و بهیمیت ببرد و به غفلت بیندازد، از ابلیس است.»

(محقق)

^۲ رجوع شود به دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مجمع البیان، ج ۷،

ص ۱۳۱؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

است؟ آیا غناء به معنای لغوی منظور است که صرف
ترجیع و تحسین صوت است؟ اگر این طور باشد که
این غناء ﴿لَهُ وَآلِهِ وَآلِ حَدِيثٍ﴾ نیست و آیه اصلاً این
غناء را نمی گوید! مثل این است که آیه راجع به حج
بحث کند، که اصلاً به غناء چه مربوط است؟! این
مطلب را می خواهم بیان کنم تا اشکال مرحوم شیخ
حر عاملی بر روایات روشن شود که اصلاً ایشان این
مسئله را متوجه نشده است. ایشان یک غنائی در ذیل
یک روایت دیده است و هرچه روایت مربوط به
جواز غناء وجود دارد را کنار گذاشته است!

ما اصلاً نیازی به روایت نداریم، بلکه خود این
آیه، آن بطلان و لهویت و آن مصادیق خود را بیان
می کند. مسلم است شعری که با ترجیع صوت باشد
و مستحسن

باشد و شعر الهی و دارای حکمت و موعظه باشد
هیچ وقت مصداق ﴿لَهُ وَآلٍ حَدِيثٍ﴾^۱ نیست. اگر
قرار بر این باشد که شعر را بدون ترجیع بخوانید که
اصلاً غناء نیست.

اگر انسان مثل بچه‌های کلاس اول و دوم که
وقتی می‌خواهند مطلبی را حفظ کنند همین‌طور به
یک روال و یک صدا تا به آخر می‌خوانند، نه بالا
دارد و نه پایین دارد - به‌طوری‌که وقتی به خطّ دوم
می‌رسند آدم خوابش می‌برد! - بخواند شعر یا حتی
آیه قرآنی را بخواند فکر می‌کنم مورد استهزای افراد
و مخاطبین واقع شود! لذا اگر بخواهید آیه را
بالا و پایین ببرید غناء می‌شود، یعنی همین‌که
می‌خواهید به آیه تحسین بدهید لازمه‌اش ترجیع
است. اگر به آیه تحسین ندهید صوت آیه مسخره
می‌شود و از این نقطه نظر کلام و صوت، لغو خواهد
بود.

بنابراین اینکه ما غناء را صرف ترجیع بدانیم و
حرام، اصلاً طبع اولی انسان از آن تنفر دارد؛ چون

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵.

شما هر صدایی را بالأخره بالا و پایین می‌برید، حالا بالا و پایین بردن آن تفاوت می‌کند، ولی بالأخره در هر صدایی یک گردش و تدویر و تغییری انجام می‌دهید.

همین را ما در زمان ائمه هم می‌دیدیم. افرادی که نزد ائمه می‌آمدند و مرثی می‌خواندند آنها هم تدویر در صوت می‌دادند.^۱ صوت قرآن امام سجاد علیه السلام مردم را نگه می‌داشت و حتی آب مشک آن افراد سقا تا آخر می‌ریخت و تمام می‌شد و متوجه نمی‌شدند!^۲ آیا امام سجاد علیه السلام همین طور مثل بچه‌های کلاس اول آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ ۖ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾^۳ را می‌خواند؟! این که دیگر باعث آب‌ریختن از مشک نمی‌شود! اینکه دیگر ترجیع صوت ندارد و من هم می‌توانم بخوانم! پس این صدای امام چه صدایی بود که همه را نگه می‌داشت؟! مسلم است

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۸۳؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۵.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

^۳ سوره لقمان (۳۱) آیه ۸.

که در آن صدا ترجیع بوده است!

یا اینکه ابن مسعود که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن می خواند و رسول خدا را به گریه می انداخت،^۱ به خاطر همین ترجیع و انخفاض و ارتفاعی بود که در صوت خود ایجاد می کرد، به اضافه آن حالت خودش که حالت حزنی در صوت داشت. در روایت هم داریم: «**فَاقْرَأْهُ بِالْحُزْنِ**» یا «**أَنْ تَقْرَأَ بِصَوْتِ حَزِينٍ**»^۲ قرآن را با صوت حزین بخوانید.» بالأخره در خود صوت حزین هم ترجیع وجود دارد و بدون آن دیگر حزن هم معنا ندارد و در آنجا متمشی نمی شود.

^۱ رجوع شود به اسرار الصلاة، شهید ثانی، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۸:

«الشَّهِيدُ الثَّانِي فِي أَسْرَارِ الصَّلَاةِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِابْنِ مَسْعُودٍ: «**اقْرَأْ عَلَيَّ!**» قَالَ: فَفَتَحْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ فَلَمَّا بَلَغْتُ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ * رَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَذْرِفَانِ مِنَ الدَّمْعِ، فَقَالَ لِي: «**حَسْبُكَ الْآنَ**.»»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابن مسعود فرمود: «برای من قرآن بخوان!» ابن مسعود گفت: من شروع به خواندن سوره نساء کردم، پس چون به این آیه رسیدم: ﴿پس چگونه است در وقتی که از هرامت و جماعتی، ما گواهی از خود آنان بیاوریم! و ای محمد، ما تو را گواه بر اعمال آن گواهان بیاوریم!﴾ دیدم که اشک از چشمان مبارکش سرازیر می شود. پس به من فرمود: «الآن کافی است!»» (محقق)

* سوره النساء (۴) آیه ۴۱.

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

علیٰ کلّ حال آنچه در استفاده از این آیات مسلم است و قابل خدشه نیست این است که معنای ﴿لَهُ وَآلٍ حَدِيثٍ﴾ صرف غنائی که دارای ترجیع باشد نیست.

یکی از مصادیق ﴿لَهُ وَآلٍ حَدِيثٍ﴾ عبارت است از آن صوتِ غنائی که دارای مضامینی است که آن غناء به اضافه آن مضامین، هیئت ترکیبیه‌ای به وجود می‌آورد که آن هیئت، موضوع برای غناء خواهد شد. فرض کنید اگر تصنیفی را که دارای همین لطائلات و امثال ذلک است بدون ترجیع در صدا بخوانید، می‌بینید که چندان تأثیری در شما ندارد، نه اینکه اصلاً تأثیر نداشته باشد ولی خیلی ندارد! یا اینکه اگر غناء را با

اشعار حکمی و عرفانی و ولایی بخوانید می بینید
 اصلاً کدورت پیدا نکرده‌اید. پس اگر این دو مسئله
 ضمیمه شود؛ یعنی اگر آن مفاهیم و معانی مُلهیه که
 نفس آدمی را وارد در عالم لهویات و حیوانیت
 می‌کند با ترجیع در صوت ضمیمه شوند، آن غنائی
 به وجود می‌آید که مصداق ﴿لَهُ وَآلِ حَدِيثٍ﴾ یا
 مصداق ﴿وَأَجَّ تَنْبُوءَ قَوْلَ الزُّورِ﴾ است. این آن
 چیزی است که ما فعلاً می‌توانیم استفاده کنیم.^۱

تمایز غناء از موسیقی

نکته‌ای در اینجا هست و آن اینکه: درست نیست
 لفظ غناء را در مورد آلات موسیقی استعمال کنند.
 البته داریم: به مجالسی که در آن آلات موسیقی زده
 شود - که طبعاً آلات موسیقی انسان را به لهو و لعب
 می‌اندازد - و هم‌زمانش اشعاری که در آن امور
 دنیوی و محبت‌های مجازی و ارتباطات [عاشقانه]

^۱ معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۷، تعلیقه:

«مراد از غنای حرام هر صوتی است که انسان را به لهو در آورد؛ مانند مجالس
 تغنی و سماع زنان آوازخوان و یا سماع موسیقی با آلات آن. و اما مجرد
 صدای خوش و لحن خوش، گرچه با ترجیع باشد و یا فرح‌انگیز و غم‌آور
 باشد، نه آنکه حرام نیست، بلکه بسیار خوب است و موجب صفا و لطافت
 روح است، به خصوص در قرائت قرآن و دعا و اشعار سوق‌دهنده به خدا و
 عالم تجرّد و اطلاق فوق‌العاده مؤثر است و حقاً غنای بهشتی است.»

بیان شود، مجالس غناء گفته می‌شود؛ ولی اینکه به مجلسی که در آن آلات موسیقی وجود دارد «مجلس غناء» گفته شده است، به نفسِ آلتِ موسیقی غناء گفته نشده است، بلکه به «نواختن آلات موسیقی در آن مجلس» غناء گفته شده است. فلذا اگر شما یک نوع آلات موسیقی را در مجلس روضه بنوازید نمی‌گویند که شما در اینجا غناء ایجاد کرده‌اید! گرچه آلات موسیقی حرام است، ولی عنوان غناء در اینجا وجود ندارد. همان‌طور که آلات موسیقی با شطرنج فرق می‌کند، شطرنج از یک مقوله است و آلات موسیقی از مقولهٔ دیگر؛ یا همان‌طور که موضوع آلات موسیقی با موضوع خمر فرق می‌کند و متفاوت است، همان‌طور هم غناء در اینجا برای خود، موضوع جدایی دارد.

رابطهٔ حالت معنوی عمل و حکم شرعی آن

نکتهٔ قابل توجه دیگر در اینجا این است: اگر

شخصی بر خود و بر مسائل

نفسانی و بر قضایا و تبعاتی که ممکن است بعداً
پیش بیاید مشرف باشد و ببیند که گوش دادن به غناء
خاصی برای او حالت‌های نورانی و ذوق و بهجتی
پیش می‌آورد، می‌توانیم بگوییم برای آن شخص
اشکالی ندارد؛ ولی اگر بر این امور مُشرف نباشد لعلّ
اینکه این حالت نورانیّتِ فعلی، تبعات مفسده‌انگیزی
داشته باشد، درحالی‌که انسان از آن غافل است، لذا
احتیاط این است که آن را ترک کند.

من این مطلب را به صورت مبسوط در مقدمه
بحث ارتداد آورده‌ام که به‌طور کلی ریشه احکام از
چه چیزی نشئت می‌گیرد. در آنجا ذکر کرده‌ام که
اصلاً امکان ندارد حکمی مقرّب باشد و نورانیّت
بیاورد درحالی‌که از نظر شارع مقدوح باشد، چه
مکروه باشد و چه حرام؛ چون این احکام از نقطه نظر
مصدر تشریح، دل‌بخواهی نیست و نمی‌شود شارع
موضوعی را که مقرّب است مُبعّد بداند! این موجب
لغو در فعل الهی می‌شود.^۱

^۱ ارتداد در اسلام، مقدمه، تحت عنوان: تطابق احکام تشریحیه با حقایق
تکوینیه و فطریه.

^۲ الکافی، ج ۶، ص ۲۴۲:

البته بعضی افراد مطرح می‌کنند: «ممکن است چیزی مقرب باشد ولی شارع آن را نخواهد!»^۱ مگر شارع مثل ما است که دل‌بخواهی یک چیز را نخواهد و یک چیز را نخواهد؟! مثل من که می‌گویم: «این را می‌خواهم، آن را می‌خواهم!»^۲

بنابراین اگر ما حقیقت و نفس آن عمل خارجی را ملاک حکم بدانیم، در این صورت آن عمل

«عن مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي - جُعِلَتْ فِدَاكَ - لِمَ حَرَّمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَمْرَ وَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ؟ فَقَالَ: "إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ سِوَاهُ رَغْبَةٍ مِنْهُ فِي مَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَا زُهْدًا فِيهَا أَحَلَّ لَهُمْ! وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ عَلَّمَ عَزَّوَجَلَّ مَا تَقَوْمٌ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَبَاحَهُ تَفَضُّلاً مِنْهُ عَلَيْهِمْ بِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَصْلَحَتِهِمْ، وَ عَلَّمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَبَاحَهُ لِلْمُضْطَرِّ وَ أَحَلَّهُ لَهُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي لَا يَقَوْمُ بَدَنُهُ إِلَّا بِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنَالَ مِنْهُ بِقَدْرِ الْبُلْغَةِ لَا غَيْرَ ذَلِكَ."» ترجمه:

«مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند تبارک و تعالی شراب، مردار، خون و گوشت خوک را حرام نموده است؟ حضرت فرمود: "خداوند هیچ‌گاه به خاطر میلش به چیزی آن را برای بندگان حرام ننموده و به خاطر بی‌میلی‌اش به چیزی آن را برای بندگان مباح نکرده است! ولی خدا خلق را آفرید و آنچه قوام بدن‌ها و صلاح ایشان بود می‌دانست، بنابراین آن را برای آنها حلال نمود و آن را از روی تفضلش بر ایشان و به خاطر مصلحت آنان مباح قرار داد، و هم‌چنین آنچه برای ایشان ضرر داشت نیز می‌دانست، پس ایشان را از آن برحذر داشت و بر ایشان حرام نمود. سپس همان را بر آن کسی که مضطر است و چاره‌ای ندارد مباح قرار داد در آن وقتی که بدنش فقط بدان استوار می‌شود، سپس به او امر کرد که فقط به همان اندازه ضرورت از آن استفاده کند، نه بیشتر!"» (محقق)

^۱ کشف المراد، ص ۳۰۲، به نقل از أشاعرة.

^۲ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۳۷۱؛ عنوان بصری، ج ۸، ص ۱۸۲؛ سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، درس ۴۱؛ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، ولایت تکوینی، جلسه ۴.

خارجی یا کدورت‌زا است یا نورانیت‌زا، یکی از این دو بیشتر نیست.

بله، شارع ممکن است حکم به اغلبیت کرده باشد، بحثی در این نداریم؛ اما تشخیص اینکه این مصداق [غناء از موارد استثناء است] با چه کسی است؟ چه کسی می‌تواند نورانیت آن را ببیند؟! آنهایی که عرق می‌خورند و مست می‌کنند شاید خیلی چیزها ببینند و بفهمند؛ چون حال خوشی پیدا کرده‌اند و دیگر به همه توحیدی نگاه می‌کنند! یا آنهایی که مواد مخدر استفاده می‌کنند احساسات و حالت و بهجت و مدرکاتی دارند! اما دیگر نمی‌فهمند که الآن این مسائل دارد چه اثری روی نفس آنها می‌گذارد و چگونه آن حقیقت و اصل را از بین می‌برد و آنها را از آن کشش ساقط می‌کند! فقط یک سری صور و موهومات و امور عرضی و امثال ذلک را برای آنها جلوه می‌دهد و انبساط و شور و شعفی پیدا می‌کند و خیال می‌کند مسئله همین است!^۱

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

روایات دالّ بر جواز غناء

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

تأثیر صوت در لطافت یا کدورت روح و روان

انسان

در دنیا دو چیز روح را لطیف می‌کنند: یکی جمال و یکی صوت است.^۱ البته صوت از جمال هم قوی‌تر است. کسانی که با صداهای خوب سر و کار دارند و یا خودشان با صدای خوب می‌خوانند، کم‌کم نفسِ آنها لطیف و تلطیف می‌شود و از آن قساوت و از آن تعلق بیرون می‌آیند.^۲ دیده شده است که خیلی از افراد در موقع شنیدن صدای خوش از خیلی از مسائل و تعلّقات می‌گذرند. اینها به خاطر تلطیف نفس است، چون نفس لطیف می‌شود و تعلّقاتش کم می‌شود؛ ولی اگر نفس کثیف شود تعلّقاتش زیاد می‌شود. صدا اثرات خیلی عجیبی دارد! مرحوم آقا (علامه طهرانی) هم خیلی نسبت به صدا مشتاق و

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۲۹.

حساس بودند، ولی متأسفانه خوش صدا نصیبشان

نمی شد! ^۱

۲

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام:

«یک جا بودیم، نواری روشن بود که صدایش قدری بالا و پایین داشت. کسی آنجا بود و گفت: «آقا این ضبط را خاموش کنید!» گفتم: چطور؟ گفت: «این غناء است آقا!» گفتم: غناء که ضرب و اینها است. گفت: «نه، اینکه صدا بالا و پایین می شود این غناء است.» گفتم: به نظر حضرت عالی صدایی که با یک ریتم خاص از حماری هم در بیاید ظاهراً این را غناء می دانید! و گوشتان را می گیرید که یک وقت معصیتی در اینجا انجام نشود! صدا، صدا است دیگر! کجای این غناء است؟!»

بعضی ها سؤال کرده بودند: «ممکن است صدا با یک ریتم خاصی باشد.» گفته بودم: نه، ایرادی ←

^۲ ← ندارد. آنچه اشکال و ایراد دارد این است که حال انسان از حالت عادی به حالت شهبوانی و حیوانی تبدیل بشود؛ و الاً صرف فراز و نشیب و بم و زیر دادن به صدا، خودش یک فن است که باعث ترجیع می شود. این اشکالی ندارد و مسئله ای نیست.

یک روز مرحوم علامه برای مجلس فاتحه مرحوم آقا شیخ عباس مشکوری - خدا رحمتش کند - به مسجدی در [طهران]، قلهک، اول خیابان دولت، رفته بودند. مرحوم آقا شیخ عباس مشکوری آنجا نماز می خواند. ایشان پسر مرحوم آقا شیخ حسین مشکوری در نجف بود. آدم خوبی بود و پدرش هم از افراد خیلی اهل زهد نجف بود و در صحن نماز می خواند و بزرگان نجف به نماز ایشان می آمدند. مرحوم آقا شیخ حسین مشکوری معروف به زهد و صلاح بود، البته نه زهد خشک مقدسی.

... در آن مسجد مداحی بود که الآن هم هست. ایشان مداح معروفی است. البته از این افرادی نیست که امروزه این طرف و آن طرف می روند، بلکه برای خودش حساب و کتاب دارد. به نظر من ایشان شخص سنگین و موقر و فرد صالحی است. مرحوم علامه که به این مسجد رفتند، تعبیرشان این بود: «آسید محسن، نمی دانی این مداح چه طوری می خواند! این صدا را بالا می آورد و پایین می آورد و بم به صدا می داد و ...»

ایشان فی المجلس ده شب او را برای مسجد خودشان (مسجد قائم) دعوت کردند. تا آن موقع او را ندیده بودند. بعد در مسجد وقتی می خواند، می گفتند: «این یک دهم آن چیزی که در آنجا می خواند نیست!» حالا شاید آن مسجد فضایش طوری بود یا جمعیت و فضا و حال و ... طوری بود که

تأثیر جوانب مختلف صوت حسن در مقرّیت یا

مبعّدیت آن

مسئله دیگر در اینجا وارد شدن در بحث ملاحی و عالم حیوانیّت است که آن مطلب دیگری است. صدای خوب، خوب است؛ اما گاهی اوقات می بینیم که همین صدای خوب وقتی با نوعی آهنگ خاص خوانده می شود اثر عکس دارد و انسان را در عالم حیوانیّت و عالم شهوانی و امثال ذلک می اندازد. حتی ممکن است با این صداها مرتکب خیلی از مسائل

ایشان می گفتند: "این نحوی که الان هست، مثل آن نشد! آن یک چیز دیگر بود!"

می خواهم بگویم که نظر خود مرحوم آقا هم به این خشکی نبود. خود ایشان وقتی که راجع به **"تغنّوا بالقرآن"** صحبت می کردند، می گفتند: "اصلاً غناء یعنی بالا و پایین و ترجیع دادن و فراز و نشیب دادن به صوت و آن را زیبا جلوه دادن!" مگر زیبایی بد است؟! اگر چیزی قشنگ باشد، مثلاً یک گل یا یک صدا زیبا باشد، آدم خوشش می آید! بالأخره زیبایی بد نیست! منتها مثل اینکه در خلقت بعضی ها مسائلی کم و زیاد شده و مسائل و خشک مقدسی های خاصی هست [که به این زیبایی ها می گویند] که این اشکال دارد، آن اشکال دارد، آن یکی حرام است!

تلمیذ: روایتی هست که در آخر الزمان قرآن را با غناء می خوانند! این حمل بر غنای با موسیقی می شود؟

استاد: بله، با موسیقی است. الآن این مسئله شروع شده و مدتی است که کم کم دارند قرآن را در بعضی کشورهای خارجی، مثل مالزی و اندونزی و در بعضی از گروه ها همین طور می خوانند. این ایرانی ها هم که ماشاءالله از اینها عقب نیستند و اینها هم همین طور قرآن را با دستگاه و تار و سه تار و... می خوانند و چند نوع آلات موسیقی به کار برده می شود. ←

کذایی هم بشود! به خاطر همین است که شارع از اینها نهی کرده است. اینها حتی اگر در تلطیف نفسی هم بی تأثیر نباشد باز نمی‌توانیم بگوییم حلال است، چون در کنارش یک اثر مخرب هم دارد.^۱

به‌عنوان مثال خواننده زنی که اشعار ابن‌فارض می‌خواند، از این نقطه نظر که صدای زن است تأثیر سوء دارد و حرام است،^۲ در عین حال ممکن است آن

^۱ ← اما غناء به این نحوه مسئله‌ای نیست. بله، یک وقت قرآن را از آن حال عادی خودش تبدیل می‌کنند به ریتمی که آن ریتم اصلاً هیچ نوع سازگاری ندارد! چون هر چیزی حال خودش را دارد! و این را هر کسی می‌فهمد. ولی اینکه یک دفعه صوت را پایین بیارند، بعد یک دفعه بالا ببرند، این مسخره‌بازی است! معلوم است که خود فطرت انسان هم از این نحوه قرائت قرآن نفور دارد. اما اینکه در یک ریتم خاص باشد و فراز و نشیب داشته باشد اشکالی ندارد، بلکه همه قاری‌های قرآن به این کیفیت انجام می‌دهند و اصلاً به‌طور کلی قاعده بر این نحوه است و تأثیرش هم زیاد است.»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۱۲۲:

«موسیقی علمی است که دارای موضوع صحیحی است و براساس آن تعلیم خاص با آهنگ‌های مختلف، اثرهای خاص بر روح انسان ایجاد می‌کند؛ انسان را به گریه می‌اندازد، به خنده می‌آورد، دیوانه می‌کند. اثرهای واقعی بر او مترتب است. ولی شرع، این را برداشته و نفی کرده و حرام نموده است. حال ما نمی‌توانیم بگوییم: «چون واقعیت دارد، پس حلال است.» بین حلال و واقعیت فرق بسیار است. خیلی چیزها در خارج واقعیت دارد، ولیکن در شرع ممنوع است. شرع می‌گوید: «باید از این طریق بروی و به واقع برسی!»»

^۲ البته اگر با آن زن خواننده عقد خوانده شود آن اثر سوء مرتفع می‌شود، چون مسئله ازدواج یک مسئله تکوینی است و تأثیر تکوینی دارد. این مسئله اعتباری نیست و این الفاظ عقد، ابزار است. به عنوان مثال نگاهی که قبل از ازدواج به یک زن می‌کنید نسبت به نگاهی که بعد از ازدواج به او می‌کنید، زمین تا آسمان تفاوت دارد! آن نگاه قبل از ازدواج کدورت می‌آورد.

وجود داشته باشد. بنابراین در عین اینکه آن
 تجرّد وجود دارد یک اثر سوءِ دیگر و یک نوع
 کدورتی هم در ضمن این تجرید به وجود می آورد
 که مبعّد است؛ یعنی از نقطه نظر تعلق، تعلّقات را کم
 می کند و این حالت را دارد که نفس را در مرتبه ای
 پایین می آورد، ولی از نقطه نظر کشش روحی، جلوی
 آن را می گیرد!

هیچ منافاتی ندارد که مسئله ای در دو جنبه
 مخالف بلکه در جنبه های مختلفِ نفس انسان با
 یکدیگر حرکت کند. من باب مثال افرادی که اهل
 ریاضت هستند این ریاضت ها حتی اگر غیر شرعی
 باشد، ولی بالأخره نفس آنها را از نقطه نظر اِعمال به
 مراتبی می رساند؛ گرچه از نقطه نظر دیگر، جلوی
 بعضی از واردات و معبرها و جلوی آن نحوه ارتقائی
 را که در نور (نه در ظلمت) است می گیرد. بسیاری
 از این مرتاضها که خیلی کارها انجام می دهند
 به خاطر این است که نفس آنها به واسطه ریاضات،
 رشد کرده و تقویت شده و تعلق آنها کم شده است؛

واقعاً هم تعلق آنها به دنیای خود، کم است! به آنها یک قصر بدهی اصلاً داخل آن نمی‌روند! از طرفی «تعلق به دنیا» کم شده است، ولی از طرف دیگر «تعلق به خود» اضافه شده است و خود را بیشتر می‌بینند!

اما در راه سیر و سلوک «تعلق به خود» کم می‌شود و از کم‌شدن تعلق به خود، لوازم و آثارش که تعلق به دنیا است کم می‌شود؛ اما این نوع ریاضات در غیر از سیر و سلوک، تعلق به خود را قوی می‌کند، گرچه ممکن است بعضی از تعلقات دیگر را کم کند و به واسطه آنها برای انسان حالتی پیدا شود. اگر این مرتاض «تعلق به خود» را قوی‌تر نمی‌کرد نسبت به الآن خیلی به خدا نزدیک‌تر بود؛ ولی الآن دیگر نمی‌شود با او هیچ کاری کرد، در عین اینکه مثلاً می‌تواند بمیراند! شخصی برای خود من نقل کرد:

در هند مرتاضی را دیدم که عقربی را که راه می‌رفت، میراند و خشک شد!

کار مرحوم قاضی را انجام داد که مار را خشک

کرد! این عقرب هم خشکید و تمام

شد و مُرد! این مرتاض الآن این کارها را انجام می‌دهد، اما آن ختمی که بر قلب او خورده و دریچه آن بسته شده است دیگر باز نمی‌شود.

از باب مظهریّت اسم «المُت» این کار را می‌کند، یعنی به جایی می‌رسد که مظهر اسم واقع می‌شود. البته همه ما الآن مظهر هستیم؛ حالا در آن مظهر یا شدّت داریم یا ضعف، فرقی نمی‌کند. ولی آن مرتاض از عالم قیامت عبور نکرده است، یعنی لازمه این مظهریّت، عبور از عالم قیامت نیست. اما ولیّ خدا مظهریّتی دارد که لازمه‌اش عبور از قیامت است. این مظهریّت در اولیاء خدا کلی است؛ ولی مظهریّت در این مرتاضان در موارد جزئی است. این مرتاضان، آن مظهریّت کلی را پیدا نمی‌کنند که در مثل ولیّ الهی وجود دارد که قدرت بر هر اِمات‌های در مراتب مختلف دارد. لازمه این مطلب عبور از عوالم است! یعنی مرتاض‌ها قدرت بر هر اِمات‌های ندارند و فقط همین جزئیات و نفوس ضعیفه را می‌توانند اِمات‌ه کنند؛ اما ولیّ خدا می‌تواند تمام نفوس را اِمات‌ه کند!

حالا این مرتاض‌ها اگر موفق به توبه شوند، از نقطه نظر اینکه بالأخره ریاضاتی داشته‌اند که باید برای نفس پیدا شود تا بتواند نفس را بکند، از باب ﴿أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۱، آن ریاضات جزء مسیرشان به حساب می‌آید. بالأخره مقداری ریاضت کشیده‌اند و لازم نیست به عقب برگردند و از اول و صفر شروع کنند، بلکه همین مقدار از ریاضات، به آن جنبه روحانیت تبدیل می‌شود.^۲

روایاتی در جواز تغنی بالقرآن

در گذشته روایاتی راجع به خواندن قرآن با صوت حسن یا «تغنَّوا بالقرآن» خواندیم که لفظ «غناء» در آنها آورده شده بود و همه آنها حکایت از این نکته می‌کرد

^۱ سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰.

^۲ سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: فردی از گناه موسیقی و اثرات مخرب آن توبه کرده است، ولی آن آثار مخرب موسیقی از جانب این فرد در دست مردم استفاده می‌شود. وظیفه این فرد چیست؟»

جواب: اگر واقعاً توبه کند خداوند آثار سوء آن را مرتفع می‌گرداند.

که غناء دارای دو معنا است: یک معنا همان معنای لغوی است که مساوی با ترجیع صوت است، معنای دیگر معنای اصطلاحی است که بعداً این معنای اصطلاحی متداول شده است و دیگر غناء بر این اساس تعلق گرفته است.

روایت علی بن ابی حمزه بطائنی در جواز ترجیع در قرآن

در اینجا روایتی از علی بن ابی حمزه از امام باقر علیه السلام داریم. این علی بن ابی حمزه بطائنی همان کسی است که از واقفیه بود و بعد از موسی بن جعفر قائل به وقف شد، با اینکه از بزرگان اصحاب بود! چند امام را درک کرده بود: امام باقر، امام صادق، امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام. از متولیان امور امام صادق و موسی بن جعفر بود. او با ابی حمزه ثمالی - که اسمش ثابت بن دینار است - فرق می کند.

بحثی استطرادی در علت انحراف علی بن

ابی حمزه بطائنی بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

وقتی حضرت امام رضا بعد از موسی بن جعفر

عليهم السلام اموال را مطالبه کردند، او اموال را
نفرستاد و گفت: «پدر شما از دنیا نرفته بلکه غیبت
کرده است و دوباره برمی‌گردد!» با این صحبت‌ها
اموال را بالا کشید و چپاول کرد^۱ و حضرت امام رضا
او را لعن کردند.^۲

امام رضا علیه‌السلام به یکی از افرادی که نزد
ایشان آمده بود گفتند: «از علی بن ابی‌حمزه چه
خبر؟» گفت: وقتی آمدم او در کوفه بود. حضرت
فرمودند:

امروز از دنیا رفت و وقتی او را وارد قبر کردند، درباره ائمه از او سؤال کردند.
او امامان را تا پدرم گفت و وقتی به من رسید، توقف کرد! چنان گریزی بر سر او
زدند که آتش آن گرز، شرق و غرب عالم را فرا گرفت!^۳

این شرح حال این بزرگوار است که عاقبتش
این‌طور شد! این واقعاً مطلب عجیبی است و انسان
باید به خدا پناه ببرد! این مسائل شوخی نیست! علی
بن ابی‌حمزه و

^۱ رجوع شود به رجال النجاشی، ص ۲۴۹؛ رجال الکشی، ص ۴۹۳؛ عیون
اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۶۵.

^۲ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۷۰.

^۳ رجال الکشی، ص ۴۰۳ و ۴۴۴. هم‌چنین رجوع شود به روح مجرد، ص
۲۲۳.

هلالی^۱ و بلالی^۲ و شلمغانی^۳ و امثال این افراد که در زمان ائمه بودند، افراد عادی نبودند، اینها کسانی بودند که روی سرشان قسم می خوردند! ولی هرچه باشد شیطان بالاتر است! لذا مسئله مهم است!

علت انحراف برخی از بزرگان اصحاب ائمه و شاگردان اولیای الهی، بعد از ایشان

خیلی از افراد سؤال می کنند:

آقا، چرا افرادی که بیست سال در خدمت مرحوم آقا (علامه طهرانی) با آن مقام بودند به این مطالب دچار شدند؟!

ما که دیگر از اصحاب ائمه بالاتر نیستیم! یکی از آنها همین علی بن ابی حمزه است. آن موقع کتاب روایات علی بن ابی حمزه را دست به دست می گرداندند. افراد این طور این احادیث را بلد

^۱ أحمد بن هلالِ الكرخي العَبْرَتائيّ - که با نام هلالی نیز از او یاد شده است - منکر نیابت محمد بن عثمان عمّری از نائبان امام زمان علیه السلام شد و به خاطر شدّت انحراف، مورد لعن شدید امام علیه السلام قرار گرفت. رجوع شود به رجال الکشی، ص ۵۳۵؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴. (محقق)

^۲ أبوظاهر محمّد بن علیّ بن بلال، معروف به بلالی، منکر نیابت محمد بن عثمان عمّری شد و ادعای وکالت از جانب امام زمان علیه السلام کرد که مورد لعن امام علیه السلام قرار گرفت. رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۰۰؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴. (محقق)

^۳ أبوجعفر محمّد بن علیّ الشلمغانیّ که به شدّت انحراف یافت و به تعبیر روایت، مرتد و ملحد شد و شدیداً مورد لعن امام علیه السلام قرار گرفت. رجوع شود به رجال النجاشی، ص ۳۷۸؛ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴. (محقق)

بودند! خیلی از اموالی که از این طرف و آن طرف می‌آوردند نزد او بوده است.^۲ از ری به کوفه می‌آوردند و به دست او می‌رساندند و

او به دست ائمه می‌رساند و امور را رتق و فتق می‌کرد.

لذا ما از فردای خود اصلاً خبر نداریم که چه خواهد شد! آنچه برای ما مسلم است این است که مواظب باشیم از همان طریق خارج نشویم؛ حالا دیگران هر چه می‌کنند، بکنند!

^۱ رجال النجاشی، ص ۲۴۹:

«هو أحدُ عمُدِ الواقفةِ و صنّفَ كتبًا عدّةً؛ منها: كتاب الصلاة، كتاب الزكاة، كتاب التفسیر (و أكثره عن أبي بصير)، [و] كتاب جامع في أبواب الفقه.» ترجمه:

«او یکی از ستون‌های واقفیه است که کتب متعددی تصنیف کرده است؛ از جمله آنها: کتاب نماز، کتاب زکات، کتاب تفسیر (که بیشتر آن از ابوبصیر است)، و کتابی جامع در ابواب فقهی.» (محقق) هم‌چنین رجوع شود به رجال الکشی، ص ۴۰۴.

^۲ رجال الکشی، ص ۴۰۵:

«عن یونس بن عبدالرحمن، قال: مات أبو الحسن علیہ السلام و لیس من قوامه أحدٌ إلا و عنده المالُ الكثيرُ، و كان ذلك سببُ وقفهم و جُودهم مَوْتَهُ، و كان عند علی بن أبي حمزة ثلاثون ألفَ دينارٍ.» ترجمه:

«یونس بن عبدالرحمن گوید: امام موسی بن جعفر علیهما السلام از دنیا رفت در حالی که هیچ‌کدام از نمایندگان و وکلای آن حضرت نبود مگر اینکه نزد او اموال بسیاری بوده است، و این موضوع سبب توقف آنها در آن امام شد و منکر مرگ آن حضرت شدند. نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بوده است.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به رجال الکشی، ص ۴۹۳.

دیروز به طهران رفتیم، دو سه مورد کار داشتیم
که یکی از آنها دیدن از فلان آقا بود که دخترش از
دنیا رفته بود. اتفاقاً داماد او هم نشسته بود و خیلی
گلایه می کرد و می گفت:

ما مشهد رفتیم و به ما سلام نمی کردند!

بعد از این مطلب، از مرحوم آقا نقل کرد و گفت:

من خودم یادم است که مرحوم آقا به ارمنی ها سلام می کرد و آنها جواب سلام
می دادند و وقتی ارمنی ها به ایشان سلام می کردند، ایشان هم جواب می دادند. مرحوم
آقا از آنها هدیه قبول می کردند. وقتی روز عاشورا برای امام حسین شکر و نذری
به مسجد می آوردند، می گفتند: «از آنها بگیرید!» آنها شربت درست می کردند و به
دسته جات می دادند. همه ارمنی ها و یهودی ها به آقا احترام می گذاشتند.
حالا ما شاگرد آقا هستیم ولی به ما سلام نمی کنند، چون به قم آمده ایم! یا مثلاً فلان
منبری در مجلس فاتحه ما روضه می خواند، وقتی آنها آمدند و به وسط مجلس
رسیدند و دیدند که فلانی بالای منبر است برگشتند!

گفتم:

ببینید، دیگر نیاز به تأویل و توجیه و تفسیر نیست. آن یک روش است که شما از ایشان دیدید و این هم روشی است که از این افراد دارید می‌بینید؛ این که نیاز به توجیه ندارد!

بعد گفتم: «آیا شما در آنچه از مرحوم آقا دیدید

شک دارید؟» گفت: «خیر!» گفتم:

دیگر چرا معطل این و آن هستی؟ چرا دائم ناراحتی که به تو سلام کردند یا نکردند؟ اصلاً چرا وقت خود را به این امور می‌گذرانی؟ اگر این ماه صفر بیاید دیگر شش سال است که مرحوم آقا از دنیا رفته است! هنوز شما در این حرف‌ها هستی که به ما سلام کردند یا به ما سلام نکردند، یا مگر ما چه کرده‌ایم؟ آنچه برای ما مهم است این است که خودمان بفهمیم که چه باید کرد! اگر قرار بود به این و آن نگاه کنیم و به خاطر این و آن بخواهیم راه خود را درست کنیم - چنانکه دیگران این کار را کردند - کلاه ما پس معرکه بود!

یک روز مرحوم آقا به من فرمودند:

آقا سید محسن، تو کار خود را انجام بده و یقین داشته باش که کار تو درست و صحیح است و به هیچ چیز دیگری فکر نکن! و الاً اگر بخواهی دنبال این باشی که دل مردم را به دست آوری، شلوارت را از پایت درمی‌آورند و تو را لخت در خیابان راه می‌برند!

مردم این طور هستند؛ هر روز یک سازی می‌زنند

و یک مطلبی می‌گویند! هر کسی مسائل را با سلیقه

خود قضاوت می‌کند! آن شخص دیروز این حرف

را صریح می‌زند، امروز صریح برمی‌گردد! آخر تو

دیروز این حرف را زدی و هنوز یک روز هم نگذشته

است! اما هیچ باک آنها نیست!

آن وقت اگر آدم بخواهد کار خود را براساس

خوش آمدن و بد آمدن مردم انجام دهد دائماً در

گیر و دار تحولات و تغیرات و عوض شدن آراء، و

امروز یک‌طور و فردا یک‌طور و پس فردا یک‌طور

دیگر، خواهد بود و این غلط است! مگر ما چقدر

عمر می‌کنیم که بخواهیم این طور باشیم؟!

من به ایشان گفتم: «شما نسبت به آقا اشکال

داری؟» گفت: «خیر!» گفتم:

دیگر راجع به چه چیزی می‌خواهی فکر کنی؟! همان طریق آقا را بگیر و برو و
دیگر معطل نمان!

لذا شما تا به حال ندیده‌اید که من سراغ کسی

بروم و بگویم: چرا تو صورت خود را برگرداندی؟

چرا رفتی؟ چرا فلان کردی؟

علیٰ کلّ حال مسئله خیلی مهم است! این علیٰ بن

أبی حمزه و امثال ذلک از افرادی بودند که «موقعیت»

آنها را گرفت. وکیل امام بودن و متولّی امور حسیّه

در این طرف و آن طرف بودن، آنها را گرفت. وقتی

که آنها را گرفت بالأخره می‌توانستند با این پول و پله

و مال و منال به جاهایی برسند و امکاناتی هم برای

آنها فراهم شود؛ ولی یک دفعه امام رضایی می‌آید و

می‌گوید: «هرچه پول داری بفرست! پول که برای تو

نیست؛ من امام هستم و برای من است!» حالا اینجا

نفس او شروع می‌کند و می‌گوید: «این همه زحمت

کشیدی، ولی حالا او می‌گوید: همه پول‌ها را

بفرست!» اینجا دیگر انسان باید به خدا پناه ببرد!

مبنای مختار در قبول یا عدم قبول روایات راویان

فاسدالمذهب

البتّه بعضی واقفیّه را قدح کرده‌اند و گفته‌اند:

«روایات اینها قابل قبول نیست!»^۱ اما قول حق این است که آن روایاتی را که در زمان صداقت و حُسن حالشان نقل کرده‌اند اشکالی ندارد؛ هم‌چنان که برای این مسئله روایت هم داریم که یک‌چنین [مضمون و]

عبارتی گفته‌اند: **أَنْظِرُوا إِلَى رَوَايَاتِهِمْ فِي زَمَنِ**

حُسْنِ حَالِهِمْ؛^۲ یعنی به زمان حُسن حال آنها نگاه کنید

و به کتاب‌هایی که در آن موقع نوشته‌اند عمل کنید،

^۱ معالم الأصول، ص ۲۰۰:

«الثالث [مِن شُرُوطِ الْعَمَلِ بِالْخَبَرِ الْوَاحِدِ]: الْإِيمَانُ. وَ اشْتِرَاطُهُ هُوَ الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ... وَ حَكَى الْمَحَقِّقُ عَنِ الشَّيْخِ أَنَّهُ أَجَازَ الْعَمَلَ بِخَبَرِ الْفَطْحِيَّةِ وَ مَنْ ضَارِعَهُمْ بِشَرَطِ أَنْ لَا يَكُونَ مَتَّهَمًا بِالْكَذِبِ... وَ الْإِعْتِمَادُ عِنْدِي عَلَى الْمَشْهُورِ.» ترجمه:

«سومین شرط از شروط عمل به خبر واحد، ایمان (و تشیع) است. این شرط بین اصحاب امامیه مشهور است... محقق از شیخ حکایت کرده که او عمل به خبر فطحیه و امثال آنان را اجازه داده است به شرطی که متهم به کذب و دروغ نباشند.... در نزد من نظر مشهور (شرط ایمان و تشیع) معتمد است.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۱۳.

^۲ الغيبة، شیخ طوسی، ص ۳۸۹:

«قَدْ سُئِلَ عَنْ كُتُبِ بَنِي فَضَّالٍ فَقَالُوا: كَيْفَ نَعْمَلُ بِكُتُبِهِمْ وَ يُبَوِّئُنَا مِنْهَا مِلًّا؟ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: **«خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَ ذَرُوا مَا رَأَوْا.»**» ترجمه:

«چون از امام حسن عسکری صلوات الله علیه درباره کتب بنی فضال سؤال کردند و پرسیدند: با کتب ایشان چه کنیم درحالی که خانه‌های ما مملو از کتاب‌های آنها است؟ حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «آنچه روایت کرده‌اند بگیرید و رأی و نظرشان را رها کنید!»» (محقق)

ولی آن مطالبی را که بعد از آن زمان گفته‌اند کنار بگذارید، چون دیگر آن جنبه عدالت در آن مطالب وجود ندارد.^۱

دلالت روایت علی بن ابی حمزه بر جواز تغنی در قرآن

این علی بن ابی حمزه می‌گوید:

[عن ابی بصیر] قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ قَرَفَعْتُ بِهِ صَوْتِي جَاءَنِي الشَّيْطَانُ فَقَالَ: إِنَّمَا تُرَائِي بِهَذَا أَهْلَكَ وَالنَّاسَ! قَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِقْرَأْ قِرَاءَةً مَا بَيْنَ الْقِرَاءَتَيْنِ تَسْمِعُ أَهْلَكَ وَرَجَعُ بِالْقُرْآنِ صَوْتِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يُرَجِّعُ فِيهِ تَرْجِيعًا.»^۲

حضرت در اینجا می‌فرمایند: قرآن را به صوت

حَسَنَ بخوان و به آن ترجیع بده!

اشکال مخالفین مبنی بر تعارض روایت علی بن

^۱ العدة فی أصول الفقه، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۵۱:

«فما يختص الغلاة بروايته، فإن كانوا ممن عُرف لهم حال استقامة و حال غلو، عمل بما رووه في حال الإستقامة و ترك ما رووه في حال خَطائهم.» ترجمه:

«روایاتی که فقط غلات نقل کرده‌اند، اگر فرد از غلاتی باشد که حالت استقامت اعتقادی و حالت غلو (و ضعف اعتقادی) او شناخته شده باشد، به روایاتی که در حال استقامت اعتقادی نقل کرده است عمل می‌شود، ولی روایتی را که در حال خطا (و ضعف اعتقادی و غلو) نقل کرده است ترک می‌گردد.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۲۵ - ۳۲.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶. ترجمه:

«ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی قرآن را با صدای بلند می‌خوانم شیطانی نزد من می‌آید و به من می‌گوید: تو قرآن را برای ریا در مقابل خانواده و مردم، بلند می‌خوانی! حضرت فرمود: «ای ابامحمّد، (نه بلند بخوان و نه آهسته، بلکه) بین این دو میانه را برگزین به طوری که خانواده تو هم بشنوند، و قرآن را با صدای خوش بخوان! همانا خداوند عز و جل صدای نیکویی را که بچرخانند و لحن دهند دوست دارد.» (محقق)

أبی حمزه با روایات نهی از تغنی بِالْقُرْآن

این روایت از نظر برخی^۱ مورد خدشه و اشکال

قرار گرفته است:

یکی به خاطر وجود علی بن اَبی حمزه است؛ البتّه

جواب دادیم که این روایت در زمان تحسّن حال او

بوده است.

دوم اینکه این روایت را با بعضی از روایات

دیگر، معارض دانسته‌اند.^۲ یکی از آن روایات

معارض، روایت کلینی از علی بن محمد است که

می‌رسد به:

[عبدالله بن سنان عن اَبی عبدالله علیه السلام قال]: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «اقْرءوا الْقُرْآنَ بِالْحَنِّ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا وَإِيَّكُمْ وَأُحُونَ أَهْلَ الْفِسْقِ وَأَهْلَ الْكِبَابِرِ فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يَرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَالنُّوحِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ، وَلا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ، قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ.»^۳

این روایت در مجمع البحرین هم وجود دارد^۴ و

^۱ غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، تمام رساله به این مسئله اختصاص یافته است.

^۲ همان، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «قرآن را با لحن و آهنگ کلام عرب بخوانید! و برحذر باشید از لحن اهل فسق و گناهان کبیره! همانا پس از من اقوامی خواهند آمد که قرآن را به مانند لحن و آهنگ آوازخوانی و نوحه سرایی‌ها و رهبانیت می‌خوانند که این قرآن از ترقوه آنها هم عبور نخواهد کرد! همانا دل‌هایشان و نیز دل‌های آن کسانی که امر ایشان را پسندیده دارند، وارونه است.» (محقق)^۴ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۳۴.

شیخ بهایی هم این مطلب را نقل کرده است.^۱

روایت دیگر، روایتی است که از طریق عامه

است:

عن خُذِيفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «**اقْرَءُوا**

^۱ کشکول، ج ۲، ص ۵.

الْقُرْآنَ بِلُحُونِ الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا! وَ إِيَّاكُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ أَهْلِ الْكُتَابِينَ! وَ سَيَجِيءُ قَوْمٌ بَعْدِي يَرْجِعُونَ بِالْقُرْآنِ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ وَ النَّوْحِ، لَا يَجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، مَفْتُونَةٌ قُلُوبُهُمْ وَ قُلُوبَ الَّذِينَ يَعْبِبُهُمْ شَأْنُهُمْ»^۱

جواب اشکال تعارض روایت جواز با روایت نهی از تغنی بالقرآن

این دو روایت تقریباً یکی است، اما ارتباطی با روایت علی بن ابی حمزه ندارد؛ چون نهی که از «تغنی بالقرآن» در این روایات وجود دارد نهی از ترجیع قرآن به عنوان **ترجیع الغناء** است، یعنی قرآن را مانند ترجیع و بالا و پایین بردن و گرداندن صدایی که در غناء به کار می‌رود، نخوان! ولی آنچه در روایت ابی حمزه است فقط ترجیع است. این مسئله چه ارتباطی با آن مسئله دارد؟!

اتفاقاً اخیراً جایی شنیدم که قرآن را به همین کیفیت (**ترجیع الغناء**) خوانده‌اند، مثل اینکه یک تصنیف و یک شعر عاشقانه می‌خوانند! من گفتم: «این اصلاً غناء است و اشکال دارد!» منظور

^۱ فضائل القرآن، ابی عبید، ص ۸۰. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قرآن را با لحن و آهنگ کلام عرب بخوانید و بر حذر باشید از لحن اهل فسق و اهل کتاب! و همانا پس از من گروهی خواهند آمد که قرآن را به مانند لحن و آهنگ آواز خوانی و رهبانیت و نوحه سرایی می‌خوانند. این قرآن حتی از حنجره هایشان هم تجاوز نخواهد کرد! همانا دل‌های ایشان و نیز آن‌کسانی که امر ایشان را پسندیده دارند، گمراه و مبتلا است!» (محقق)

روایت نهی، این نحوه است.

یا من باب مثال در کلیسا وقتی که افراد با هم انجیل می خوانند، همه با هم یک صدا را بالا می برند و بعد یک دفعه پایین می آورند که آدم یک طوری می شود! آن بالا و پایین و انخفازی که وجود دارد، این خواندن را به غناء تبدیل می کند و خفتی در انسان به وجود می آورد که انسان را از آن حالت طبیعی و انسانیت خارج می کند. البته در کلیسا همراه با آن صدا، مزامیر و آلات موسیقی و امثال ذلک هم زده می شود.

بنابراین قدر مسلم این است که منظور امام علیه السلام **ترجیع الغناء** با آلات موسیقی نیست، چون کسی در اینجا با آلات موسیقی غناء نکرده است؛ بلکه منظور امام کیفیت خود صدا است، یعنی کیفیت خود صدا به نحوی باشد که مانند غناء باشد.

پس با توجه به روایاتی که دربارهٔ «**تَغْنَوَا**»

بالقرآن» داریم و این روایتی که علی بن ابی حمزه

نقل کرده است، این مطلب استفاده می‌شود که اصلاً

اشکالی که به روایت علی بن ابی حمزه وارد می‌شود،

در جای خودش نیست و **بین الترجیع** و

ترجیع الغناء بَوْنٌ بعيدٌ. لذا در روایت علی بن

ابی حمزه «**ترجیع الغناء**» نیامده است. اگر می‌گفت

رَجَّعِ الْقُرْآنَ بِتَرْجِيعِ الْغِنَاءِ، در این صورت با

روایت نهی، معارض بود و طبعاً این روایت مورد

تأمل قرار می‌گرفت؛ اما در متن روایت «**رَجَّعِ**

بِالْقُرْآنِ صَوْتِك... يُرَجَّعُ فِيهِ تَرْجِيعًا» دارد.

ترجیع هم عبارت است از صوت مطرب.

همان‌طور که قبلاً نقل کردیم، ابن‌منظور ترجیع را به

«تدویر صوت» تفسیر و معنا کرده است^۲ منتها

تدویری که موجب **تَحْسُنِ لِحْنِ** است و لحن را نیکو

و زیبا می‌کند.

و همان‌طور که قبلاً بیان شد،^۳ مسلم است که

^۱ تذكرة الحفاظ، ج ۲، ص ۵۸؛ جامع الأخبار، ص ۴۹.

^۲ لسان العرب، ج ۸، ص ۱۱۵.

^۳ رجوع شود به ص ۹۲.

غناى اصطلاحى عبارت است از صدائى كه از نظر
انخفاض و ارتفاع، حال انسان را به حالتى كه خروج
از طبيعت انسانى است تغيير دهد. حالا اگر اين
مسئله در اشعار لهُو و لعب قرار بگيرد، مى‌شود همين
غناى در لهُو و لعب، و اگر اين حالت در اشعار غير
لهُو و لعب كه داراى معانى عاليه است قرار بگيرد، از
نقطه نظر اينكه كيفيت ارتفاع و انخفاض آن مثل همان
صوت لهُوى است، به آن هم غناء گفته مى‌شود.

وقتى امام عليه السلام مى‌فرمايد: «ترجيع مانند
غناء نباشد!» معنايش اين است كه در قرآن هم اين
نوع غناء جاى دارد، و إلاً امام عليه السلام بايد
مى‌فرمود: **ترجيع الغناء** در اشعار لغويّه و لهُو و
امثال ذلك اشكال دارد، ولى در قرآن اشكال ندارد!
قرآن آيات الهى و أحسن الحديث است و از آيات
قرآن ديگر بالاتر نداريم!

پس معلوم مى‌شود كه غناء از نظر لغوى عبارت

است از: ترجيع صوت به نحو

مطلق که موجب حُسن صدا شود. لهذا آن غنائی که در روایاتِ «جواز غناء در قرآن» آمده است به همین معنای لغویِ عام حمل می‌شود.

ملاک تمایز غناء حلال از حرام

از جهت دیگر آن غناء چون در اشعار لهُو و لعب و لغو و امثال ذلک، ریتم خاصی دارد به آن «غناء محرّم» اطلاق می‌شود. یعنی حالت صدا در لحن تغییر می‌کند و این تغییر و تبدل و ترجیع لهُوی معمولاً در اشعاری استعمال می‌شود که انسان را به حیوانیت و بهیمنیت و امثال ذلک وارد می‌کند. حالا اگر شخصی خواست این لحن را در قرآن یا در اشعار ابن فارض هم استعمال و استفاده کند باز هم به آن غناء صدق می‌کند؛ چون از ابزاری استفاده کرده است که در فعل محرّم استفاده می‌شود، نه اینکه از این ابزار می‌شود دو نحوه استفاده کرد: یک استفاده در فعل محرّم و استفاده دیگر در فعل غیر محرّم؛ بلکه این ابزار فقط در اشعار لهُوی استعمال می‌شود. منظور این است که اشکال در خود کیفیت صدایی است که معمولاً در این اشعار است، یعنی آن

اشعار به انضمام آن کیفیت، موجب تنزل انسان و تنزل نفس می شود؛ و الاً اگر شخص این اشعار عاشقانه را همین طور عادی بخواند چه بسا موجب تنزل نفس نشود، بلکه فقط یک شعر بیخود است. بنابراین این نحوه خواندن و ارتفاع و انخفازی که در این وزن قرار می گیرد - که در آلات کلاسیک موسیقی وجود دارد - فقط به درد این نوع اشعار می خورد.

روی این حساب، از روایاتی که می گوید:

«يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ

الرَّهْبَانِيَةِ» معلوم می شود که منظور پیغمبر از آن غناء

قطعاً غنای محلل نیست، بلکه غنای محرّم است که

عبارت است از همان کیفیت صدا در اشعار لهو و لعب.

به عبارت دیگر با اینکه اصل غناء به معنای ترجیع

صوت است، ولی به جهت اینکه دو مصداق متباین

وجود دارد، پس دو نوع غناء داریم:

یکی ترجیعی است که اصلاً برای اشعار موهن و

لغو و لهو و لعب و امثال ذلک ساخته شده است؛

دیگری ترجیعی است که عبارت است از ترجیع

و تحسين صوت، ولي كیفیت

ترجیع فرق می کند. شما هر شعری که بخواید
 بخوانید برای اینکه جاذب باشد بایستی صوت شما
 حَسَن باشد، و این تحسین صوت حاصل نمی شود
 إلا به ترجیع. در این نوع دیگر جای اشکال نیست و
 محلّل است. اگر اشکال داشته باشد اصلاً باید در
 تمام الحان را ببندیم! چون دیگر هر کسی فقط
 می تواند بگوید: «ا ا ا، ای ای ای...» و هیچ چیزی
 دیگر ندارد! همین که می گوید: «ا، ا، ای» یعنی
 تغییر دادن، که معنای آن تدویر و گردش است و
 همین صدا را قشنگ می کند!

بیان شد که رسول خدا
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می نشست و ابن مسعود
 آیات قرآن را می خواند و حضرت گریه می کرد.^۱
 هم چنین در روایات داریم که از ذاکر دعوت
 می کردند که بیاید و مدح اهل بیت کند و نوحه امام
 حسین و تعزیه سیدالشهداء علیه السلام بخواند.^۲

^۱ رجوع شود به ص ۹۱.

^۲ ثواب الأعمال، ص ۸۳.

«أبي هارونَ المَكفوفِ قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: **”يا أبا هارونَ، أنشدني في الحسين عليه السلام!“** فأنشدتهُ. قال: فقال لي: **”أنشدني كما يُنشدون!“** يعني بالرقّة. قال: فأنشدتهُ هذا الشعرَ:
 أمُرر على جدّ الحسين * فقل لأعظمه الزكّية
 قال: فبكي ثم قال: **”زدني!“** فأنشدته القصيدة الأخرى. قال: فبكي و

اینها همه دلالت می‌کند که نفسِ ترجیع اشکالی ندارد، بلکه به

آن کیفیت کلاسیک و آن نحوهٔ ترجیع خاصی که برای مجالس لهُو و لعب وضع شده است، غنای محرم می‌گویند و اشکال دارد. حالا اگر در قرآن هم این نحوهٔ کلاسیک بیاید، غنای محرم می‌شود!

مناطِ حَلِّیتِ یا حرمتِ قرائتِ قرآن و اشعار بر

طبق دستگاه‌های موسیقی

هم‌چنین قرائت قرآن و خواندن اشعار در دستگاه‌های موسیقی^۱ هم همین‌طور است. یک‌وقت

سَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنْ خَلْفِ السِّتْرِ.» ترجمه:

«ابوهارون که مردی نابینا بود، گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: "ای ابا هارون، برای من دربارهٔ امام حسین علیه السلام شعری بخوان!" من شعری خواندم. حضرت فرمود: "همان‌طور که می‌خوانند بخوان!" یعنی با رقت بخوان. پس من این شعر را برای حضرت خواندم: "بر قبر و تربت حسین گذر کن و به آن استخوان‌های ظاهر بگو..." حضرت گریه نمود، سپس فرمود: "بیشتر بخوان!" من شعر دیگری خواندم؛ پس حضرت گریه نمودند و من صدای گریه (اهل منزل) را نیز از پشت پرده شنیدم.» (محقق) کامل الزیارات، ص ۱۰۵:

«أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: "أُنشِدْنِي!" فَأُنشِدْتُهُ، فَقَالَ: ←

۱ ← "لَا، كَمَا تُنْشِدُونَ وَ كَمَا تُرْثِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ!" قَالَ: فَأُنشِدْتُهُ:

أَمْرٌ عَلَى جَدَّتِ الْحُسَيْنِ * فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ»

هم‌چنین دربارهٔ نحوهٔ بر امام باقر علیه السلام: الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷:

«يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ، أَوْقِفْ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا لِأَنْوَابِ تَنْدُبْنِي عَشْرَ سِنِينَ بِمَنْىَ أَيَّامٍ مَنى."» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به من فرمود: "ای جعفر، فلان مقدار

دستگاهی است که اصل آن برای اشعار لهوی درست نشده است، مثل اشعاری که الآن خواننده‌ها می‌خوانند و حتی بر طبق آن هم موسیقی می‌زنند؛ لذا نمی‌توانیم بگوییم که خوانندگی در این دستگاه‌ها [صرف نظر از موسیقی‌اش] غناء است. ولی بعضی از دستگاه‌ها وجود دارد که اصلاً جلف است، یعنی وقتی که در آن دستگاه بخوانند آدم یک‌طوری می‌شود و اصلاً این دستگاه‌ها برای اشعار لهو و لعب و مجالس غناء و امثال ذلک درست شده است؛ لذا این موسیقی‌های جاز و امثال ذلک و صوت‌های کذایی که درمی‌آورند و ترانه‌هایی که می‌خوانند

از مالم را برایم وقف کن که نوحه‌خوان‌ها ده سال برای من در سرزمین منا در ایام (حضور مردم در) منا نوحه بخوانند.»

موسوعة الشهيد الأوّل، ج ۵، ص ۴۴۰:

«المراثی المنظومة جائزة عندنا لما مرّ [من إنشاد الشعر فی نباح المعصوم]، و لأنّها نوعٌ من النّوح و قد دلّلنا علی جَوَازِهِ، و قد سمع الأئمّة علیهم السلام المراثی و لم يُنکروها.» ترجمه:

«مرثیه‌های منظوم در نزد ما جائز است؛ همان‌طور که گذشت (که در نوحه‌سرایی معصوم، شعر خوانده می‌شد) و به‌خاطر اینکه نوعی از نوحه‌سرایی است که ما جواز آن را مستدل ساختیم، و خود ائمه علیهم السلام نیز مرثیه‌ها را می‌شنیدند ولی منکر آن نمی‌شدند.» (محقق) هم‌چنین رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۲۵، باب جَوَازِ کَسْبِ النَّائِحَةِ بِالْحَقِّ لَا بِالْبَاطِلِ.

لغت‌نامهٔ دهخدا: «دستگاه (اصطلاح موسیقی ایرانی): مجموع پیش‌درآمد و درآمد و آواز و رنگ و نواست؛ یک آهنگ کامل موسیقی؛ آوازی که به‌سبب طرز بستن درجات گام آن و فواصل جزء آن، از آوازهای دیگر متمایز باشد.»

معلوم است که همه غناء و حرام است، حتی اگر در مورد حضرت فاطمه زهرا و حضرت مهدی علیهما السلام باشد! در این آخرالزمان اصلاً ذوق و سلیقه هم از بین رفته است! اخیراً از رادیو شنیدم که آوازهای چرند و خیلی مزخرف می خواندند! الآن کسانی می خوانند که اصلاً نمی دانیم اینها دیگر چه می خوانند!

عرف به عنوان ملاک تشخیص غنای محرم

بنابراین صدایی که منطبق با این دستگاه‌های لهوی است اشکال دارد؛ ولی صدایی که منطبق با دستگاهی باشد که مناسب اشعار لهوی نیست اشکالی ندارد.

این یک مسئله عرفی است. امام علیه السلام چون همیشه با افراد همراه نیست، لذا می گوید: به این صوتی که عرف می فهمد که برای لهو و لعب است غناء می گوید. حضرت نمی خواهد در هر قضیه‌ای حکمش را بیان کند و بگوید: به نظر من این چنین است؛ بلکه می گوید: به خودت نگاه کن! آیا این صوت در مجالس لهو و لعب خوانده می شود

یا در مجالس ذکر خدا خوانده می‌شود؟! این مسئله
را هر کسی می‌تواند تشخیص دهد و انسان نمی‌تواند
خودش را گول بزند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

جمع‌بندی دلالت روایات غناء (۱)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روایات دالّ بر جواز ترجیع در قرائت قرآن

بحث راجع به روایاتی بود که ترجیع در آنها به

ترجیع غناء و ترجیع غیر غناء تقسیم شده بود. طبق

روایتی، اَبی بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

من گاهی اوقات که قرآن می‌خوانم شیطان می‌آید و می‌گوید: می‌خواهی با اهلت و با افرادی که هستند مرئآت و ریا کنی! حضرت فرمودند: «اعتناء نکن! و رَجَع بِالْقُرْآنِ صَوْتِکَ، فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ یُرْجَعُ فِیْهِ تَرْجِیْعًا.»^۱

بیان شد که مرحوم شیخ حرّ عاملی نسبت به این

روایت اعتراض کرده‌اند و چون در سند این روایت

علیّ بن اَبی حمزه وجود دارد، در اصل روایت

تشکیک کرده یا اینکه آن را بر تأویلات و توجیّهات

غیر متین، حمل و توجیه و تأویل کرده‌اند.^۲

نحوه بررسی روایات ضعیف‌السند

علیّ کلّ حال صحبت در این است که بالأخره یا

این روایت را قبول دارید یا ندارید؛ اگر قبول ندارید

صریحاً کنار بگذارید و اگر قبول دارید پس چرا

می‌گویید که سندش اشکال دارد؟! یکی از مصائب

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

^۲ غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۳۱.

ما این است که اوّل سراغ سند می‌روند و آن را کنار
می‌گذارند بعداً می‌گویند بر فرض صحّت، به این
مطالب حمل می‌شود!

این اصلاً صحیح نیست! اگر شما این روایت را قبول دارید آن را توجیه کنید و بگویید که این روایت درست است و توجیه آن این است؛ اما اگر آن را قبول ندارید و می‌گویید که سندش ضعیف است، دیگر چرا تأویل می‌کنید؟! توجیه کردن در اینجا معنا ندارد! ^۱ حالا لعل اینکه جواب بدهند: «ما از این نظر

^۱ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۵:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنِ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا: «لَا تُكْذِبُوا بِحَدِيثِ أَتَاكُمْ بِهِ مُرْجِيٌّ وَ لَا قَدْرِيٌّ وَ لَا خَارِجِيٌّ نَسَبَهُ إِلَيْنَا، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّه شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فَتُكْذِبُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ!»» ترجمه:

«ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که فرمود: «حدیثی که مُرْجئه (از فرقه‌های اهل سنت) یا قَدْرِيّ (از فرقه‌های اهل سنت) یا خوارج به ما نسبت دهند تکذیب نکنید؛ چراکه شما نمی‌دانید، شاید از مصادیق حق باشد و شما با تکذیب آن خداوند عزّ و جلّ را فوق عرشش تکذیب کرده باشید!»»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۸:

«در بحث حجّیت خبر واحد نتیجه به اینجا منتهی می‌شود که مناط عمل به اخبار، وثوق به خبر است - ولو به ضمیمه قرائن خارجیّه و ضمائم مقامیّه و شواهد دیگر - اگر انسان به خبری وثوق پیدا کرد می‌تواند به آن عمل کند؛ و اگر نه، نمی‌تواند عمل نماید...»

در مقابل خبر فاسق نمی‌توانیم ساکت بنشینیم و بگوییم که فلان خبر ضعیف است، یا فلانی فاسق است و نباید به خبرش عمل کنیم؛ بلکه باید آن را دنبال کنیم و ببینیم آیا شواهدی از کتاب و سنّت و یا قرائنی از روایات دیگر وجود دارد که مُعاضد آن باشد؟ آیا اصحاب بر طبق آن عمل نموده و به آن استشهاد کرده‌اند تا براساس عمل آنها شهرت روایتی یا فتوایی پیدا نموده باشد یا نه؟ اگر پیدا شده است باید عمل کنیم، و إلاّ جائز نیست؛ زیرا ممکن است اتّفاقاً همین خبری را که فاسق آورده است صحیح و مطابق با واقع باشد و اگر ما به آن عمل نکنیم در مفسده واقع شویم. پس تحقیق و تبیین و تثبّت در خبر فاسق ضرورت دارد، تا مطلب روشن شده و به قبول یا ردّ آن مُنجر گردد.» هم‌چنین رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۱۹۴، تعلیقه، و ص ۲۴۵،

توجیه می‌کنیم که لو فرض که شخصی این روایت را قبول کند، با این مسائل توجیه می‌شود.»

اما همان‌طوری که عرض شد، این «ترجیح» عبارت است از تحسین صوت، و تحسین صوت هم اشکالی ندارد تا نیاز باشد شما در سندش بحث کنید یا قائل به تأویل

شوید. تحسین صوت، مستحسن است و هیچ

ارتباطی با غناء ندارد؛ همان طوری که سایر روایات بر

این مسئله دلالت می‌کند، از جمله:

إِقْرَءُوا الْقُرْآنَ بِلُحُونِ الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا، وَ إِيَّامٍ وَ نُحُونِ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ أَهْلِ
الْكِتَابِينَ!^۱

تمام اینها حکایت از این می‌کند که «نفس

ترجیع» و «قرائت قرآن با ترجیع» هیچ‌گونه اشکالی

بر آن مترتب نیست.

روایت دالّ بر حرمت ترجیع غناء در قرآن

همان‌طور که قبلاً بیان شد و اینجا هم چند مورد

از این روایات می‌آید، صحبت در این است که به

غنائی که به معنای ارتفاع و انخفاض و تدویر صوت

در حلق و دهان و فم به نحوی که مناسب با مجالس

لهو و لعب باشد، غنای مصطلح می‌گویند. این آن

چیزی است که از معانی روایات به دست می‌آید.

هم‌چنین می‌دانیم غنای اصطلاحی در مورد

قرائت قرآن، منهیّ است، در حالی که - همان‌طور که

قبلاً بیان شد - یک شخص قرآن را با دف یا مزامیر

یا آلات موسیقی نمی‌خواند! پس منظور از اینکه

^۱ رجوع شود به فضائل القرآن، ابی‌عبید، ص ۸۰.

می فرماید:

اقْرءوا القرآن بِالْحَنِّ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا، وَإِيَّاكُمْ وَأُحُونَ أَهْلَ الْفِسْقِ وَأَهْلَ الْكِبَائِرِ!
فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَالنُّوحِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ!
لَا يَجُوزُ تَرْاقِيهِمْ! قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ!^۱

کیفیت لحن است، نه اینکه منظور انضمام قرائت

با آلات موسیقی باشد؛ این مطلب قطعاً مورد نظر

نبوده است! هم‌چنین حضرت در اینجا نفس ترجیع

را مانع نمی‌دانند، بلکه «**ترجیع الغناء**» را منع

می‌کنند. پس ترجیع به غناء درباره قرآن، منهی و

حرام است و تعبیر «**إِيَّاكُمْ**» دلالت بر نهی و حرمت

می‌کند.

حرمت ترجیع غناء در قرآن از باب اهانت

اما صحبت در این است که آیا نفس ترجیع غناء

حرام است یا نه؟ چون ممکن

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

است بگوییم: نفس ترجیع غناء حرام نیست، بلکه قرآن را به این کیفیت خواندن، اهانت تلقی می‌شود و حرام است؛ مثل اینکه انسان قرآن را روی زمین بگذارد و بخواند، که قرآن را روی زمین گذاشتن اهانت به قرآن است؛ یا اینکه انسان پای خود را به سمت قرآن دراز کند و بعد قرآن بخواند که این هم حرام است. اما اگر شما به همین نحو، کتاب شعر سعدی را بگذارید و پای خودتان را دراز کنید و بعد یک غزل از آن را بخوانید، اشکالی ندارد و حرام نیست.

به عبارت دیگر ممکن است بگوییم که در روایت از ترجیع غناء در قرآن نهی شده است، ولی نفسِ ترجیع غناء حرام نیست؛ یعنی این کیفیت خواندن چون مناسب با مجالس لهو و لعب است، در مورد قرآن اهانت تلقی می‌شود، نه اینکه این حرمت در نفس قرآن خواندن خوابیده باشد؛ یعنی حرمت آن حرمت ذاتیه نیست، بلکه حرمت تبعی است و از نقطه نظر اهانت به قرآن، حرام می‌باشد.^۱

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون آداب تلاوت قرآن رجوع شود به مطلع انوار،

روایات دالّ بر حرمت ترجیع و غناء

تأیید بر حرمت غناء روایتی در تهذیب الأحكام

است که راوی از حضرت سؤال می کند:

[عن سعید بن محمد الطّاطریّ] عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألتُه عن بيع الجوّاری المَغْنِيَاتِ فَقَالَ: «شِرَاؤُهُنَّ وَ بَيْعُهُنَّ حَرَامٌ وَ تَعْلِيمُهُنَّ كُفْرٌ وَ اسْتِمَاعُهُنَّ نِفَاقٌ.»^۱

«حضرت می فرماید: ”شراء جاریه مغنیه، حرام است و تعلیمش کفر است و استماعش هم نفاق است!“»

این قدر راجع به این قضیه تأکید شده است! یا

اینکه در تهذیب الأحكام نقل می فرماید:

[عن نصر بن قابوس، قال:] سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْمُغْنِيَةُ

ج ۴، ص ۳۲۲؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۳۰۶.
^۱ تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۳۵۶.

یا روایت دیگر:

[عن أبي عبد الله عليه السلام قال]: «**الْغِنَاءُ عَشْرُ النِّفَاقِ.**»^۲

«امام صادق علیه السلام فرمود: ”غناء و آوازخوانی یک دهم نفاق است!“»

یا روایت دیگر:

[عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «**الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ!**» [و تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: (وَمَنْ أَلَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).]»^۳

یا روایت دیگر:

[عن يونس قال: سَأَلْتُ الْخُرَاسَانِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُلْتُ: إِنَّ الْعَبَّاسِيَّ ذَكَرَ أَنَّكَ تُرَخِّصُ فِي الْغِنَاءِ!! فَقَالَ: «**كَذَبَ الزَّنْدِيقُ، مَا هَكَذَا قُلْتَ لَهُ! سَأَلَنِي عَنِ الْغِنَاءِ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْغِنَاءِ، فَقَالَ: ”يَا فُلَانُ،**

^۱ همان، ص ۳۵۷. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ”زن آوازه‌خوان مورد لعنت خداوند است، و هر کس که از درآمد او بخورد (و ارتزاق نماید) نیز مورد لعنت است!“» (محقق)

^۲ الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۰. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱، با تعبیر دیگر:

«عَنْهُ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي جَمِيلَةَ عَنِ أَبِي أُسَامَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «**الْغِنَاءُ عَشْرُ النِّفَاقِ.**»» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: ”غناء و آوازخوانی لانه نفاق است.“» (محقق)

^۳ سوره لقمان (۳۱) آیه ۶.

^۴ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱. ترجمه:

«محمد بن مسلم گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام را که می‌فرمود: ”غناء از آن چیزهایی است که خدا بر آن وعده آتش داده است!“ سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد: ﴿و بعضی از مردم، کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند تا مردم را بدون علم و آگاهی از راه خدا بر کنار دارند و آیات قرآن را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند. به تحقیق برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود﴾.» (محقق)

إِذَا مَيَّرَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَأَنْتَ يَكُونُ الْغِنَاءُ؟“ فَقَالَ: مَعَ الْبَاطِلِ. فَقَالَ: ”قَدْ حَكَمْتَ!“^۱

«حضرت امام رضا عليه السلام به آن شخص می فرماید: [”اگر خداوند حق را از باطل جدا سازد، غناء در کدام سمت خواهد بود؟“] آن شخص می گوید: البته غناء در قِسم باطل است.»

روایات جواز غناء در مجلس عروسی مؤیدی بر

عدم حرمت نفس غناء

تا اینجا به دست آمد که بیع جاریه مغنیه حرام

است؛ اما روایت دیگری داریم که می فرماید:

[عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام]: «أَجْرُ الْمُغْنِيَةِ الَّتِي تَرْفُ الْعَرَّاسِينَ لَيْسَ بِهَ بَأْسٍ؛ لَيْسَتْ بِأَلْتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ.»^۲

«اجرت مغنیه ای که برای مجالس عروسی می خواند اشکالی ندارد؛ اما مغنیه ای که مردان بر او داخل می شوند (همان طوری که در آن زمان، مجالس مختلط زن و مرد برقرار بود) اشکال دارد.»

بسیار خوب، اگر قرار باشد ارتفاع و انخفاص

صوت به این شکل و خود غناء فی حدّ نفسه حرام

باشد چه فرقی بین مجلس عروسی و مجلس

غیر عروسی وجود دارد؟! چون در مجلس عروسی

قرآن نمی خوانند، بلکه مطالبی می خوانند و کف و

دست می زنند و مطابق با آن مجالس عمل می کنند!^۳

^۱ همان، ص ۴۳۵. ترجمه:

«یونس گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: عباسی گفته است که شما نسبت به غناء اجازه می دهید! حضرت فرمود: ”زندیق دروغ می گوید، من این طور نگفتم! از من راجع به غناء پرسید، من به او گفتم: شخصی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و از حضرت راجع به غناء سؤال کرد، حضرت در پاسخ فرمودند: ای فلانی، اگر خداوند حق را از باطل جدا سازد، غناء در کدام سمت خواهد بود؟ آن شخص عرض کرد: همراه با باطل خواهد بود! حضرت فرمود: به حق حکم کردی!“» (محقق)

^۲ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۷.

^۳ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۵.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ، أَنَّ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ أَتَاهُ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَرَدْتُ الْمَدِينَةَ ←

مگر شرب خمر حرام نیست؟ آیا

می‌توانیم بگوییم شرب خمر در مجلس عروسی
مباح است و در مجلس غیر عروسی حرام است؟!
مثل اینکه اگر موسیقی در جمهوری اسلامی زده شود
حلال است؛ اما اگر در کشور دیگری مثل پاکستان و
یا در خود مکه و مسجدالحرام زده شود حرام
می‌شود، چون آنجا حکومت اسلامی نیست! اینها
احکامی است که ما ادله آن را نفهمیدیم!

روایت دیگر از امام باقر علیه السلام است که
می‌فرمایند:

[عن أبي بصير قال: سألتُ أبا جعفرٍ عليه السلام عن كسبِ الْمُغَنِّيَاتِ فَقَالَ: «أَلْتِي يَدْخُلُ

١ ← فَنزَلْتُ عَلَى رَجُلٍ أَعْرَفُهُ وَ لَا أَعْرَفُهُ بِشَيْءٍ مِنَ اللَّهِوَ فَإِذَا جَمِيعُ
الْمَلَاهِي عِنْدَهُ! وَ قَدْ وَقَعْتُ فِي أَمْرٍ مَا وَقَعْتُ فِي مِثْلِهِ! فَقَالَ لَهُ: «أَحْسِنِ
جِوَارَ الْقَوْمِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ عِنْدِهِمْ!» فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا تَرَى فِي
هَذَا الشَّأْنِ؟ قَالَ: «أَمَّا الْقَيْنَةُ الَّتِي تَتَّخِذُ لِهَذَا فَحَرَامٌ، وَ أَمَّا مَا كَانَ فِي
الْعُرْسِ وَ أَشْبَاهِهِ فَلَا بَأْسَ بِهِ.» ترجمه:

«مردی از شیعیان امام باقر علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: «ای پسر
رسول خدا، به مدینه آمدم و بر فردی که او را می‌شناختم وارد شدم و او را
مرتبط با هیچ‌گونه لهوی نمی‌شناختم اما دیدم که همه انواع وسایل لهو نزد
او است! و در حالتی گرفتار شدم که تاکنون چنین برایم اتفاق نیفتاده بود.
حضرت به او فرمود: «با قوم هم‌صحبتی نیکو باش تا اینکه از نزد آنها
بروی!» گفت: ای فرزند رسول خدا، در این باره نظر شما چیست؟ حضرت
فرمود: «اما کنیز خواننده‌ای که برای این کار می‌گیرند حرام است، و اما آنچه
در عروسی و مانند آن است اشکالی ندارد.» (محقق)

دانشنامه آیه‌الله خمینی، ج ۷، ص ۵۱۳. روزنامه کیهان، تاریخ
۱۳۷۰/۰۲/۱۱.

یعنی آن غنائی که در مجلس لهو و لعبی باشد که رجال و مردان در آن داخل می‌شوند حرام می‌شود! پس امام علیه السلام نگفته است که آن زن لحن خود را در مجلس اعراس عوض کند، بلکه لحن یکی است، یعنی یک شعر و یک غزل است که اگر همراه با رجال باشد حرام می‌شود و اگر همین غزل و قصیده در مجلس عروسی باشد

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۱۱۹. ترجمه:

«ابوبصیر گوید: از امام باقر علیه السلام دربارهٔ اجرت و مزد زنان آوازخوان سؤال کردم، حضرت فرمود: ”مزد آن زن آوازخوانی که مردان بر او وارد شوند حرام است؛ ولی اگر برای عروسی‌ها او را دعوت می‌کنند اشکالی ندارد.“» (محقق)

حلال می‌شود. پس معلوم است که نفسِ غناء

حرام نیست؛ یعنی غناء به نحوی که ارتفاع و انخفاص

صوت باشد، حرام نیست.

دلیل بر این مطلب این است که در کتاب من

لا یحضره الفقیه می‌فرماید:

و سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ شِرَاءٍ جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتُ، فَقَالَ: «مَا عَلَيْكَ لَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَذَكَرْتِكِ الْجَنَّةَ؟!»^۱

«[شخصی درباره خریدن کنیز خوش‌صدا و آوازخوان از امام سجاد علیه السلام سؤال کرد،] حضرت می‌فرماید: ”چه اشکالی دارد که آن را بخری و با صدای خود، شما را به بهشت متوجه کند؟!“»

که منظور همان جاریه مغنیه است، نه جاریه

غیر مغنیه؛ و الا پیرزن را که آدم نمی‌خرد تا برای او

بخواند؛ آن به درد هیچ چیزی نمی‌خورد! بلکه جاریه

مغنیه‌ای را می‌خرد که صدا دارد و طبعاً بایستی سن

او زیاد نباشد.

چرا صدا این‌طور است؟ همان‌طوری که بیان

شد،^۲ به جهت اینکه صدا تأثیر خاصی در تلطیف

روح و نفس دارد.

همچنین در کافی روایتی از امام باقر علیه السلام

است که می‌فرماید:

و رَجَعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتِكَ! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يُرَجِّعُ فِيهِ تَرْجِيعًا.^۳

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۰.

^۲ رجوع شود به ص ۹۵.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

و روایات دیگری مربوط به أَلْحان عرب و امثال ذلک است^۱ که سابقاً بیان شد.

جمع بین روایات حرمت غنای مغنیه و جواز آن در مجلس عروسی

از طرفی [همان طور که گذشت،^۲ نسبت به کسی که صدای مغنیه همسایه‌اش را استماع می‌کرد] روایت داریم:

توبه کن و دیگر استماع نکن!^۳

این نهی به خاطر زن بودن نیست! حضرت فرمودند: به خاطر زن بودن این کار را بکنید؛ بلکه فرمودند: به خاطر غناء بودن. حالا اگر مردی هم شروع به خواندن می‌کرد همین اشکال را داشت؛ لذا از نظر غناء بودن مورد نظر است، نه از نظر اینکه صوت زن است. اینکه انسان صدای زن را بشنود، از باب ریه اشکال دارد و موجب کدورت و امثال ذلک است؛ و إلاً شنیدن صدای عادی زن اشکالی ندارد. انسان با زن‌ها هم صحبت می‌کند و آنها می‌آیند و از انسان مسئله می‌پرسند؛ این اشکالی ندارد. اما وقتی

^۱ همان، ص ۶۱۴.

^۲ رجوع شود به ص ۶۲.

^۳ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲.

صدای زن به خواندن بلند شود، از باب ربه موجب حرمت است.^۱ لذا بحث آن روایت، راجع به غناء است، نه راجع به زن.

پس در اینجا دو دسته روایت داریم:

یک دسته روایاتی که غناء را به طور کلی حرام و نفاق^۲ و «مما وعد الله علیه النار»^۳ و امثال ذلک می‌داند.

دسته دوم روایاتی که همین غناء را در مجلس عروسی مباح می‌داند؛ چون مغنیه در آن مجلس غناء می‌کند، نه اینکه همین طور برود بنشیند و صدای^۴ «اا» در بیاورد! لابد شعرهایی هم می‌خواند که معنای

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (طهران)، جلسه ۱۲:

«زن و مرد مثل دو قطب مثبت و منفی مغناطیس آهن ربا هستند و همدیگر را جذب می‌کنند. این سیر طبیعی مسئله هست و آنچه می‌بینیم هم مؤید این مدعا است... امکان ندارد یک مرد با یک زن صحبت کند درحالی که در نفس او خلجان پیدا نشود! چطور ممکن است در نفس او خطوری پیدا نشود؟! همین که در نفس او خطوری کرد اثرش را می‌گذارد و هیچ شکی هم ندارد! چون نفس زن لطیف‌تر از نفس مرد است، پس در این مسابقه باخته و در این معامله ضرر کرده است، چون لطیف است و آن مرد غلبه می‌کند... خداوند استعداد و ظرفیت و نفس زن را طوری قرار داده است که باید این استعداد را در شرایط مناسب پیروراند. آن شرایط مناسب عبارت است از عدم ارتباط با مرد.»

^۲ و ۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

^۳ همان، ج ۵، ص ۱۱۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۷.

آن مناسب غناء است!

بنابراین از اینجا استفاده می‌کنیم که حرمت ذاتی بر ترجیع و انخفاض و ارتفاع صوت تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه آن چیزی حرمت پیدا می‌کند که متعلق به آن ترجیع است و عبارت است از ضمّ ضمیمه و آثاری که مترتب بر تقارن به قرائنی باشد: یکی از آن قرائن مناسبت با مجلس لهو و لعب است؛ یکی از آن قرائن، وجود ریبه می‌باشد در جایی که زن مغنیّه بخواند؛ یکی از آن قرائن در مجلسی است که موسیقی و آلات موسیقی زده شود.

اما آیا خود غناء فی حدّ نفسه و خود ترجیع، موجب حرمت است یا نه؟ می‌گوییم خود نفس غناء و ترجیع صوت، حرمت ذاتیه ندارد. بله، همان‌طوری که سابقاً بیان کردیم^۱ اگر آن کیفیت صوت که مناسب با مجلس لهو و لعب است در وجود و نفس انسان کدورت و ظلمتی ایجاد کند، از این نقطه نظر دارای اشکال می‌شود؛ مثلاً اشعاری را با ریتم و ارتفاع و انخفاض و کیفیت خاصی

^۱ ص ۷۰ و ۸۸.

می خوانند که مناسب با اشعار لهو و لعب باشد، یعنی وزن این اشعار هم موجب نوعی حالت نفسانی خواهد شد که انسان را به کدورت و امثال ذلک می کشاند و از این نقطه نظر دارای اشکال خواهد بود. حالا چرا در روایت می گوید: «نباید در قرآن، غناء باشد»؟^۱ این مسئله به خاطر این نیست که خود غناء فی حدّ نفسه حرمت ذاتی دارد، بلکه به خاطر این است که این نحوه خواندن چون با اشعاری مناسب دارد که در مجالس عروسی یا در مجالس لهو و لعب خوانده می شود، از این نقطه نظر تشبّه قرائت قرآن به آن کیفیت، اهانت به قرآن تلقی می شود و لعلّ اینکه خودش از این نقطه نظر موجب کدورت هم بشود. البتّه اقوال در این مسئله نقل خواهد شد.

جمع بین روایات حرمت و جواز غناء براساس

استعمال در معنای لغوی یا اصطلاحی

بنابراین آنچه از مجموع روایات نسبت به مسئله غناء به دست می آید این است که غناء دارای دو معنا

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

است:

معنای اول که معنای کلی و لغوی است: غناء صدایی است که در آن ترجیع و تدویری باشد که موجب تحسین است. این غناء بلا شک و بلا شبهه اشکالی ندارد و حلال است. تمام روایاتی که می‌فرماید: **«تغنّوا بالقرآن»** یا **«رجّع بالقرآن»**

ترجیعاً به این نحوه از غنائی برمی‌گردد که آن زیر و بم صدا و ارتفاع و انخفاض و تدویر فقط موجب تحسین لحن است و اضافه بر تحسین لحن، اثر ظلمانی و کدورتی در نفس ایجاد نمی‌کند. این نحوه غناء به‌طور کلی به «تحسین صوت» گفته می‌شود و به مجالس عروسی و امثال ذلک اختصاص ندارد. لذا منظور از غنائی که در روایات، قرآن را بر آن حمل می‌کنند این غناء است، یعنی غنائی که محلّ است و در آن ترجیع و تحسین وجود دارد و ریتم و کیفیت ارتفاع و انخفاض آن با مجالس لهو و لعب منافات دارد.

معنای دوم از غناء، غنائی است که اختصاص به مجالس لهو و لعب و مجالس عروسی دارد؛ منتها خود این غناء اگر موجب کدورت نفسانی و خروج

از طبیعت انسانی به شهوانی و بهیمنیت شود - همان‌طور که بسیاری از بزرگان این‌طور تفسیر کرده‌اند^۱ - فی حدّ نفسه و فی حدّ ذاته حرام می‌شود و لو اینکه مقترن با آلات موسیقی هم نباشد. اگر این غناء در مجالس لهو و لعب استعمال شود در این صورت هم حرام است، چون مقترن با مجالس لهو و لعب است و قطعاً کدورت خواهد آورد، و لو اینکه خود این غناء فی حدّ نفسه موجب این مطلب نشود؛ یعنی حتی اگر این غناء با آلات موسیقی زده نشود و آن اثر را نداشته باشد، ولی بالأخره چون در مجلس لهو و لعب گاهی با آلاتی زده می‌شد که در آن زمان مصطلح شده بود، این موجب حرمت است.

دلیل نقل معنای غناء به معنای مصطلح

در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام به واسطه گسترش فساد در بغداد و شهرهای دیگری که عاصمه مسلمین بود، و تشکیل مجالس لهو و لعب و شیوع آن در منازل عدیده و در جاهای

^۱ رجوع شود به إرشاد الأذهان، ج ۲، ص ۱۵۶؛ جامع المقاصد، ج ۴، ص ۲۳؛ معالم الدین فی فقه آل یاسین، ج ۲، ص ۳۸۸.

دیگر، غناء به غنائی مصطلح شد که مقترن با مجالس

موسیقی و دخول رجال بر زن‌ها باشد.^۱ روایاتی هم

که دلالت بر حرمت می‌کند، این

۲

^۱ تاریخ التمدن الإسلامي، جرجی زیدان، ج ۵، ص ۵۵۳ و ۵۵۶:

«و لما تَوَلَّى الخِلافةَ اصحابُ اللّهُو و القَصَفِ أخذَ الغناءُ في الانتشار، و أوَّلُ مَنْ أباحَهُ و نَشَطَ أهلهُ يَزِيدُ بنُ معاويةَ؛ ففي أيامِ هذا (سنة ۶۰ - ۶۴ الهجرية القمرية) ظهرَ الغناءُ في مكة و استُعِمَّت المَلاهي لِأنه كان صاحبَ لهو و طَرَب، و تَفَشَّى الغناءُ الجَديدُ في الحجاز و لا سِما المدينة. و ما زال محصورًا فيها تقريبًا حتَّى أفضت الخِلافةُ إلى الوليدِ بنِ يزيدِ بنِ عبدالمَلِك (سنة ۱۲۵ - ۱۲۶ الهجرية) و كان صاحبَ شراب و لهو مع تَهَتُّك و خِلاعة، فَبَعَثَ إلى المدينة في استقدامِ المُغَنِّينَ إليه في دمشق فأخذ الغناءُ في الانتشار في بلادِ الإسلامِ من ذلك الحين....

و المَرَجُ في ذلك إلى الخلفاء و الأمراء، لِأَنَّ الناسَ على دينِ مُلوکهم و لا سِما في الحکم المطلق، فإذا أحبَّ الخليفةُ الغناءَ أحبَّه رجالُ دولته. فراجت بضاعته و کثر المغنون و المغنّيات حتّى اشتغل الخلفاء و أهلهم به و تعلّموا الضربَ على آلاته.

و أوَّلُ مَنْ دُونت صنعته به عُمَرُ بنُ عبدالعزیز في أيامِ إمارته على الحجاز، ثمَّ الوليدُ بنُ يزيد و له أصواتٌ اشتهرت عندهم، و اشتغل جماعة من خلفاء بنی‌العباس بصناعة الألحان و التلحين، أشهرهم الواثق و المنتصر و المعتزّ و المعتمد و المعتضد. أمّا أبناءُ الخلفاء فأوَّلُ مَنْ دُونت صنعته فيه إبراهيم بن المهدی و أبو عیسی بن الرشید و عبدالله بن موسی الهادی و عبدالله بن محمد الأمين و أبو عیسی بن المتوکل و عبدالله بن المعتزّ و غیرهم. فقس على ذلك ما كان في زمن بنی‌أمیة، و لا سِما في عصر الاضمحلال، حتّى كانوا یحملون المغنّين و آلتهم في أسفارهم ولو إلى القتال! فقد وجدوا في معسكرهم لما ظفر به العباسيون بنواحي إصبهان (سنة ۱۳۱ الهجرية) ما لا یحصی من البرابط و الطنابیر و المزامیر.» ترجمه:

«وقتی اهل لهو و لعب، خلافت را به دست گرفتند کم‌کم غناء در میان مردم رواج یافت. اولین کسی که غناء را مباح کرد و اهل غناء را نشاط و سر و سامانی داد، یزید بن معاویه بود، به گونه‌ای که در ایام خلافت او (سنة ۶۰ الی ۶۴ هجری قمری) غناء در مکه ظاهر شد و آلات لهو و لعب مورد استفاده مردم قرار گرفت، زیرا او (به عنوان خلیفه مسلمین) اهل لهو و لعب و طرب و خوش گذرانی بود. این غناء به عنوان پدیده‌ای نوظهور در حجاز و به خصوص در مدینه انتشار یافت. در ابتدا غناء ←

^۲ ← به حجاز محصور بود تا اینکه خلافت به ولید بن یزید بن عبدالمَلِك (سنة ۱۲۵ - ۱۲۶ ه.ق) رسید. ولید مردی میگسار و عیاش بود و بی‌پرده و بی‌مبالات بدین مسائل مبادرت می‌کرد. او گروهی را فرستاد تا آوازه‌خوانان را از مدینه به دمشق آورند. بنابراین از این زمان بود که کم‌کم غناء در بلاد اسلام انتشار یافت... .

نوع غناء را بیان می کند.

و علّت رواج غناء و آلات لهو و لعب در میان مردم، خلفا و حاکمان بودند؛ زیرا "مردم بر دین حاکمان خویشند." خصوصاً در حکومت مطلقه و دیکتاتوری. وقتی که خلیفه غناء را دوست داشته باشد رجال حکومتش نیز آن را دوست خواهند داشت. بنابراین صنعت غناء و آلات لهو و لعب میان مردم رواج یافت و مردان و زنان آوازه‌خوان بسیار شدند تا آنجا که خلفا و خانواده آنان نیز به این آلات اشتغال یافتند و نوازندگی با آنها را آموختند. عمر بن عبدالعزیز اولین کسی بود که به صنعت نوازندگی در زمان فرمانروایی خود بر حجاز پرداخت و پس از او ولید بن یزید بدین مسئله مبادرت نمود و برای او آوازهایی بود که در میان آنان مشهور گشت، و نیز برخی دیگر از خلفای بنی عباس به صنعت الحان و لحن سازی مشغول گشتند که مشهورترین آنان واثق، منتصر، معتز، معتمد و معتضد عباسی بودند. و فرزندان خلفا نیز نوازندگی و غناء می دانستند. اولین آنان ابراهیم بن مهدی بود سپس ابو عیسی بن [هارون] الرشید و عبدالله بن موسی الهادی و عبدالله بن محمد الامین و ابو عیسی فرزند متوکل و عبدالله فرزند معتز و غیر آنان بودند.

این شیوه در زمان بنی امیه نیز به همین صورت بود خصوصاً در عصر اضمحلال! تاجایی که آوازه‌خوانان و آلات و ادوات نوازندگی آنان را در سفرهای خود حتی در جنگ‌ها با خود می بردند تا آنجا که چون بنی عباس در سال ۱۳۱ هجری در نواحی اصفهان بر آنان پیروز شدند، در اردوگاه لشکر آنان به مقدار بی شماری از آلات موسیقی از بربط (عود) و تنبور و مزمار (نی) یافتند.» (محقق)

تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۴۰:

«و ما زالت صناعة الغناء تتدرج إلى أن كملت أيام بني العباس عند إبراهيم بن المهدي و إبراهيم الموصلي و ابنه إسحاق و ابنه حماد. و كان من ذلك في دولتهم ببغداد ما تبعه الحديث بعده به و بمجالسه لهذا العهد، و أمعنوا في اللهو و اللعب، و اتخذت آلات الرقص في الملبس و القضبان و الأشعار التي يُنرَّم بها عليه. و جعل صنفاً وحده... و كثر ذلك ببغداد و أمصار العراق و انتشر منها إلى غيرها.» ترجمه:

«همواره صنعت غناء پیش می رفت تا اینکه در زمان بنی عباس نزد ابراهیم بن مهدی و ابراهیم موصلی و فرزندش اسحاق و فرزندش حماد، به اوج خود رسید تا جایی که خبر و قصه‌های غناء و مجالس ایشان در دولتشان که در بغداد بود حتی به زمان ما رسیده است! و در لهو و لعب و استفاده از آلات رقص از لباس‌ها و سازها و اشعاری که به همراه آن می خواندند، کار را به نهایت رساندند... و این منش در بغداد و بلاد عراق بسیار گشت و از آنجا به دیگر بلاد رفته و رواج یافت.» (محقق)

دلیل جواز غنای مصطلح در مجالس عروسی

اما اینکه انسان مغنیه‌ای خریداری کند که برای او غناء کند، ما حرمتی را از این روایات استفاده نکردیم. یا اینکه اگر مغنیه در مجالس عروسی بدون آلات موسیقی غناء کند، صریح روایت بر حلّیت آن وجود دارد حتی اگر با حالت لهو و لعب بخوانند! همان‌طور که می‌دانیم زن‌هایی که در مجالس عروسی می‌خوانند، به کیفیت خاصی می‌خوانند؛ لذا این‌طور به نظر می‌رسد کأنّ آن رحمت خداوند که به آن مجلس عروسی تعلق گرفته است، موجب زوال کدورتی است که از این لحن و کیفیت خواندن پیدا می‌شود. اگر آن مغنیه به همین کیفیت در خارج از آن مجلس عروسی بخواند، شاید شخص متأثر شود و تکدّر نفسانی پیدا کند؛ اما در خصوص مجلس عروسی به‌خاطر نزول رحمتی که در این مجلس وجود دارد، این جهت کدورت رفع می‌شود. کأنّ این حکم **منّة علی العباد** در اینجا مطرح می‌باشد.

بنابراین غنائی که به‌واسطه ارتفاع و انخفاض موجب تکدّر نفسانی شود قطعاً حرام می‌شود؛ اما

اگر آن غناء موجب تکدّر نفسانی نشود ولو اینکه آن ارتفاع و انخفاض را داشته باشد، دیگر حرام نیست.

حکم غناء در قرآن و در مجالس اهل بیت

عليهم السّلام

اما همین غنائی که فی حدّ نفسه موجب تکدّر نمی‌شود، در قرآن حرام می‌شود؛ ولی نه به خاطر حرمت غناء، بلکه به خاطر آن جنبهٔ اهانت و تشابه و سستی؛ برای اینکه خود قرآن اصلاً به این نحو نیامده است، لذا اینکه ما آن را داخل در این قسم قرار دهیم نوعی اهانت به کلام خدا تلقی شود، لذا از این نقطه نظر دارای اشکال می‌شود.

همین‌طور اگر اشعاری راجع به ائمهٔ اطهار یا

حضرت زهرا علیهم السّلام در

مجلس عروسی با همین لحن و کیفیت خوانده شود اشکالی ندارد؛ اما در مجالس مربوط به ائمه، هنوز برای من شبهه است. این مجالس نوعی تقدّس خاصی باید داشته باشد و نمی‌شود در آن به این نحوه عمل شود.^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۱، ص ۱۲۷، تعلیقه:

«در مجلس اهل بیت از کف زدن خودداری شود و به جای آن به ذکر صلوات پرداخته شود، و از انشاء اشعار سبک و موهون و چه بسا موهن خودداری گردد و متانت و وقار لازم مجلس اهل بیت علیهم السّلام پیوسته مدّ نظر قرار گیرد. و لذا خانم‌ها باید از لباس وزین در این مجالس استفاده کنند و از پوشش نامناسب خودداری کنند. و [در مدّاحی] از تقلید مدّاحان فاقد صلاحیت در طرز انشاء شعر و نوحه سرایی و اقامه عزا پرهیز گردد.»
سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: مدّاحی‌های عربی که در استودیو خوانده شده است تا چه حد جزء موسیقی حساب نمی‌شوند؟ مثلاً در حین خواندن دست می‌زنند، یا مثلاً شعرش خیلی زیبا است، اما با لحنی است که روی روح آدم تأثیر می‌گذارد. لطفاً محدوده آن را تعیین کنید.»

جواب: صرف مدّاحی گرچه با دست زدن باشد و با صوت ملیح بدون استفاده از آلات موسیقی باشد اشکال ندارد.»

درس هفتم و هشتم:

جمع‌بندی دلالت روایات غناء (۲)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روایاتی در جواز ترجیع در قرآن

روایاتی در مورد ترجیع به قرآن بیان شد. در اینجا روایت دیگری است که صحیح بخاری و صحیح مسلم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرده‌اند که فرمودند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَعَنَّ بِالْقُرْآنِ.^۱

این روایت را قبلاً از رسول خدا از کتاب و سائل الشیعه مرحوم شیخ حرّ عاملی نقل کردیم.^۲ روایت دیگر می‌فرماید:

مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ إِذْنَهُ لِنَبِيِّ، حَسَنَ التَّرْتُمِّ بِالْقُرْآنِ.^۳

روایت شیخ صدوق در جواز غناء مغنیه در

صورت تداعی بهشت

یا در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل می‌کند:

^۱ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۲. ترجمه: «از ما نیست کسی که قرآن را با صدای زیبا نخواند.» (محقق)

^۲ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۷۳.

^۳ رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۳؛ المجازات النبویه، ص ۲۲۰؛ شرح أصول الکافی، مولیٰ صالح مازندرانی، ج ۱۱، ص ۴۰؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۱۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۲. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام: "خداوند به چیزی مانند خوش‌صدایی و گردانیدن صدا در قرائت قرآن، به پیامبری اذن نداده است."» (محقق)

سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ عَنْ شِرَاءٍ جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتُ، فَقَالَ: «مَا

معنای «لها صوت» یعنی همان مغنیه! خود

مرحوم صدوق در اینجا بیانی دارد و می‌فرماید:

یعنی بقراءة القرآن و الزُّهد و الفضائل التي ليست بغناء؛ فأما الغناء فمَحْظُورٌ!^۲

البته در مطلب ایشان جای ایراد و اشکال است:

آن کسی که جاریه‌ای می‌خرد، اگرچه ممکن است

که برای قرائت قرآن و امثال‌ذَلك بخرد، ولی

همان‌طور هم ممکن است برای خواندن شعر بخرد.

چه اشکالی دارد که جاریه‌ای با غنای خود و با

اشعاری که دارد مصداق «فَذَكَرْتِكَ الْجَنَّةَ» باشد؟!!

این مطلب با آن غناء منافاتی ندارد!

تحلیلی دقیق درباره غنای مغنیه در أعراس و

برای شوهر

هم‌چنین وقتی اشکالی ندارد که جاریه‌ای در

مجلس عروسی شرکت کند و بخواند، به طریق اولی

اگر این جاریه، زن یا کنیز انسان باشد اشکالی

نخواهد داشت! چون در تفصیلی که نسبت به کیفیت

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۶۰. ترجمه:

«شخصی از امام سجاد علیه‌السلام درباره خریدن کنیز خوش‌صدا

(آوازه‌خوان) پرسید، حضرت فرمود: «چه اشکالی دارد که او را خریداری

کنی و تو را به یاد بهشت بیندازد؟!» (محقق)

^۲ همان.

ترجیع بیان شد گفتیم که خود لحن صدا و صدای
قشنگ همراه با ترجیع [غیر غناء] اشکالی ندارد؛
ولی کیفیت ترجیع غناء کدورتی دارد که مخصوص
به مجالس غناء است، یعنی علاوه بر اینکه خود این
مجلس غناء مجلس لهو است، آن کیفیت صدای غناء
هم صارف به جنبه حیوانیت و ظلمانی است. اما
همین کیفیت صدا در مجلس عروسی استثناء
می شود.^۱ بنابراین وقتی اشکالی نداشته باشد که زن
در مجلس عروسی بخواند در حالی که زن های غریبه
(غیر از شوهرش) در آنجا هستند، به طریق اولی در
جایی که زن برای شوهر بخواند حلال است.

حتی همین مسئله درباره رقص در مجالس هم
مطرح است؛ یعنی مسئله غناء با این قضیه فرقی
نمی کند. یک وقت رقصی عادی است و موجب
ریبه نمی شود، مثلاً می چرخند و دست می زنند و
امثال ذلک. اما یک وقت این طور نیست، بلکه خود
رقص

^۱ ص ۱۲۶.

در مجلس اصلاً مُریب است و موجب ربه می‌شود، ولو اینکه زن برای زن باشد. این قطعاً حرام است و شکی در آن نیست! اما این دلیل نمی‌شود که همین رقص برای شوهر هم اشکال داشته باشد، بلکه به طریق اولی این مسئله به این کیفیت نیست و اشکالی ندارد!

در مورد غناء، خود اصل صوت به این نحو که موجب حالت انخفاض و تکدر نفسانی بشود، محل اشکال است إلا در مجالس عروسی که وضع مجلس به طوری است که این مسئله را رفع می‌کند. اما حالا اگر زنی بخواهد غناء را نسبت به شوهر خود به این نحوه بخواند طبعاً خود آن جهت حلیت و ارتباط زوجیت، این مسئله را تکافی می‌کند و اشکالی از این نقطه نظر مطرح نمی‌شود.

روایات متعارض با روایات جواز غنای جاریه

مغنیه برای مالک یا همسر

در قبال این مسئله، روایتی در کافی است:

[عن الحسن بن علی الوشاء، قال: سئل أبو الحسن الرضا عليه السلام عن شراء المغنّية، فقال: «قد تكون للرجل الجارية تلهيه، و ما ثمنها إلا ثمن كلب! و ثمن الكلب سحت و السحت في النار!»^۱

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۱۲۰. ترجمه:

«وشاء گوید: از امام رضا علیه السلام درباره خریدن کنیز آوازه‌خوان پرسش

الآن ممکن است به نظر بیاید که مطلق جاریه در اینجا ولو اینکه لِلرَّجُلِ باشد، اگر او را به لَهو درآورد حرام می‌باشد؛ در حالی که به اولویّت ملزمه بیان شد: وقتی که غنای مغنیه در مجلس عروسی و مجلس زفاف که کیفیت غناء در آن همان غنای متعارف و مصطلح است، اشکالی نداشته باشد به طریق اولیٰ نباید غنای زن برای مردِ خود و به لَهو درآوردن او اشکالی داشته باشد. لذا ممکن است این روایت در اینجا خلاف این معنا و مقصود باشد.

اما وجه اینکه این جاریه او را به لَهو درمی‌آورد این است: معنای لَهو عبارت است از انغمار در حیوانیّت. بنابراین ممکن است منظور حضرت در اینجا همان غنائی باشد

نمودند، حضرت فرمود: "گاهی شخصی کنیزی دارد که او را به لَهو و لعب می‌اندازد، همانا قیمت و بهای چنین کنیزی همانند بهای سگ است! و قیمت سگ حرام است و حرام در آتش است!" (محقق)

که توأم با آلات و ادوات و امثال ذلک است؛ و إلاً
نفس غناء و اینکه زن و جاریه برای مردِ خود، آواز
بخواند هیچ گونه اشکالی ندارد، به خاطر اینکه غیر از
غناء خیلی کارهای دیگر هم می‌کند، چه رسد به
اینکه بخواند او را با غناء به لهو درآورد! لذا
همان طوری که مطرح شد، این جنبهٔ مَحْرَمِیَّتِ خاصّه
مانع از آن تأثیر سوئی است که ممکن است در غیر
از ارتباط و تعلق زوجیّت پیدا شود. توجیه این
روایت به این صورت است.

قیاس اولویّت در حلیّت غناء برای همسر

لذا مسئله در اینجا مسئلهٔ قیاس نیست؛ بلکه این
است که اصلاً طبع اولیّهٔ این مسئله اِباحه است،
به خاطر اینکه هر نوع تَلذُّذی که در محدودهٔ زوجیّت
باشد شرعاً اشکالی ندارد و یکی از مصادیق این
تَلذُّذ، صوت و صدای زن است. حتی در مورد رقص
هم همین را بیان کردیم، در حالی که غنای زن برای
شوهر که دیگر از رقص او بدتر نیست! یعنی حتی
سایر محارم هم نمی‌توانند داخل در حکمی شوند که
در محدودهٔ زوجیّت است؛ به خاطر اینکه ارتباط بین
محارم و بین انسان فقط یک نوع تعلقِ خاص در

محدودهٔ محرمیت است، نه بیشتر، لذا حتی نظر با ریه هم نسبت به محارم اشکال دارد و شرعاً حرام است، درحالی که جواز این طور مسائل فقط در محدودهٔ زوجیت می تواند مطرح باشد. همین تعلق مرد به زن، مانع از آن است که او را به سمت حیوانیت ببرد.

حرمت غناء برای همسر در صورت استفاده از

آلات موسیقی یا شنیدن نامحرم

بنابراین دربارهٔ این روایتی که می فرماید: «**تَكُونُ لِلرَّجُلِ الْجَارِيَةَ تُلْهِيهِ؛** آن مرد جاریه ای دارد که او را به لهو درمی آورد» چطور او را به لهو درمی آورد؟! لعلّ اینکه منظور حضرت به لهو درآوردن با آلات باشد یا لهو در مجلس باشد. اصلاً در اغلب و اکثر این موارد، رسم بر این بوده است که وقتی یک جاریه مغنیه می گرفتند برای خود نمی گرفتند، بلکه برای این می گرفتند که با آن مجلس ترتیب دهند، چنان که فرمود: «**الَّتِي تَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ حَرَامٌ.**»^۱ لذا این

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۸.

مسئله اصلاً غلبه داشته است! ^۱ نه اینکه فقط برای
خصوص مردِ خود بخواند که اصلاً صدای او را
نامحرم

نشنود و در اطاق‌ها را هم ببندند و بدون آلات و
ادوات هم باشد! بلکه اغلب این جاریه‌ها همراه با
غناى خود، عود و مزامیر و بربط و امثال‌ذک هم
می‌زدند و امر متداولی بوده است؛ ^۲ کَانَ نوعی غلبه

^۱ تاریخ الأدب العربی، شوقی ضیف، ج ۶، ص ۴۲؛ ج ۵، ص ۶۸۴: ←
^۲ ← «و کاد (ولید بن یزید) أن لا یترک مغنیا مشهورا فی المدینة أو
مکة إلا استقدمه و عقد له فی قصره مجالس للطرب و السّماع... و کان
یکثر فی تلك المجالس (المنعقدة فی الشام) سماع المغنّین و المغنّیات و
هم یعزفون علی آلات الطرب المختلفة... و کانت المغنّیات یغنّین فی
مجالس السلاطین و الخلفاء من وراء ستارة، أما فی مجالس السّراة و
علیة القوم و النوادی فکنّ یغنّین دون ستارة غالباً.» ترجمه:

«ولید بن یزید تقریباً هیچ مغنی مشهوری را در مدینه یا مکه رها نمی‌کرد
مگر اینکه او را به نزد خود می‌آورد و برای او در قصر خود، مجالس طرب
و سماع ترتیب می‌داد... در مجالس برپا شده در شام گوش دادن به مردان
و زنان آوازخوان زیاد بود درحالی‌که با آلات متنوع لهو و طرب
می‌نواختند... زنان آوازخوان در مجالس سلاطین و خلفاء از پشت ستر
و پرده می‌خواندند، ولی در مجالس سران و اشراف و انجمن‌های مردمی
غالباً بدون ستر و پرده می‌خواندند.» (محقق)

تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص ۱۵۲:
«در اواخر دوره اموی مخصوصاً موسیقی و آلات طرب خیلی شایع بوده و
محافل و مجالس شخصیت‌های بزرگ، همیشه با ساز و آواز توأم بوده است
و مغنّیان و رامشگران در حضر و سفر و حتی در سفرهای جنگی همراه
بوده‌اند. ابن‌اثیر می‌نویسد: "... پس از استقرار حکومت بنی‌امیه، طبقه
اشراف در شهر مکه سرگرم عیش و خوش‌گذرانی بودند. از جمله یکی از
ایشان در مکه مجمعی برای تغنی و قمار تأسیس کرد... تفریحات مردم
مدینه به همین سادگی و اختصار باقی نماند، به‌طوری‌که شهرت زنان
خواننده این شهر به‌زودی عالم‌گیر شد! ... در بغداد نیز مانند مکه و مدینه
در عهد بنی‌امیه راوی اشعار و غزلیات جدید، خوانندگان و نوازندگان زن

کثرت مصداق در این مورد خاص شده بود و

صرف صوت زن برای مردِ خود مطرح نبوده

است.

فلهذا در روایتی داریم:

امام علیه السلام وقتی از آن عجزه سؤال می‌کند: «این دو جاریه را می‌فروشی؟»
می‌گوید: «**لا یَشْتَرِيهِمَا مِثْلُكَ.**»^۱

بودند که در زندگی اجتماعی این شهر تأثیری بسزا داشتند... در عهد هارون و جانشینان وی، موسیقی بغداد تحت نفوذ ابراهیم بن ماهان الموصلی و پسرش اسحاق - که از دهقانان ایرانی بودند - قرار داشت. هر دوی آنها به کنیزان، خوانندگی آموخته و ایشان را به بهای بیشتری می‌فروختند.

غنا - موسیقی، ج ۱، رساله ایقاظ النائین و ایعاط الجاهلین، ص ۵۱۴:
«و کان من زینة مجالسهم تغنی القینات و ضربهن العیدان.» ترجمه:
«از اموری که موجب زینت مجالس آنها بود، آوازه‌خوانی زنان آوازه‌خوان و ساز زدن آنها با تار بود.» (محقق)

تاریخ التمدن الإسلامی، جرجی زیدان، ج ۵، ص ۵۵۲ و ۵۵۶: ←
۱ ← «و قد حملوا معهم (المغنین) العیدان و الطنابیر و المعازف و المزامیر، فغنوا بها فأعجبوا بألحانهم... حتی كانوا یحملون المغنین و آلاتهم فی أسفارهم ولو إلى القتال! فقد وجدوا فی معسكرهم لماً ظفر به العباسیون بنو اصبهان (سنة ۱۳۱ هـ) ما لا یحصی من البرابط و الطنابیر و المزامیر.» ترجمه:

«با آن (مغنیان اسیر شده) آلات موسیقی از عود و طنبور و معزف و مزارم به همراه آوردند که با آن آلات می‌خواندند و عرب از الحان آنها به شگفتی افتاد... (بنی‌امیه) مغنیان و آلات آنها را در سفرها و حتی در جنگ‌ها با خود به همراه می‌بردند! وقتی بنی‌عباس در سال ۱۳۱ هجری در اطراف اصفهان بر آنها پیروز شدند، تعداد بی‌شماری از بریط و طنبور و مزارم را در سپاه آنها یافتند.» (محقق)

تاریخ الأدب العربی، شوقی ضیف، ج ۶، ص ۴۲:
«و کان یكثر فی تلك المجالس (المنعقدة فی الشام) سماع المغنین و المغنیات و هم یعزفون علی آلات الطرب المختلفة.» ترجمه:

«در مجالس برپا شده در شام، گوش‌دادن به مردان و زنان آوازه‌خوان درحالی‌که با آلات متنوع لهُو و طرب می‌نواختند، زیاد بود.» (محقق)
هم‌چنین رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، ص ۵۱۴، رساله ایقاظ النائین

یعنی این جاریه برای مجالس است؛ و إلا آن زن
باید سؤال می‌کرد: آیا برای شخص خودت
می‌خواهی یا برای مجالس؟

هم‌چنان که من باب‌مثال راجع به موسیقی
حکایتی داریم:

یک روز هارون الرشید با بعضی از اصحابش من جمله فضل بن یحییای برمکی برای
صید و اصطیاد می‌رفت. در راه فضل از هارون جدا افتاد و به یک سمت دیگر
رفت و بین فضل و هارون افتراق افتاد. فضل به خیمه یا مخیمه‌ای رسید. در دست
فضل یک تار و عودی بود. وقتی صاحب خیمه بیرون آمد، تا نگاه کرد و عود را
در دست فضل دید، آن را گرفت و به زمین زد و شکست و کنار انداخت. فضل هیچ
حرفی به او نزد. دید اگر بخواد در اینجا سر و صدایش دربیاید، در خیمه قرار
دارد و افراد می‌آیند و به حسابش می‌رسند؛ لذا صبر کرد! بالأخره در همین حین
راهش را پیدا کرد. [نزد هارون رفتند و هارون از صاحب خیمه سؤال کرد: «این
وسیله برای او بود! چرا آن را شکستی؟!»] او گفت: «این عود، وسیله حرام است
و من وسیله حرام را شکستم و از بین بردم!»^۱

ببینید، ما نسبت به افرادی که الآن می‌گویند: در

استعمال وسیله موسیقی، هر دو قسم حلال و حرام

آن وجود دارد،^۲ می‌گوییم که در این روایت هم فضل

و ایعاض الجاهلین .

الکافی، ج ۶، ص ۴۷۸:

«عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «خَرَجْتُ وَ
أَنَا أُرِيدُ دَاوُدَ بْنَ عَيْسَى بْنِ عَلِيٍّ وَ كَانَ يَنْزِلُ بِنَرْ مَيْمُونٍ وَ عَلِيٌّ ثَوْبَانِ
عَلِيْظَانَ، فَرَأَيْتُ امْرَأَةً عَجُوزًا وَ مَعَهَا جَارِيَتَانِ، فَقُلْتُ: يَا عَجُوزُ، أَتُبَاعُ
هَاتَانِ الْجَارِيَتَانِ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَ لَكِنَّ لَا يَشْتَرِيهِمَا مِثْلُكَ! قُلْتُ: وَ لِمَ؟
قَالَتْ: لِأَنَّ إِحْدَاهُمَا مُغْنِيَةٌ وَ الْأُخْرَى زَامِرَةٌ.»» ترجمه:

«امام رضا علیه السلام فرمود: "من درحالی که دو جامه ضخیم بر تن داشتم
برای دیدار داود بن عیسی بن علی که در کنار چاه میمون فرود آمده بود از
مکه خارج شدم. در راه پیرزنی را دیدم که دو کنیز به‌همراه داشت. گفتم:
ای پیرزن، آیا این دو کنیز فروشی است؟ گفت: بله، ولی مثل تو آنها را
نمی‌خرد. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا یکی از آنها آوازه‌خوان است و دیگری
نوازنده."» (محقق)

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، ارتداد،
جلسه ششم.

^۲ استفتائات (خوئی)، ص ۲۵۴؛ هم‌چنین رجوع شود به أجوبة الإستفتائات،
ج ۲، ص ۱۸ - ۲۰؛ استفتائات (آیة‌الله خمینی)، ج ۵، ص ۵۸۰؛ ج ۱۰،

می‌توانست در آن موقع ادّعا کند: «من از این آلت موسیقی استفاده حلال می‌کردم! تو چرا آن را شکستی؟! من دلم می‌خواهد این تار را برای ثوره خودمان بزنم یا با آن سرودهای مرتبط بخوانم!» مورد هم داشته است؛ مثل اشعار عرفانی و اشعار حبّ خدا و امثال ذلک که خیلی داریم.^۱ علی‌کلّ حال می‌توانست بگوید: «من از اشعار لهُو و لعب استفاده نمی‌کنم»

و می‌توانم از این آلت موسیقی، در اشعار خوب استفاده کنم!» و اینکه نگفت معلوم می‌شود که اصلاً در آن زمان، بحث خوبی و بدی آلات موسیقی مطرح نبوده است؛ بلکه آن را آلت حرام می‌دانستند، یعنی اصلاً در آن زمان این آلات موسیقی به غیر از حرام انصراف نداشته است، حالا چه این آلت در مجلس عزا زده شود یا در مجلس غیر عزا.^۲

ص ۴۱۵.

^۱ البته در بحث غناء خیلی از مسائل را حذف کردیم، به خاطر اینکه دیدیم دیگر ضرورت و فایده‌ای ندارد؛ و الاً مطالب در اینجا خیلی زیاد است: غنای در اشعار عرفانی، غنای در متصوّفه، مجلس سماع و امثال ذلک. (مؤلف)
^۲ قرب الأَسناد، ص ۱۴۱:

«أَبُو الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: "أَتَى عَلِيٌّ بِرَجُلٍ كَسَرَ طُنْبُورًا

راجع به آن دو جاریه در روایت هم مسئله

همین طور است. وقتی امام از او سؤال می‌کند:

لِرَجُلٍ، فَقَالَ: بَعْدًا!» ترجمه:

«امام باقر علیه السلام فرمود: "فردی را به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که طنبور (تار) فرد دیگری را شکسته بود. حضرت فرمود: نابود و تباه شد (و خسارتی در کار نیست)!"» (محقق)

مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۲۰؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۸۷:

«سَمِعَ أمير المؤمنين عليه السلام رجلاً يطربُ بالطنبورِ فَمَنَعَهُ و كَسَرَ طنبوره ثم استتابه فتاب ثم قال: **"أ تعرف ما يقول الطنبور حين يضرب؟"** قال: وصي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أعلم! فقال: **"إنه يقول: ستندم! ستندم! أيا صاحبی، ستدخل جهنم! أيا ضاربي!"**» ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که مردی با طنبور (تار، کمانچه) می‌نوازد و می‌رقصد. حضرت او را منع کردند و طنبورش را شکستند. سپس او را توبه دادند و او توبه کرد. سپس فرمود: "آیا می‌دانی که هنگامی که طنبور زده می‌شود چه می‌گوید؟" گفت: وصی رسول خدا داناتر است! حضرت فرمود: "می‌گوید: ای صاحب من، به زودی پشیمان می‌شوی! و ای نوازنده من، به زودی داخل جهنم می‌گردد!"» (محقق)

مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۲۵؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۸۶:

«عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: **"من كسرَ بربطًا أو لُعبَةً مِنَ اللَّعْبِ أو بعضَ الملاهي أو خرقَ زقَّ مُسكرٍ أو خمرٍ فقد أحسنَ و لا عرمَ عليه."**» ترجمه:

«هر کس بربط (نوعی تار) یا یکی از وسایل بازی یا برخی از وسایل لهورا بشکند یا مشکِ مادهٔ مُسکر یا خمر را سوراخ کند، به تحقیق کار پسندیده‌ای انجام داده است و چیزی بدهکار نیست!» (محقق)

تاریخ التمدن الإسلامي، ج ۵، ص ۵۵۵:

«و أما المنصورُ فقد كان يُعيرُ آلَ الزبيرِ بحُبِّهم الغناء، و سمِعَ ذاتَ يومٍ ضربَ طنبورٍ فی داره فكسره علی صاحبه.» ترجمه:

«منصور از اینکه آل‌زبیر شیفتهٔ غناء بودند بر آنها عیب می‌گرفت و سرزنش می‌کرد. روزی در خانهٔ خود صدای نواختن با طنبور (نوعی تار) را شنید، آن را بر نوازندهٔ آن شکست!» (محقق)

تلبیس ابلیس، ص ۲۱۲:

«فقد كان جماعةً مِنَ التَّابعين يَكسرون الدِّفوف.» ترجمه:

«گروهی از تابعین بودند که دف‌ها را می‌شکستند.» (محقق)

«جاریه‌ات را می‌فروشی؟» او سؤال نمی‌کند که آیا برای خودت می‌خواهی یا برای غیر خودت؟ که اگر برای خودت باشد حلال است و اگر برای غیر خودت باشد حرام است؛ بلکه می‌گوید: «**لَا يَشْتَرِيهِمَا مِثْلُكَ**» که معنایش این است که این جاریه برای مجالس لهو و لعب است، و الاً اگر یک زن برای شوهرش بخواند هیچ‌کس در این اشکالی ندارد و شکی هم ندارد، یعنی اصلاً خروج موضوعی دارد. در جایی که نسبت به زن چیزهای دیگر اشکالی نداشته باشد، دیگر صدا که چیزی نیست که اشکالی داشته باشد.

علی‌کُلِّ حال این روایت، مسئله غلبه استفاده مغنیه را در آن زمان در مجالس لهو و لعب و در مجالس «**يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ**» می‌رساند. لذا اصلاً از حضرت سؤال نمی‌کند که شما برای خودت می‌خواهی یا برای مجالس لهو و لعب؟ لذا به‌طور کلی این روایت از این نقطه‌نظر از محل و محط بحث خارج است.

حرمت غناء در غیر مجلس عروسی و برای غیر از

همسر

حالا صحبت در خواندن افراد در حالت عادی است که ریتم، انخفاض و ارتفاع صدا را به نحوی کنند که لهویّت آن برای همه مشخص است، حتی خود ما هم تشخیص می‌دهیم! حتی اگر خواننده عرب باشد و شما معنای اشعار عربی را هم متوجّه نشوید، باز آدم از آن کیفیتی که می‌خواند یک طوری می‌شود! این اشکال دارد و حرام است. بنابراین حرمت در جایی است که صوت به کیفیتی باشد که انسان را در حیوانیّت داخل کند ولو اینکه خواننده مرد باشد. این غناء است.

حالا اینکه غناء در قرآن هم حرام است ناظر بر این قسم از غناء است؛ یعنی قرآن را به این نحو از غناء خواندن اشکال دارد؛ همان طوری که الآن برخی قرآن را به

این نحو می خوانند، یعنی ارتفاع و انخفاصی به قرآن می دهند که آن را از ألحان عرب خارج می کند و به سمت ألحان غناء و ألحانی که در این مجالس وجود دارد می برد.

ضرورت تناسب صوت با مقتضای مجلس

این مسئله مشخص است که برای هر مجلسی، صوت خاصی وجود دارد. یادم است که در زمان مرحوم آقا (علامه طهرانی) در روز عید فطر نشسته بودیم. مرحوم آقا، دیوان حاجی سبزواری را به یکی از رفقا دادند که بخواند و گفتند: «ساقی نامه را بخوان!» او هم ساقی نامه حاجی سبزواری را خواند. ساقی نامه وزن خاصی دارد که اصلاً کسی که آن را می خواند به وجد می آید، نه اینکه در حیوانیت داخل شود، بلکه به وجد می آید و انبساط خاصی پیدا می کند! اما او اصلاً با صدای گریه و إبکاء و لحن بُگی، شروع به خواندن کرد:

چهل تن ز رندان پیمان‌هزن *** شهادت دهند این چنین بر کفن
که این را به خاک درش نسبت است *** ز دُردی‌کشان می وحدت است^۱

و همه شروع کردند به گریه کردن تا به آخر!

^۱ دیوان حکیم سبزواری (اسرار)، ص ۱۵۹.

مرحوم آقا گفتند: «آقا، ساقی نامه را که این طوری نمی خوانند و نباید این طور خواند!» این شعر را که نباید با لحن گریه خواند! معلوم است که حاجی در مقام شور و در مقام عشق و مستی وصال محبوب بوده است که این شعر را گفته است، نه اینکه روز عاشورا نشسته باشد مصیبت نامه بخواند!

حالا جدای از این قضیه، قضیه دیگر این است: یک دفعه یکی از دوستانمان در روز تولد امام حسین علیه السلام که روز عید است، به مشهد آمده بود. به من گفت: «آقا، این چه رسمی در شیعه است که همه اش باید گریه کنیم و بر سرمان بزنیم؟!» گفتم: چطور؟! گفت: «آقا، امروز روز عید است و این آقای که امروز مداحی کرد، طوری خواند که همه را مثل روز عاشورا به گریه درآورد! این چه رسمی است؟!» طبق آن مسائل [و حال و هوای] خودش چنین مطلبی می گفت! گفتم: نه، این طور نیست؛ حتی مرحوم آقا گفته اند:

معلوم می‌شود که خود مجالس، ریتم و کیفیت صوت را تعیین می‌کند؛ یعنی مناسبت ندارد انسان در مجلس سرور، لحنی انتخاب کند که یاد بدهکاری‌های خود بیفتد! یا اینکه اصلاً مناسبت ندارد در مجلس حزن مثل روز عاشورا، انسان شعری بخواند که همه بلند شوند و برقصند! این مسئله را خود خواننده‌ها می‌دانند که کیفیت لحن در هر مجلس چگونه باید باشد و در کجا باید از چه لحنی استفاده کنند.

مراد از غناء در روایات جواز غناء در قرآن

روی این حساب، روایاتی که نسبت به ترجیع قرآن داریم: **«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ»** و امثال ذلک، حمل بر غنائی می‌شود که مطابق با ألحان عرب است. یا اینکه روایت داریم که می‌فرماید: **«إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزَنِ، فَاقْرَءُوهُ بِالْحُزَنِ!»**^۱

یادم است آن موقع که مرحوم آقای حداد به ایران آمده بودند، از صدای یک نفر خیلی خوششان می‌آمد؛ شخصی بود که قرآن را با صوت حزین

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

می خواند، البتّه آقای حداد را اصلاً قبول نداشت، فقط از اصحاب پلو و سور بود! چون دیده بود که ایشان حضور دارند، آمده بود. او اصلاً به این قضایا کاری نداشت، ولی قرآن را با صوت حزین می خواند. آقای حداد می گفتند: «هر شب قرآن را به این فرد بدهید که بخواند!»

این قضیه مثل قرائت قرآن ابن مسعود بود که فرد خیلی مشخص و بارزی در اسلام نبود، اما فرد مسلمان و خوب و جزء محبّین اهل بیت علیهم السلام بود. لهذا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام اصحاب را یاد می کنند، مثلاً نسبت به سلمان می فرمودند:

سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يَنْزَعُ. سَلْمَانٌ مِّنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ.^۱

یا در روایت می فرماید:

^۱ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۵۲؛ الإختصاص، ص ۳۴۱، با قدری اختلاف. ترجمه: «سلمان دریایی است که انتها ندارد. سلمان از ما اهل بیت است.» (محقق)

که این روایت را مرحوم آقا در معاد شناسی آورده‌اند،^٢ اما وقتی که از ابن مسعود سؤال می‌کنند حضرت می‌فرمایند:

قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ.^٣

یعنی از همین ظاهر قرآن دیگر تجاوز نکرد و به حقایق و بطون قرآن و بطون ایمان اطلاع پیدا نکرد. این مرتبه ابن مسعود بود! اما در عین حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دائماً به ابن مسعود می‌گفتند که قرآن بخواند و پیغمبر گریه می‌کردند! یا در روایت است:

[وقتی پیغمبر به ابن مسعود فرمود: «بخوان!»] او از رسول خدا سؤال کرد: «أَفَلَا نُزِّلَ الْقُرْآنُ عَلَيَّ قَلْبِكَ؟ مَكْرُورًا نَزَلَ نَشِدَةً أَسْتَفْتِي؟!»^٤
حضرت فرمودند: «بلى، ولكنى أحبُّ أن أسمعَه من غيرى! [بله، ولی من دوست دارم آن را از دیگری بشنوم].»^٥

^١ الخصال، ج ٢، ص ٤٤٨:

«عبدالعزیز القراطیسی قال: دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَقَالَ: "يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ، الْإِيمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلْمِ لَهُ عَشْرُ مَرَاقِي وَ تَرْتَقِي مِنْهُ مِرْقَاةٌ بَعْدَ مِرْقَاةٍ... وَ كَانَ سَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ.»

معاد شناسی، ج ٨، ص ٦١:

«عبدالعزیز قراطیسی [روایت می‌کند که] حضرت صادق علیه السلام به او می‌فرمایند: "ایمان دارای ده مرتبه است مانند نردبان ده پله؛ و سلمان فارسی هر ده درجه از ایمان را دارا بود.»

^٢ معاد شناسی، ج ٨، ص ٦١.

^٣ الأمالی، شیخ صدوق، ص ٢٥٢، با قدری اختلاف؛ حلیة الأولیاء، ج ١، ص ١٢٩.

^٤ مستدرک الوسائل، ج ٤، ص ٢٣٨؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١٦؛ صحیح مسلم، ج ٢، ص ١٩٥.

^٥ رجوع شود به إحياء علوم الدین، ج ١، جزء ٣، ص ٥٠٩؛ صحیح البخاری، ج ٥، ص ١٨٠.

شنیدنی که از غیر باشد برای نفس یک التذاد
عجیبی دارد! ^۱ لذا پیغمبری که

قرآن بر نفس او نازل شده است، ابن مسعود را به
قرائت قرآن امر می‌کند و حضرت گریه می‌کند! این
همان «**تَغْنَوْا بِالْقُرْآنِ**» ^۲ است.

در بعضی از ألحان ممکن است آن لحن حتی
مُبکی هم نباشد، ولی آن کیفیت صدا به اندازه‌ای
جمیل و حَسَن باشد که انسان را از خود بی‌خود کند؛
ولی باز آن غنای متعارف نیست. غنای متعارفی که
منهی^۳ است عبارت است از همین ارتفاع و انخفاضی
که مربوط و متعلق به مجالس غناء است و موجب
کدورت می‌شود.

همان‌طور که گفتیم،^۳ در روایت داریم که وقتی

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۵ ه.ق، جلسه ۱:
«یک وقت شما شعر حافظ را خودتان همین طوری می‌خوانید، اما یک وقت
این شعر را شخصی برای شما با صدای خوش می‌خواند که یک اثر دیگری
دارد! می‌بینید که عجب، چه تأثیری داشت! من همین شعر حافظ را
خوانده‌ام، پس چرا این‌طور نشده بودم؟! آن [بدون صوت] هم اثر دارد،
نه اینکه ندارد!... مثلاً یک نفر شعر حافظ یا مولانا را با آواز می‌خواند
می‌بینید که عجب، تکان خوردید! انگار تا حالا اصلاً این شعر را نشنیده‌اید!
حالا فرض کنید خودتان ده بار، بیست بار هم آن شعر را خوانده‌اید!»

^۲ تذکرة الحفّاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۹۱.

^۳ رجوع شود به ص ۴۶.

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام قرآن می خواندند اصلاً افراد غش می کردند و صعقه برای آنها پیش می آمد!^۱

روایات متعارض با روایات جواز غناء در قرآن
در قبال این مسئله، روایت **أَشْرَاطُ السَّاعَةِ** است که روایت معروفی است و در معاد شناسی هم آمده است.^۲ در این روایت می فرماید:

حضرت رسول خدا در مسجدالحرام به کعبه تکیه داده و متکی به آن بودند و راجع به **أَشْرَاطُ السَّاعَةِ** مطالبی می فرماید: **«إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ، إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ.»** بعد ادامه می دهند تا به اینجا می رسند: **«فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَيَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ، وَ يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ... وَ يَتَعَنَّونَ بِالْقُرْآنِ!»**
سلمان سؤال می کند: **«وَأِنْ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!»**

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵.

^۲ معاد شناسی، ج ۴، ص ۷ - ۲۳.

معنای «**يَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرًا**» این است که قرآن را

مثل مزمار می‌خوانند. همان‌طور که صدای مزمار و

فلوت و امثال‌ذلک شکل خاصی دارد، مثل

کشیش‌های کلیسا که دعاهای خودشان را می‌خوانند

و کش می‌دهند و بالا و پایین می‌برند، این اقوام هم

اصلاً خود قرآن را مثل مزمار می‌خوانند؛ کَأَنَّ بَا

صدای دهانشان صدای مزمار درمی‌آورند، نه‌اینکه

مزمار را همراه با قرآن استفاده کند.

ممکن است برخی توجیه کنند اینکه می‌فرماید:

«قرآن را مزمار می‌گیرند» یعنی قرآن را همراه با مزمار

قرائت می‌کنند، همان‌طور که بعداً هم اتفاق افتاد؛

ولی آن معنای اول قوی است و معنای دوم نیاز به

مثونه دارد.

^۱ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳ و ۳۰۶. معاد شناسی، ج ۴، ص ۹ و ۱۹:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: "به‌درستی که از علامات

قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند و از شهوات پیروی می‌نمایند

و تمایلشان به‌سوی هوای نفسانی است... در آن هنگام بسیاری از افراد

مردم قرآن را برای غیر خدا یاد می‌گیرند، و قرآن را به‌صورت آهنگ موسیقی

در مزمار و آلات موسیقی می‌نوازند. و دسته‌جات و گروه‌هایی هستند که

برای غیر خدا به‌دنبال علوم دینیّه اسلامیّه می‌روند و برای فقاقت تلاش

می‌کنند.... و قرآن را به‌صورت لهو و با صوت تغنی غیر مشروع

می‌خوانند!" سلمان گفت: "ای رسول خدا، آیا این امر واقع می‌شود؟"

رسول خدا فرمود: "آری، سوگند به آنکه جان من در دست اوست!"

«و يتغنون بالقرآن» همان حرمت غنای قرآن

است که گذشت. روایت هم داریم:

إِيَّاكُمْ وَأَهْلَ الْفِسْقِ وَالْفُجُورِ وَكُنَانِسَ وَغَيْرِ ذَلِكَ! وَإِنَّهُ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي
أَقْوَامٌ يَقْرءُونَ الْقُرْآنَ لِحَنِ الْغِنَاءِ!^۱

که در این روایت «**لحن الغناء**» وجود دارد.

مقصود از این غناء در این روایات آن غنای محرم

است؛ غنائی که ترجیع صوت در آن، ترجیع صوت

مُكَدَّرٌ است و انسان را به لهو می اندازد.

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

من هم چنین قرائتی را برحسب اتفاق شنیده‌ام. جایی بودم، نواری آوردند و گفتند: «آقا این نوار به چه کیفیت است؟» اصلاً وقتی آدم این نوار را گوش می‌داد انگار مجلس رقص بود و صدا و تَنِ صَدا مُلهی بود! یعنی برای انسان حالت وجد و رقص و امثال ذلک پیدا می‌شد.

این موضوع فرق می‌کند با آن روایات دیگری که بعضی از آنها را اهل تسنن از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کنند: «**أَلَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ!**»^۱ یا از امام علیه السلام روایت است: «**تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ!**»^۲ که منظور از این غناء فقط صرف ترجیع و تحسین صوت است. ولی منظور از «**يَتَغَنُّونَ بِالْقُرْآنِ**» در روایت **أَشْرَاطُ السَّاعَةِ** این است که قرآن را با همین غنای مصطلح و حرام انجام می‌دهند.

معیار حرمت و حلیت غناء

هم چنین بعد از این صحبت روشن شد که ترجیع و تحسین صوت، غنای محرم نیست، برخلاف کلام

^۱ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۰۹. معانی الأخبار، ص ۲۷۹.

^۲ رجوع شود به جامع الأخبار، ص ۴۹.

مرحوم شیخ حرّ عاملی که ایشان حتی ترجیع صوت در قرآن را هم نهی فرموده‌اند.^۱ خیر، ترجیع صوت حرام نیست. تمام این تحسین و تدویر صوت و «**اِقْرَءُوا الْقُرْآنَ بِالْحَانِ الْعَرَبِ، وَ إِيَّكُمْ وَ الْحَانَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ الْفُجُورِ**» حکایت از این می‌کند که اصلاً حُسن صوت بدون ترجیع معنا ندارد. فرض کنید شخصی قرآن را همین طور یک‌نواخت بخواند، در اینجا دیگر تحسین اصلاً معنا ندارد. پس باید برای تحسین صوت، لحن و زیر و بم داد. ارتفاع و انخفاض در صوت در اینجا موجب تحسین صوت است.

این مسئله‌ای است که خود انسان هم می‌فهمد و ادراک می‌کند؛ یعنی خود انسان هم متوجه می‌شود که تحسین قرآن به‌واسطه ترجیع، حالت انبساط و روحانیت و نورانیت برای انسان به‌وجود می‌آورد و موجب تلطیف و تجرید نفس خواهد شد.

در این مسئله بعضی از آن‌طرف افتاده‌اند و اصلاً

^۱ غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۵۶ و ۱۵۹.

به طور کلی حتی ترجیح قرآن

را هم حرام می‌دانند؛ بعضی هم از این طرف افتاده‌اند و ترجیح قرآن را به هر کیفیتی جایز می‌دانند! ^۱ حتی در بعضی از عباراتشان هست که قرائت کلام الهی با هر لحنی ولو اینکه آن لحن در غیر آن، حرام باشد اشکالی ندارد! بعضی از متصوّفه و دراویش به این مسئله تمایل کرده‌اند و به آنها نسبت داده‌اند. البتّه مطلب آنها هم قابل توجیه است و به این کیفیت هم نیست!

البتّه این مطلب وجود دارد و مسلّم بوده است که بعضی از این افراد، از آن حد تجاوز می‌کردند و اصلاً استعمال آلات را برای قرآن جایز می‌دانستند. حتی شنیدم بعضی از همین متصوّفه و دراویش، آیه‌الکرسی را هم با اوتا ^۲ قرائت می‌کردند؛ می‌نشستند و می‌خواندند و افراد هم به دورشان جمع می‌شدند. البتّه اینها موجب غضب و سخط بعضی از افراد و علما و حکّام شرع واقع شدند و بعضی از اینها

^۱ همان، رساله مقامات السالکین، دارابی، ص ۳۳۴، نقلاً از برخی علمای شافعی درباره حلیت مطلق غناء.

^۲ رجوع شود به ص ۱۷۰.

هم مقتول شدند.^۱

علی کلّ حال شگّی در این نیست که قرائت قرآن

با آلات موسیقی قطعاً حرام

^۱ در میان متصوّفه، مشتاق علی شاه به این مسئله در میان السنه معروف و مشهور است؛ ولی این شهرت جای بحث و بررسی دارد. یکی دیگر از مصادیق این مسئله، قرائت آیه ۱۳ سوره حجرات توسط یک گروه ارکستر، و هم‌چنین قرائت قرآن توسط یک آهنگ‌ساز مصری با هدف آموزش مقامات تلاوت قرآن است. (محقق)

غنا - موسیقی، ج ۳، رساله تجوید قرآن، فاضل گروسی، ص ۱۸۴۵:

«ابوالفرج اصفهانی در کتاب آغانی نقل کرده است از یونس کاتب، مسافرتش را به شام در خلافت هشام بن عبدالملک مروان، و حکایت جاریه مغنیه را ذکر کرده است: ... که چه بسا آن جاریه رقاصه، آیات قرآنی را به یک لهجه مخصوص و آهنگ خاصی در ضمن رقص، مترنم بوده یا به واسطهٔ تار و کمانچه و عود، آیات قرآنی را به مقام نوا یا حجاز یا حذاء ادا می‌کرده‌اند.

و من خودم در ایام صباوت یک نفر را دیدم کمانچه می‌زد و سوره ﴿تَبَّتْ یدَا َ اَبی لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾ را می‌خواند و به آن مقام کمانچه می‌کشید.»
هم‌چنین رجوع شود به استفتائات (آیه‌الله خمینی)، ج ۳، ص ۳۹۶؛ ج ۵، ص ۵۸۰.

است و هیچ شبهه‌ای در این مطلب نیست. همین‌طور اگر قرآن با لحن غنای محرّم، یعنی همین غنائی که موجب لهو است، قرائت شود قطعاً حرام است و هیچ شکی در آن نیست و روایات هم نسبت به این غناء، ناظر است.

علاوه بر این اصلاً موجب هتک قرآن است؛ یعنی مسئله فقط جنبه محرّم بودن و مُلهی بودن نیست، بلکه اصلاً موجب هتک قرآن است! هر شخصی می‌فهمد که کلام الهی مورد هتک واقع شده است و ارزش خودش را از دست داده و به عوالم مادون [تنزل داده] است.

جمع‌بندی کلی پیرامون مسئله غناء

بنابراین آنچه از مجموع روایات نسبت به مسئله غناء استفاده می‌شود چند مسئله است که باید آنها را تذکر بدهیم:

یک مسئله اینکه محصل بحث از غنای در لغت این است: غناء به معنای صدایی است که در آن ترجیع است و این ترجیع، ترجیع حسن است. به این صدا و صوت، غناء می‌گویند. بعداً این غناء در

زمان بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عباس کم‌کم به مجالس لهو و لعب اختصاص پیدا کرد.^۱ لهذا روایاتی که تعلیم و تعلّم غناء و اجر و اشتراء مغنیه را به‌طور مطلق حرام می‌دانند، به‌واسطهٔ تبادل نظر بر مغنیه‌ای است که در مجالس لهو و لعب حضور دارد و خصوصیت دخول الرجال فی هذه المجالس در آن می‌باشد؛^۲

چنانکه لفظ مغنیه در زمان بنی‌عباس بر مغنیه‌ای که در آن زمانه باشد غلبه کرده بود.

در قبال این قضیه، امام علیه‌السلام یک قسم از همین غناء را استثنا می‌کنند که آن غناء و صوتی است که در مجالس عروسی استعمال شود. قطعاً غنائی که

^۱ رجوع شود به تاریخ التمدن الإسلامی، ج ۵، ص ۵۵۳ و ۵۵۶؛ تاریخ ابن‌خلدون، ج ۱، ص ۵۴۰.

^۲ الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

«و الَّذِي يَظْهَرُ مِنْ مَجْمُوعِ الْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِيهِ اخْتِصَاصُ حُرْمَةِ الْغِنَاءِ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مِنَ الْأَجْرِ وَ التَّعْلِيمِ وَ الْإِسْتِمَاعِ وَ الْبَيْعِ وَ الشِّرَاءِ، كُلُّهَا بِمَا كَانَ عَلَى النَّحْوِ الْمَعْهُودِ الْمُتَعَارَفِ فِي زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةٍ وَ بَنِي الْعَبَّاسِ مِنْ دُخُولِ الرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ وَ تَكَلُّمِهِنَّ بِالْأَبَاطِيلِ وَ لَعِبِهِنَّ بِالْمَلَاهِي مِنَ الْعِيدَانِ وَ الْقَضِيْبِ وَ غَيْرِهَا، دُونَ مَا سِوَى ذَلِكَ!» ترجمه:

«آنچه از مجموع اخبار دال بر حرمت غناء ظاهر و آشکار می‌گردد این است: حرمت غناء و آنچه به آن مربوط است از اجرت و آموزش و گوش دادن و خرید و فروش آلات آن، همه اختصاص به همان شیوه متعارف و معهود در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس دارد که عبارت باشد از دخول مردان بر زنان، ذکر خزعبلات و اباطیل، و بازی و خوشگذرانی با آلات لهو و لعب همچون عود و نی و امثال ذلك؛ ولی غیر آن حرام نیست!» (محقق)

در مجالس عروسی وجود دارد با غنائی که در مجالس لهو و لعب می‌باشد از نظر کیفیت صوت، واحد است و هیچ تغییری در آن نیست! مغنیه در مجالس عروسی که آیه قرآن و روایت بیان نمی‌کند! بلکه همان اشعاری که در مجالس لهو و لعب می‌خواند و می‌زند و می‌کوبد، در مجالس عروسی هم بیان می‌کند، إلا اینکه تنبک‌زدن و امثال ذلک در آن وجود ندارد، البته شاید تق تق زدن معمولی در آن وجود داشته باشد، ولی دیگر به این نحوه و کیفیت نیست که کنسرت تشکیل بدهند و بزنند و امثال ذلک!

از اینجا استفاده می‌کنیم که نفس غناء و خود کیفیت خواندن همین مغنیه واحده حرام نیست، یعنی به‌طور کلی نمی‌توانیم بگوییم که حرام است؛^۱ چون اگر در همه جا حرام باشد باید در مجلس

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۸۷:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الدِّينَوْرِيِّ قَالَ: ... قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَشْتَرِي الْمَغْنِيَّةَ أَوْ الْجَارِيَةَ تُحْسِنُ أَنْ تُغْنِيَ أُرِيدُ بِهَا الرِّزْقَ لَا سِوَى ذَلِكَ؟ قَالَ: «**اشترِ وبع!**»» ترجمه:

«دینوری گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: فدایت شوم، آیا می‌توانم مغنیه یا جاریه‌ای که خوب می‌خواند، فقط برای کسب روزی بخرم؟ حضرت فرمود: «بخر و بفروش!»»

عروسی هم حرام باشد و فرقی نمی‌کند. فلهدا اگر همین مغنیه برای مجلس عروسی بخواند یا اگر مغنیه‌ای که خصوصیت **«تذکرُک الجنّة»**^۱ دارد با همین لحن و صوت برای مردِ خود بخواند، یعنی جاریه برای شوهر خود بخواند، به دلالت اولویّت قطعاً حرمت در این مورد وجود ندارد و حلال است. یک نکته که در اینجا می‌ماند و تذکر هم داده شده است این است: در روایات، نهی از تلاوت قرآن به این کیفیت از غناء تعلق می‌گیرد؛^۲ که این نهی ممکن است:

یا برای استخفاف قرآن باشد، یعنی انسان آن را با لحنی که در روایت می‌فرماید **«إِيَّاكُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ»**^۳ بخواند. استخفاف آن از این نقطه نظر است که خودش فی حدّ نفسه مکدرّ است و چون مکدرّ است اگر انسان قرآن را به این لحن بخواند حرام می‌باشد.^۴

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۰. هم‌چنین رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رساله مقامات السالکین، دارابی، ص ۴۰۶.

^۲ رجوع شود به ص ۱۱۶.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

^۴ رجوع شود به ص ۱۱۵.

یا اینکه خواندن با این لحن، زیبنده و در شأن قرآن نیست ولو اینکه نگوئیم که غنای حرام است؛ اما در شأن قرآن نیست که به این نحو باشد.

علیٰ کلِّ حال می‌توانیم بگوئیم: خواندن قرآن با صوت و لحن غنای متداول در کلیساها و مجالس اهل فسق که توسط مغنی‌ها و مغنیه‌ها خوانده می‌شود، از هر دو جهت حرام است.

البته خواندن آن با استعمال آلات موسیقی، مطلب دیگری است. اما خود غناء ولو اینکه از مرد صادر شود و بدون آلات موسیقی باشد، اگر بخواهد انسان را به عالم حیوانیت و بهیمنیت و امثال ذلک وارد کند، خالی از اشکال نیست.

هم‌چنین خود این غناء برای مجالس عروسی و برای زن و شوهر اشکالی ندارد. غنای در مجالس عروسی با دلیل روایت ثابت است و غنای بین زن و شوهر را هم می‌توانیم با اولویت ثابت کنیم.

خارج از این دو مسئله، ولو اینکه مرد برای مرد بخواند یا زن برای زن بخواند یا اینکه محرم انسان مثل خواهرش برای او بخواند به طوری که لحن آن،

حالت انسان را تغییر دهد و به سمت حیوانیت برود،
محل اشکال است.

اشاره‌ای به نحوه جریان شبهه مفهومی و

موضوعیه در بحث غناء

این مسئله فقهی باقی می‌ماند: در صورتی که انسان بر تحقق غناء یقین نداشته باشد وظیفه‌اش چیست؟ اینجا همان جایی است که بحث براءت را مطرح می‌کنند. یکی از مواردی که محلّ جریان براءت عقلیه و شرعیه می‌باشد، مبحث غناء است؛ چون همان‌طوری که بیان شد، روایات و تفاسیر و تعبیر مختلفی راجع به غناء وجود دارد؛ بعضی غناء را به «نفس ترجیع صوت» تفسیر کرده‌اند،^۱ بعضی به «تدویر صوت» تفسیر کرده‌اند،^۲ بعضی به «صوت مُلهی» تفسیر کرده‌اند،^۳ بعضی‌ها تفسیر کرده‌اند به «صوتٌ مع استعمالِ آلاتِ الموسیقی» یعنی آلات موسیقی هم همراه با صوت باشد.^۴ اینجا است که ممکن است برای انسان شبهه پیدا شود. البتّه فعلاً

^۱ قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۴۹۵.

^۲ رجوع شود به لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

^۳ رجوع شود به جامع المقاصد، ج ۴، ص ۲۳.

^۴ غنا - موسیقی، ج ۱، رساله تنبیه الغافلین و تذکیر العاقلین، ص ۹۳، به نقل از برخی. هم‌چنین رجوع شود به غنا - موسیقی، ج ۱، رساله فی الغناء، شیخ حرّ عاملی، ص ۱۲۹.

راجع به کیفیت این تفاسیر بحث نمی‌کنیم، بلکه راجع به اصل شبهه بحث می‌کنیم.

حالا با توجه به تفاسیر و تعاریف مختلفی که راجع به غناء شده است، ممکن است برای ما هر کدام از شبهه موضوعیه یا مفهومیه پیدا شود. بنا بر قول آقایان شبهه مفهومیه از نقطه نظر اصل، پیدا می‌شود که می‌گویند: ما نسبت به مفهوم غناء شک داریم.^۱ به واسطه شبهه مفهومیه، طبعاً شبهه موضوعیه از آن متولد خواهد شد و شبهه مفهومیه نسبت به شبهه موضوعیه حکم اصلی سببی نسبت به اصل سببی را دارد و ناظر به آن است.^۲

اما بنا بر قول ما، در اینجا شبهه موضوعیه پیدا می‌شود؛ چون شکی در مفهوم غناء نیست و غناء دارای دو مفهوم است: یک مفهوم حلال و یک مفهوم حرام.

^۱ مباحث الأصول، صدر، ج ۳، ص ۶۸.

^۲ رساله فی الغناء، خوانساری، ص ۱۲.

در اینجا بنا بر رأی ما اگر انسان در مصداقی شک کند که آیا داخل در غنای محرّم است یا غنای محلّل، وظیفهٔ مکلف چیست؟ هم‌چنین بنا بر رأی و اعتقاد بعضی دیگر که شبهه را اصلاً شبههٔ مفهومیه می‌دانند، وظیفهٔ مکلف چیست؟ آیا اینجا جای احتیاط و توقّف است یا جای اجرای براءت است؟ حالا اینکه براءت شرعیه یا عقلیه باشد دیگر بحثش جدا است.

علیٰ کلّ حال در اینجا حکم را نسبت به این موضوع بیان نمی‌کنیم که جای احتیاط است یا جای براءت. البتّه بعداً خواهیم گفت که اینجا اصلاً جای احتیاط است! ولی فعلاً این بحث را مطرح نمی‌کنیم، بلکه موکول می‌کنیم به بحث از جریان براءت در شبهات موضوعیه. در آنجا حکم مورد غناء در شبهات موضوعیه با تنجّز تکلیف یا در شبهات مفهومیه با اجمال در نصّ مشخص می‌شود.

إن شاء الله در بحث‌های اصول به آنجا خواهیم رسید.^۱

بنابراین اگر مورد ما شبههٔ مفهومیه باشد، از باب

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۱۴ و ۱۹۴ و ۲۰۳.

إجمال نصّ است که برگشتش به شبهات حکمیه است؛ چون این اجمال از ناحیه شارع برای ما آمده است، نه از ناحیه موضوع. حالا در این موارد آیا وظیفه و تکلیف، احتیاط و توقّف است یا اقدام و اباحه در ورود در فعل؟

یا اگر مورد ما شبهه موضوعیه باشد؛ یعنی بعد از تنجّز تکلیف و بعد از صراحت در تکلیف و بیانیت دلیل، اگر در یک شبهه موضوعیه‌ای قرار گرفتیم باید ببینیم آیا در این مسئله جای براءت است یا نه؟

ممکن است شخصی بگوید که از موارد شبهه بدویه است؛ مثل اینکه با تنجّز از حرمت خمر، در مورد یک ماء شک می‌کنیم، در این صورت شبهه بدویه است، پس اقتحام در آن اشکالی ندارد.

ممکن است شخصی این شبهه را جزء مواردی بداند که خارج از شبهه بدویه

است و برگشت این قضیه به یک نوع احتراز از وقوع در هلکه است که به واسطهٔ عدم احراز جهات موضوع، برای انسان پیدا می‌شود.

ببینید، در بعضی از اوقات، موضوع برای ما مشخص است؛ مثلاً مائیّت و خمريّت برای ما مشخص است و اولاً بلا اول در مائیّت ماء و یا در خمريّت خمر شک می‌کنیم. حالا ممکن است در اینجا بگوییم که شبهه، شبههٔ بدویه است و اقتحام در آن جایز است. گرچه همین جا هم محل بحث است، چون نسبت به خودِ مورد، تفاوت پیدا می‌کند.

ولی یک وقت این‌طور نیست؛ یعنی اگرچه شبهه، شبههٔ موضوعیه است و در این مسئله شکی نیست، لکن این شبهه از عدم اطلاع ما بر جهات جانبی و شرایط تحقق موضوع ناشی می‌شود. بحث غناء از این موارد است؛ یعنی چون واقعاً در اینجا احاطهٔ کامل بر موضوع نداریم، به واسطهٔ عدم اشراف بر نفس و بر کدورت و ظلمانیّت و نورانیّت نفس، شبهه پیدا می‌شود. اگر ما اشراف داشتیم این شبهه پیدا نمی‌شد. لذا این شبههٔ

موضوعیه با شبهه‌های موضوعیه دیگر فرق می‌کند.

إن شاء الله این بحث‌ها بعداً در اصول می‌آید.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۲۰۳ و ۲۹۲ و ۴۱۰.

بخش دوم: موسیقی

بررسی روایات
اقوال فقهاء

روایات دالّ بر حرمت موسیقی (۱)

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله ربّ العالمين

و الصلاة على خيرة الله المُنْتَجِبِينَ مُحَمَّدٍ و آله

الطّاهرين

و اللّعة على أعدائهم أجمعين

بحث راجع به غناء تمام شد و محصلش این شد:

غناء در لغت به یک معنای عام است و در اصطلاح

و معنای متعارف و غلبه استعمال به معنای ترجیح

صوت به نحوی است که موجب کدورت نفس و

ورود در بهیمیّت و خروج از حال طبیعی انسانی

باشد. بر این اساس، روایاتی که دالّ بر تجویز غناء

در مورد قرآن یا دالّ بر تحریم غناء می باشد دیگر

قابل توجیه است.

حرمت موسیقی به طور مطلق یا مقید به لهویّت

صحت راجع به موسیقی و استعمال آلات

موسیقی است که آیا موسیقی - همان طوری که

بعضی گفته اند - به نحو عام حرام است، یعنی چه در

مجلسی باشد که با ضمّ ضمائم است (یعنی در

مجلس لهو و لعب باشد) و چه بدون برقراری چنین
مجلسی و صرفاً به عنوان استفاده شخصی باشد؛ یا
اینکه حرمتش به مجلس لهو و لعب اختصاص دارد؟
یعنی آیا حکم موسیقی در حرمت به نحو عام،
مثل خمر می ماند که علی کلّ حال حرام است، اما
در عین حال بعضی افراد، همین خمر را در مجلس
لهو و لعب هم

استعمال می کنند؛ یعنی امر حرامی را در مجلس
لهو و لعب انجام می دهند؟

یا اینکه این طور نیست، بلکه این موسیقی
به عنوان آلتی است که نفس این وسیله حرام نیست،
اما استعمال آن به نحوی که مُلهی باشد حرام خواهد
بود؟ یعنی آیا همان طور که در مورد غناء گفتیم که
نفس ترجیع صوت اشکالی ندارد و خودش اصلاً
تحسین صوت است، اما آن تدویر و ترجیعی که
مُلهی باشد و انسان را به لهو بیاورد حرام است، چه
در قرآن و چه در غیر قرآن؛ همین طور استعمال آلات
فی حدّ نفسه حرام نیست، بلکه **وسيلةٌ من الوسائل**
و آلةٌ من الآلات است و مثل سایر وسائل می ماند،
مثل سِکِّین که استفاده آن برای امور عادی مانعی
ندارد، ولی استفاده آن برای امور محرّم، حرام است.

حرمت برخی امور حلال به علت ایجاد زمینه

استفاده حرام شخص دیگر

این مسئله در مورد خمر هم همین طور است. در
روایات وارد است که فروش **عِنَب** به **صانع الخمر** یا
به **بیّاع الخمر** حرام است و بایع **عِنَب** هم در اِثم آن
بیّاع خمر دخیل است؛ چون این وسیله را برای

استفاده حرام به کار می‌گیرد و انسان هم این عمل را
 عَنْ عِلْمٍ و از روی علم و بصیرت انجام می‌دهد. حتی
 در مورد دابّه هم همین‌طور است، یعنی نفس کرایه و
 اشتراء و اجاره دابّه و امثال ذلک حرام نیست، اما خود
 کرایه دابّه و اشترائش به بایع خمر و به حمّال خمر،
 حرام است و در حرمت آن اشکالی نیست.^۱ اینها در
 مکاسب محرّمه آمده و روایاتش هم در آنجا ذکر
 شده است.^۲

حضرت موسیٰ بن جعفر، امام کاظم علیه السلام به صفوان جمّال فرمودند: «شنیدم
 که شتران خود را به هارون، کرایه و اجاره داده‌ای!» گفت: بله. حضرت فرمودند:
 «چرا این کار را کردی؟! مگر نمی‌دانی که هارون غاصب

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۲۲۷:

«عن جابرٍ قال: سألتُ أبا عبد الله عليه السلام عن الرَّجُلِ يُؤاجِرُ بَيْتَهُ يُبَاعُ
 فِيهَا الخَمْرُ؟ قال: «حَرَامٌ أُجْرَتُهُ.»» ترجمه:

«جابر گوید از امام صادق علیه السلام دربارهٔ تجارت مردی که خانه‌اش را
 اجاره می‌دهد در حالی که شراب در آن فروخته می‌شود سؤال کردم، حضرت
 فرمودند: «اجرت آن حرام است.»» (محقق)

^۲ کتاب المكاسب، ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۴۵.

خلافت و ظالم به ما اهل بیت است؟!» گفت: من برای حج و انجام امور آن کرایه داده‌ام. حضرت فرمودند: «آیا انتظار داری که در این مدت که به حج می‌رود و برمی‌گردد، زنده بماند و پول و ثمن کرایه تو را اداء کند؟» گفت: بله، یا این رسول‌الله! حضرت فرمودند: «کسی که انتظار بقای ظالمی را داشته باشد، در همان جایی خواهد بود که آن ظالم در آنجا است و فرقی نمی‌کند!» بعد صفوان رفت و این مسئله را فسخ کرد.^۱

حرمت اعانه ظالم در امور غیر ظالمانه به علت

تأیید و تثبیت عملی ظلم

واقعاً خیلی عجیب است! این مسئله بسیار مسئله

مهمی است که چطور انسان ندانسته با کارهای

خودش، ظلمی را تثبیت و ابقاء می‌کند! می‌گوید:

«من کاری نکردم، فقط این کار را انجام دادم!»

فرض کنید شخصی آدم منحرفی است. شما که

می‌خواهید چیزی بخرید، می‌روید از مغازه این

شخص می‌خرید. نفس رفتن در این مغازه، تأیید آن

ظلم است؛ چون آنچه موجب می‌شود یک شخص

در ظلم باقی بماند و در آن استمرار پیدا کند، عبارت

است از کیفیت تعلقیه نفس شخص منحرف که آن

کیفیت، احساس عدم اعتراض از ناحیه دیگران است

و اقبال دیگران به اوست. این اقبال دیگران به او و

این احساس عدم اعتراض دیگران، او را پیش می‌برد

و حرکت می‌دهد. اما اگر اعتراض و ابتعاد مردم از

^۱ رجال الکشی، ص ۴۴۱.

خودش را احساس کند، مشخص است که به کارش ادامه نمی‌دهد!

همیشه ظلمِ ظالم به واسطه آن تعلقی که در نفسش نسبت به مسائلی که در حواشی و در خارج از وجود او قرار دارد، کم و زیاد می‌شود. امام صادق علیه السلام عبارتی دارند که می‌فرمایند:

لَوْلَا أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ وَجَدُوا مَنْ يُجِبِي لَهُمُ الْفِيءَ وَ يَكْتُبُ لَهُمْ وَ يَجْلِسُ مَحْضَرَهُمْ وَ يُصَاحِبُهُمْ وَ يَضْرِبُ أَمَامَهُمْ لَمَا سَلَبْنَا حَقَّنَا! ^۱

۲

ما می‌گوییم: آقا، ما یک نفر هستیم؛ یک نفر که اشکالی ندارد! یک نفر که مهم نیست! یک نفر که

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كُتَّابِ بَنِي أُمِّيَّةٍ فَقَالَ لِي:

إِسْتَأْذِنَ لِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ←

۲ ← عَلَيْهِ السَّلَامُ! فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَ جَلَسَ،

ثُمَّ قَالَ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأُصِيبَتْ مِنْ دُنْيَاهُمْ

مَالًا كَثِيرًا وَ أَعْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَوْلَا أَنَّ

بَنِي أُمِّيَّةٍ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُبُ لَهُمْ وَ يُجِبِي لَهُمُ الْفِيءَ وَ يُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ يَشْهَدُ

جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبْنَا حَقَّنَا، وَ لَوْ تَرَكَهُمْ النَّاسُ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَجَدُوا

شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ.» ترجمه:

«علی بن ابی حمزه گوید: دوستی داشتم که از نویسندگان دربار بنی امیه بود.

از من خواست برای او اجازه بگیرم تا خدمت امام صادق علیه السلام برسد.

من اجازه گرفتم و حضرت اجازه دادند. چون به خدمت حضرت رسید،

سلام کرد و نشست. سپس عرض کرد: فدایت شوم، من در دیوان مالیات

این قوم بودم و از دنیای ایشان مال بسیار به من رسید و دقت نکردم که این

مال از کجا است. پس ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «اگر بنی امیه کسی را

نمی‌یافتند که برایشان بنویسد و یا غنائم را جمع کند و به جای آنان جنگ

کند و در نمازهای جماعت ایشان حاضر شود، حق ما را سلب نمی‌کردند!

و اگر مردم اینان را با آنچه در دست دارند رها می‌کردند، چیزی نمی‌یافتند

مگر مقدار اندکی که در دستشان قرار می‌گرفت.» (محقق)

مسئله‌ای نیست و به جایی نمی‌رسد! حالا ما این کار را بکنیم مسئله‌ای پیدا نمی‌شود!

نه آقا جان! همین یک نفر یک نفرها کم‌کم جمع می‌شود و آن شخص ظالم یا منحرف را در عالم تخیلات و موهومات فرو می‌برد و نسبت به موقعیت خودش تثبیت می‌کند؛ چون می‌بیند که حرفی که می‌زند و کاری که انجام می‌دهد این‌طور نیست که موجب **ابتعاد عن الناس** بشود، بلکه مردم به او اقبال می‌کنند و به طرفش می‌آیند و از او دور نمی‌شوند! همین در نفسش موجب تثبیت می‌شود، و وقتی که در نفسش موجب تثبیت شد می‌بینیم که در خارج هم کارش را انجام می‌دهد.

بنابراین یک ذنبی که **ذنب لا یُغفر** است این است که انسان از نظر عمل خارجی کاری انجام دهد که ظالم و آن شخص منحرف، در آن مسئله نفسی خودش تثبیت شود! همان گناه را به این می‌دهند، و هیچ تفاوتی نمی‌کند!

این خیلی مسئله مهمی است که انسان در ارتباطاتش با افراد و دیگران، این

مسئله را نسبت به مسائلِ خصوصیات و آن جهاتی که دارد، در نظر داشته باشد.

شخصی از بستگان و ارحام ما بود که مسیرش مسیر صحیحی نبود. ما از باب صلۀ رحم گاه‌گاهی و خیلی به ندرت به منزل او می‌رفتیم. یک وقت فردی دربارهٔ آن شخص از مرحوم آقا (علامه طهرانی) سؤال کرد یا اینکه خود مرحوم آقا فرمودند:

یک وقت این شخص احساس نکند که کارش ممضا است! یعنی آمدن ما به منزل این شخص، کار این شخص را امضاء نکند!

و عبارت ایشان این بود:

ما بیشتر باعث می‌شویم که این شخص در این جهنم فرو برود و بماند!

و این واقعاً مسئلهٔ مهمی است. البته خود ما هم اعتراض داشتیم و حتی من خودم این سؤال را نسبت به ایشان داشتم که حتی این رفتن ما چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟! البته ممکن بود این طور تصوّر شود که این مقدار اشکالی ندارد، مثلاً سالی یک مرتبه در منزلش رفتن اشکالی نداشته باشد؛ برای اینکه انسان از آن طرف جایی را باقی بگذارد، چون اگر انسان به‌طور کلی قطع کند ممکن است شخص از آن طرف بیفتد؛ البته اگر زمینه و امیدی باشد! ولی اگر امیدی نیست اصلاً به‌طور کلی جای تأمل نیست! اما اگر زمینه باشد انسان نباید کاری

انجام دهد که حتی آن امیدش هم برطرف شود و دیگر از بین برود؛ یعنی در عین اینکه او باید بداند که اصلاً مورد اعتنا نیست، در عین حال آن امید در وجود او خاموش نشود و از بین نرود.

خلاصه، خیلی باید دقت کرد که چطور انسان کاری را به نحوی انجام دهد که خدای نکرده موجب تشویق او به این قضیه نشود! بر همین اساس بود که مرحوم آقا فرمودند:

از وقتی که این دولت مسئله قطع نسل را تأیید کرد دیگر من در نماز جمعه شرکت نمی‌کنم!^۱

چون شرکت ایشان در نماز جمعه تأیید است، برای اینکه هر کسی در نماز جمعه می‌آید به‌عنوان تأیید می‌آید. الآن مسئله نماز جمعه از مسئله شرعی تبدیل به یک مسئله سیاسی شده است! یعنی اگر کسی به وجوب عینی نماز جمعه هم قائل نباشد باز اگر بخواهد خودش را به دولت منتسب کند در نماز جمعه شرکت می‌کند؛ یعنی نماز جمعه از جنبه شرعی به یک جنبه شعاری تبدیل شده است و کسی

^۱ جهت اطلاع بیشتر از اهمیت مسئله تحدید نسل، رجوع شود به رساله نکاحیه، گاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، از مرحوم علامه طهرانی، قدس الله سرّه.

که در نماز جمعه می‌آید به‌عنوان تأیید مسائل مطروحه شرکت می‌کند. لذا این مهم است و انسان باید بداند که آیا باید شرکت کند یا نه؟ موارد آن کدام است؟

بررسی حکم موسیقی از حیث حرمت ذاتی یا

حرمت به‌واسطه ملازمه با امور لهوی و حرام

حالا در مسئله موسیقی می‌خواهیم ببینیم که آیا خود موسیقی فی‌حدّ نفسه حرام است ولو اینکه شخصاً و انفراداً آلات موسیقی استعمال شود، یا اینکه حرمت استعمالش به‌واسطه استعمال در مجالس لهو و لعب^۱ است؟ یعنی چون آلات موسیقی در مجالس لهو و لعب استعمال می‌شود شرکت در این مجالس حرام است، اما خود آلات موسیقی حرام نیست؟

به عبارت دیگر همان شبهه مفهومی‌ای که بنا بر

^۱ سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«موسیقی حرام می‌باشد و اثر وضعی بر روح و روان انسان باقی می‌گذارد و موجب حجاب نفس خواهد شد و انسان را از خدا دور می‌کند؛ لذا می‌توانیم آن را از جمله موارد لهو به‌شمار بیاوریم، زیرا لهو به هر عملی گفته می‌شود که یک منظور عقلانی و شرعی در آن وجود نداشته باشد و باعث اتلاف عمر گردد، و در بعضی موارد اثری زیانبار بر روح و جان انسان وارد می‌نماید.»

نظر آقایان، به واسطهٔ اجمال دلیل و عدم فهم صحیح نسبت به غناء وجود داشت، در باب موسیقی و استعمال آلات آن هم وجود دارد. البته در این باره مطلب مجهولی باقی نماند. اما آن طور که آقایان مطرح می‌کنند،^۱ آن شبهه این بود: آیا به «كُلُّ صَوْتٍ فِيهِ تَرْجِيعٌ» غناء می‌گویند یا به «كُلُّ صَوْتٍ فِيهِ تَرْجِيعٌ بِأَيِّ لَحْنٍ خَاصٍّ» غناء می‌گویند؟ یعنی نه به هر ترجیعی، بلکه به ترجیع خاصی که همان کیفیتی است که مغنیه دارد و با آن غناء می‌کند، غناء می‌گویند؟

فرق بین غناء و موسیقی از نظر عنوان لهو و لعب

البته مطلبی در باب غناء وجود دارد که در باب موسیقی نیست و آن این است: ما در باب غناء داریم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ»^۲ یا «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ»^۳ یا «رَجَّعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ يُرْجَعُ فِيهِ تَرْجِيعًا»^۴ و

امثال ذلک. چنین روایاتی در مورد قرآن و در مورد اصوات وجود دارد. اما روایتی نداریم که در آن مثلاً

^۱ مباحث الأصول، صدر، ج ۳، ص ۶۸.

^۲ معانی الأخبار، ص ۲۷۹.

^۳ تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۵۸؛ جامع الأخبار، ص ۴۹.

^۴ الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

به ضرب عود و دف و مزامیر و کوب و برَبط و امثال ذلک امر شده یا تجویز شده باشد.

آنچه استفاده می‌شود این است و تمام شبهه در اینجا است: آیا این حرمت از باب لهو مترتب بر آلات موسیقی می‌شود، یعنی حرمت آن از باب لهو است؟ اگر از باب لهو باشد، در این صورت لهو مفهومی دارد و دوباره مفهومی قابل تشکیک است؛ یعنی دوباره شبهه، شبهه مفهومی می‌شود که آیا این را لهو می‌گویند یا نمی‌گویند؟

حالا در فرضی که حرمت از باب لهو باشد، اگر مجلسی که در آن آلت موسیقی زده می‌شود مجلس لهو و لعب باشد، مثلاً زن در آن مجلس بخواند و شرب خمری در آن انجام شود، در این صورت داخل در باب لهو می‌شود و اشکال دارد.

اما اگر این طور نباشد، مثلاً فرض کنید چند نفر در مجلس می‌آیند که واقعاً می‌خواهند استفاده معنوی کنند نه استفاده لهوی، مثل کسانی که می‌آیند و می‌نشینند و می‌زنند و می‌خواهند شعر حافظ یا مولانا بخوانند، و مجلس شرب خمر یا اختلاط بین

زن و مرد هم نیست، بلکه جلسه‌ای می‌گذارند و خوانندهٔ مرد می‌خواند و اتفاقاً قشنگ هم می‌خواند؛ یعنی به نحوی که لولا ضرب عود و آلات موسیقی، خودِ استماع این صوت اشکالی ندارد. خیلی از این خواننده‌ها اشعار حافظ می‌خوانند! خود صوت این افراد اشکالی ندارد، بلکه صوت قشنگی است که **فیه ترجیع!** غناء هم نیست؛ نه مفهوم اشعار، مفهوم مُلهی است و نه کیفیت صوت، کیفیت مُلهی است.

اما صحبت در این است که چنین صدایی با اجتماع چنین شرایطی از باب لهو عرفی، لهو نیست؛ یعنی مجلسی است که واقعاً بعضی با این نیت می‌روند تا به قول معروف حالی پیدا کنند. برای این نمی‌روند که بزن و بکوب در آن باشد و کیفیت آن، کیفیت مُلهی باشد؛ منتها تصوّرشان بر این است که «حال» در این مجلسی است که همراه و مصاحب با صوت، دف و مزامیر و بربط و عود و عیدان و کوب و این مسائل هم باشد و به خیال خودشان حالشان هم حال روحانی می‌شود و انبساط پیدا می‌کنند و حالت تجرد در آنها پیدا می‌شود.

در این صورت، ملاک در باب حرمت و حلیت موسیقی، نفس استعمال آلات موسیقی نیست، بلکه صحبت لهو است؛ یعنی موسیقی از باب غناء حرام می‌شود، و غناء هم که معنایش آن صوتی است که در آن ترجیع مُلهی باشد و کیفیتی است که به لهو بیاورد.

اگر این‌طور باشد این شبهه مفهومی می‌شود. لذا چون در خود ضرب این آلات فی حدّ نفسه تحریم

نیامده است و ملاک هم ملاک غناء است، پس اگر در جایی برای انسان قطعاً ثابت شد که استعمال آلات، مُخْرِجِ انسان از انسانیت و مُدْخِلِ او در لهویت است، لا شکَّ و لا شبهةً که حکمش حرام است؛ اما اگر فرض کنید در یک جا انسان احساس کرد که استعمال آلات قطعاً انسان را از انسانیت خارج نکرده است، بلکه یک حالت رِقَّت و لطافتی به وجود آورده است، حکم به حلّیت می‌کنند.

قول برخی به حلّیت نفس استعمال آلات موسیقی در غیر لهویّات

حتی از برخی دیده شده است و آن‌طور که به نقل از یک واسطه در نظرم است، یکی از آقایانی که قبلاً فتوا به حلّیت می‌دادند آقا جلال‌الدین همایی بوده است که از شاگردان حاج آقا رحیم ارباب و استاد دانشگاه بود و فوت کرده است. شخصی که سابقاً از دوستان ایشان بوده است خودش برای ما نقل کرد:

ایشان قطعاً قائل به حلّیت موسیقی بوده است!

آن شخص ناقل که خودش استاد موسیقی بود،

برای ما نقل کرد:

من در جایی بودم که در آنجا سنتور یا چیز دیگری بود. صحبت دربارهٔ این

وسيله شد. من گفتم: نه، من خوشم نمی‌آید! آقای همایی در آنجا بود و گفت: «فلانی، تو مقدس شده‌ای؟!» (با این عبارت!) گفتم: نه از باب اینکه حرام است، من مقدس نشده‌ام، ولی دیگر حوصله‌اش را ندارم! آقای همایی گفت: «اگر صحبت از حلیت و حرمت می‌کنی، بلاشکال حلال است!»^۱

آقای همایی در مسائل فقه و امثال ذلک شاگرد آقا

رحیم ارباب بوده است^۲ و ایشان از همان اصفهان اجازه اجتهاد داشته است.

علی‌کلّ حال من فتوای حاج آقا رحیم را نمی‌دانم

و نسبت به ایشان شک دارم، ولی از باب اینکه آقای همایی شاگرد او بوده است و همان طوری که خودش اقرار می‌کرده است و در نوشته‌هایش هم وجود دارد که در بسیاری از موارد آن شمّ اجتهاد فقه‌ای خود را از مرحوم حاج آقا رحیم گرفته بوده است، شاید از این باب قدری مسئله به مذاق و مرام ایشان، تقریب شود؛ یعنی احتمال این قوی است که حاج آقا رحیم ارباب هم قائل به حلیت بوده است.

همین‌طور از بعضی از آقایان دیگر هم دیده شده

است که نسبت به این مسئله قائل به حلیت نفس ضرب آلات بوده‌اند، إلا اینکه - همان‌طور که

^۱ رجوع شود به مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۱۷۹ - ۱۸۶، تعلیقه جلال‌الدین همایی.

^۲ رجوع شود به شرح حال استاد جلال‌الدین همایی، ص ۱۴ و ۱۵؛ پایان شب سخن‌سرایی، ص ۶۹.

گفتیم - آن مورد از باب غناء باشد و بر همان مجلسی

که مُلهی باشد حمل شود.^۱

به عبارت دیگر اینها می گویند: کیفیت ضرب این

آلات، موجب حرمت است، نه نفس ضرب این

آلات. همان طوری که در غناء، کیفیت ترجیع آن

صوتِ مُلهی،

^۱ استفتائات (خوئی)، ص ۲۵۴:

«س ۸۴۸: آیا موسیقی حلال داریم یا اینکه تمام موسیقی ها حرام است؟

ج: موسیقی که مناسب با مجالس لهو و باطل باشد حرام است، و غیر این

نوع موسیقی حرام نیستند.»

هم چنین رجوع شود به أجوبة الاستفتائات، ج ۲، ص ۲۰؛ استفتائات (آیة الله

خمینی)، ج ۵، ص ۵۸۰؛ ج ۱۰، ص ۴۱۵.

موجب حرمت و تحقق معنای غناء است، نه

نفس صوتی که در ترجیع وجود دارد؛ آن اشکالی

ندارد! البته مسئله در باب موسیقی قدری اوسع از

باب غناء است و إن شاء الله آن مطالب را ذکر

می‌کنیم.

برخی روایات دال بر اتحاد شیطان با نفس انسان

به واسطه استعمال آلات موسیقی

یکی از روایات در باب حرمت استعمال آلات

غناء، روایت کافی است:

[عن إسحاق بن جریر] قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْفَقَنْدَرُ إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ رَجُلٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْبَرْبِطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ، وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْخَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَهَا حَتَّى تُؤْتِيَ نِسَاؤَهُ فَلَا يَغَارُ!»^۱

«[ابن جریر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام را که می‌فرمود: «شیطانی هست که فقندر نامیده می‌شود. هرگاه در خانه مردی [چهل روز بر بربط زده شود و مردان بیایند و بنشینند (و مجلسشان مجلس لهو و لعب باشد) آن شیطان می‌آید و هر عضو را روی همان عضو مرد صاحب‌خانه می‌گذارد (یعنی دستش را روی دست این مرد می‌گذارد و سرش را روی سر این مرد می‌گذارد) و نفخه‌ای در او می‌دمد] که آن شخص دیگر غیرت نمی‌ورزد تا جایی که با زنان او مباشرت می‌کنند و غیرت نمی‌ورزد!»]

ببینید، در اینجا نسبت به اینکه در این مجلس به

چه نحو و چه قسم آلات موسیقی زده شود مطلبی

ندارد، فقط دارد: **«إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ رَجُلٍ أَرْبَعِينَ**

صَبَاحًا بِالْبَرْبِطِ.»

روایت دوم، روایتی از فروع الکافی است:

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى أَوْ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرْقِ قَالَ: «مَنْ ضَرَبَ فِي بَيْتِهِ بَرْبِطٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْفَقَنْدَرُ فَلَا يُبْقِي عَضْوًا مِنْ أَعْضَائِهِ إِلَّا قَعَدَ عَلَيْهِ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَزَعَ مِنْهُ الْحَيَاءَ وَ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ

^۱ وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۲؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۳۶، باب الغيره؛ ج ۶، ص ۴۳۳.

در این روایت می‌فرماید که شیطان روی همان عضو می‌نشیند: «**قَعَدَ عَلَيْهِ**» ولی در روایت اول می‌فرمود: «**وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ.**»

تأثیر عمل انسان در اتحاد او با ملائکه یا شیاطین
 قبلاً بیان شد که همان‌طوری که ملائکه به واسطهٔ اتحادشان با انسان موجب نورانیت می‌شوند، شیاطین هم به واسطهٔ اتحادشان با نفس انسان موجب کدورت می‌شوند!^۲ وقتی انسان فعلی را انجام می‌دهد و در آن فعل احساس کدورت می‌کند، شیطان در آن موقع با او متحد شده است. واقعاً عجیب است که چطور آن جنبهٔ اتحاد، موجب تبدل حال می‌شود!

برای چه حضور در مجالس غیبت حرام است؟

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ۲۰۸. ترجمه:

«ابی داوود مسترق گوید: ”هر کس چهل روز در خانه با بریط بنوازد، خداوند شیطانی را بر او مسلط می‌کند که قفندر نامیده می‌شود، و هیچ عضوی از اعضای آن شخص را رها نمی‌کند إلا اینکه بر آن قرار گیرد، و چون چنین شود حیاء از او کنده می‌شود و دیگر باکی ندارد که چه می‌گوید یا دربارهٔ او چه می‌گویند!“» (محقق)

^۲ ص ۷۴. هم‌چنین رجوع شود به آموزه‌های ولایت، ج ۲، ص ۲۱۵.

به خاطر اینکه به واسطه غیبت، شیطان و آن قوا و جنود او با انسان اتحاد پیدا می کنند.^۱ لذا خیلی اوقات دیده شده است که انسان وقتی وارد مجلسی می شود حال خوبی دارد، ولی وقتی که از آن مجلس بیرون می آید سنگین است! احساس کرده اید؟ من خودم خیلی موارد را دیده ام که

سنگین شده ام. انسان ولو اینکه صحبت هم نکند، ولی همین قدر که مجلسی باشد که در آن غیبت شود، نفس حضور در آن مجلس موجب می شود که روح شیطان که بر ملکوت آن مجلس حاکم می شود، با ملکوت ما هم متحد شود. مجلس غیبت، مجلس تهمت، مجلس نمّامی و امثال ذلک همه همین طور است. اینکه این قدر دعوت به

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۰۲: «قال الصادق عليه السلام: "وَمَنْ اغْتَابَهُ بِمَا فِيهِ فَهُوَ خَارِجٌ عَنْ وَلايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، دَاخِلٌ فِي وَلايَةِ الشَّيْطَانِ!... مَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا بِمَا لَيْسَ فِيهِ انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ بَيْنَهُمَا، وَ كَانَ الْمُغْتَابُ فِي النَّارِ خَالِدًا فِيهَا، وَ بئْسَ الْمَصِيرُ!"» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "اگر کسی غیبت شخصی را بکند به آنچه (از عیوب و گناهان) در آن شخص است، از ولایت و عنایت خداوند عزّ و جلّ خارج و در ولایت و تحت سرپرستی شیطان وارد شده است!... و هر کس غیبت مؤمنی را نمود به آنچه در آن مؤمن نیست (و به او افترا ببندد) ربط (دینی و ولایی) میان آن دو گسسته می شود و غیبت کننده در آتش مخلّد خواهد گشت! و چه بدعاقبتی است!"» (محقق)

سکوت شده است به خاطر همین مسئله است!

فرمود: ﴿وَأَتَّقُوا فِتْنَةً ۗ لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا

مِنْكُمْ ۗ خَاصَّةً ۗ﴾^۱. مردم خیال می کنند که گناه

فقط آن کاری است که ضرر مادی جدی بر انسان

وارد کند. نه آقا جان! دین اسلام و شرع، دین اکمال

و استکمال نفس است. مسئله این است که هر چیزی

که موجب مانعیّت از این استکمال شود، در شرع

حرام می شود. این مطلب را ما خودمان می فهمیم که

این احساس سنگینی یعنی حرمت! یعنی معنای آن،

معنای حرام است!

چرا اموری مثل شرب خمر حرام است؟! این

خمر یک مایع است! چرا این مایع باید حرام شود؟!

چه اشکالی دارد؟! به خاطر این است که به واسطه این

شرب خمر، ملکوت این خمر با ملکوت شارب

متّحد می شود و به واسطه این اتّحاد، خروج از

انسانیت پیدا می کند و موجب عدم ارتقاء نفس

می شود. هر گناهی که هست، مثل غیبت، تهمت،

^۱ سوره انفال (۸) آیه ۲۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۷۴:

«و بپرهیزید از فتنه و بلا و امتحانی که چون فرا رسد، تنها به کسانی که از

شما ظلم کرده اند نمی رسد (بلکه همه را فرا می گیرد).»

شرب خمر و نمّامی، به خاطر همین مسئله حرام است.^۱ نمّامی یعنی

انسان عیبی را از یک شخص و از یک رفیقش دیده است و به جای اینکه آن عیب را بپوشاند، جای دیگر نقل می کند.^۲

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۳۶۱:

«عن إبراهيم بن عمّار اليماني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **«إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ أَنْمَاتُ الْإِيمَانِ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.»**»
ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه مؤمنی به برادرش تهمتی زند، ایمان از قلبش محو می شود همان گونه که نمک در آب حل و محو می شود.»»
(محقق)

وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۵: ←

^۲ ← «وَرَأَى بَنُ أَبِي فِرَاسٍ فِي كِتَابِهِ قَالَ: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **«لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طَنْبُورٌ أَوْ نَرْدٌ، وَ لَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَ تُرْفَعُ عَنْهُمْ الْبَرَكَةُ.»**»
ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خانه‌ای که در آن خمر یا دف یا طنبور (نوعی تار) یا نرد باشد، ملائکه در آن خانه داخل نمی شوند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمی شود و برکت از آنان برداشته می شود.»»
(محقق)

الأمالی، شیخ صدوق، ص ۶۱۱:

«عن الربيع صاحب المنصور قال... فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **«لَا تَقْبَلُ فِي ذِي رَحِمِكَ وَ أَهْلِ الرَّعَايَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَوْلَ مَنْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ جَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ، فَإِنَّ النَّمَامَ شَاهِدٌ زَوْرٍ وَ شَرِيكٌ إِبْلِيسَ فِي الْإِغْرَاءِ بَيْنَ النَّاسِ.»**»
ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: «در مورد ارحام خود و اهل رعایت از خانواده خود، سخن کسی که خداوند بهشت را بر او حرام نموده و آتش را منزلگاه آخرت او قرار داده است، نپذیر! چراکه سخن چنین گواهی اش ناحق و باطل است و او شریک ابلیس است در فتنه‌انگیزی و ایجاد دشمنی میان مردم!»» (محقق)

رجوع شود به لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۹۲.

انسان به مجرد [وقوع] یک مسئله می‌بیند که حالش تغییر کرد! گاهی اوقات رفقای ما تعریف می‌کردند که حالت مشاهده‌ای داشتند، ولی به محض اینکه در آن مجلس صحبتی شده است، احساس کردند که آن حالت رفت! اینها قضایای واقعی است، اصلاً مشاهدات است و وجدانی است و جای انکار نیست! این مسئله به خاطر همان اتّحاد است.

امام علیه السلام این اتّحاد را با این عبارت بیان می‌کند: «**وَضَعَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى عَضْوِهِ**» یا «**قَعَدَ**» و یا اینکه «آن روح حیاء از بین می‌رود.»^۱

برخی روایات دالّ بر حرمت استعمال آلات

موسیقی

روایت دیگر از فروع الکافی است:

^۱ جهت اطلاع بیشتر درباره تأثیر اتّحاد با ملائکه و شیاطین در تبدّل ملکوت و احوال انسان و رابطه ملائکه و شیاطین با امور پاک یا آلوده و اتّحاد نفس با باطن عمل، رجوع شود به مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۲۰۵؛ معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۳۵؛ عنوان بصری، ج ۵، ص ۱۲۶.

عنه عن علي بن مَعِيذٍ عن الحسن بن علي الخزاز عن علي بن عبد الرحمن عن كليب الصيداوي قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: «ضربُ العيدانِ يُنبئُ النفاقَ في القلبِ كما يُنبئُ الماءُ الخُضرةَ.»^١

دیده‌اید آب وقتی یک جا جمع می‌شود کم‌کم

سبز می‌شود؟! «**الخُضرةُ**» به این حالت می‌گویند!^٢

روایت دیگر، روایت علی بن الحسین

علیهما السلام است:

عنه عن أحمد بن يوسف بن عقيل عن أبيه عن موسى بن حبيب عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: «لا يُفدِسُ اللهُ أُمَّةً فيها برَبْطٌ يُفَعِّغُ و نايَةٌ تُفَجِّعُ.»^٣

روایت دیگر:

عنه عن سليمان بن سماعة عن عبد الله بن القاسم عن سماعة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «لَمَّا ماتَ آدمُ عليه السلامُ و شتمتَ به إبليسُ و قابيلُ فَاجْتَمَعَا في الأَرْضِ فَجَعَلَ إبليسُ و قابيلُ المَعازِفَ و المَلاهيَ شَمَاتَةً بِأدمَ على نبيِّنا و آله و عليه السلام. فَكَلُّ ما كانَ في الأَرْضِ مِن هَذَا الضَّرْبِ الَّذي يَتَلَدَّدُ بِهِ النَّاسُ فَإِنما هو مِن ذَلِكَ.»^٤

چون لابد در آن زمان، حضرت آدم ممانعت

می‌کرد و نمی‌گذاشت که این ملامهی و معازف و

امثال ذلک را در خارج انجام دهند.

^١ وسائل الشیعة، ج ١٧، ص ٣١٣؛ الکافی، ج ٦، ص ٤٣٤. ترجمه:

«کلب صیداوی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نواختن عود (نوعی تار) نفاق را در دل می‌رویانَد آن‌چنان‌که آب سبزه را.» (محقق) لسان العرب، ج ٤، ص ٢٤٤.

^٣ وسائل الشیعة، ج ١٧، ص ٣١٣. الکافی، ج ٦، ص ٤٣٤. ترجمه:

«خداوند پاک و مقدس نمی‌نماید امتی را که در میانشان تار نواخته می‌شود و صدای زنان آوازخوان برپا است.» (محقق)

^٤ وسائل الشیعة، ج ١٧، ص ٣١٣؛ الکافی، ج ٦، ص ٤٣١. ترجمه:

«سماعه از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «پس از وفات حضرت آدم علیه السلام، ابلیس و قابیل در فقدان وی شادمان شدند. آنها با هم در مکانی جمع شدند و برای شماتت و شادمانی از درگذشت آدم علیه السلام، به نواختن آلات موسیقی و ادوات لهو پرداختند. پس هر گونه لهوی در زمین که مردم از آن لذت می‌برند، همانا از همان واقعه است.» (محقق)

روایت دیگر:

عن عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنْهَأَكُمْ عَنِ الزُّفْنِ وَالْمِزْمَارِ وَعَنِ الْكُوبَاتِ وَالْكِبْرَاتِ!»^۱

روایت دیگر:

[عن عِمْرَانَ الرَّعْرَعَانِيِّ] عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَجَاءَ عِنْدَ تِلْكَ النِّعْمَةِ بِمِزْمَارٍ فَقَدْ كَفَرَهَا!» - الْحَدِيثُ^۲.

روایت دیگر:

[عن السِّيَارِيِّ رَفَعَهُ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ السَّفَلَةِ، فَقَالَ]: «مَنْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُ بِالطَّنْبُورِ!»^۳

و امثال این روایات؛ مثل روایت طنبور، نرد، دف و امثال ذلك. إن شاء الله تمام این روایات و دلالت و کیفیتشان خواهد آمد و راجع به خصوصیات فقهی آن بحث خواهیم کرد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۳۲. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شما را باز می دارم از رقصیدن، نی، سازهایی که با دست کوبیده می شوند (مثل تنبک) و طبل ها!"» (محقق)

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۴؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "هر کس که خداوند به او نعمتی دهد سپس نزد آن نعمت مزماری (نی، آلت موسیقی) آورد (بنوازد)، همانا آن نعمت را کفران نموده است!"» (محقق)

^۳ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۴؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۲. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام پرسیدند که سفله و پست چه کسی است؟ حضرت فرمود: "آن کسی است که شراب می نوشد و تار می نوازد!"» (محقق)

روایات دالّ بر حرمت موسیقی (۲)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بحث راجع به روایاتی بود که دربارهٔ حلیّت یا حرمت آلات غناء و آلات لهو و لعب بیان شده است و راجع به کیفیت استفادۀ حرمت که آیا حرمت، مطلقه است یا مقیّد به نوع خاصی از آن است؟ یعنی بحث راجع به این بود که آیا روایات به نحو اطلاق قائل به حرمت استعمال آلات لهو هستند یا مقیّد به استعمال آن در مجالس لهو هستند؟! یعنی مجالسی که: **«يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ»**^۱ است و در آن مجالس غناء وجود دارد.

روایات حرمت استعمال آلات موسیقی به نحو

مطلق

در مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، در «بابُ تحریم استعمال المَلاهی بِجَمیعِ أصنافِها و بیعِها و شراؤها» یک روایت از تفسیر ابوالفتوح رازی است، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم که حضرت در ضمن مسائلی که خدای متعال آن حضرت را امر

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۲.

و نهی کرده است، می فرماید:

[عن أبي أمامة عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» وَآمَرَنِي أَنْ أَمْحُوَ الْمَزَامِيرَ وَالمَعَازِفَ وَالأوتارَ وَالأوتانَ وَأمُورَ الجَاهِلِيَّةِ.» إِلَى أَنْ قَالَ: «إِنَّ آلَاتِ الْمَزَامِيرِ شِرَاؤُهَا وَبَيْعُهَا وَثَمْنُهَا وَالتِّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ.» - الخبر.^۱

این عبارت «**أَمْحُو**» یعنی اصلاً وجود مزماری و

مزامیر را از بین ببرم، نه اینکه آنها را در مجالس غناء

از بین ببرم؛ پس مقید نیست. منتها چون محو

تکوینی معنا ندارد، پس منظور محو تشریحی است،

چون لیس الأمرُ بید رسول الله، بلکه الأمرُ بید

النَّاسِ یصنعون الأوتارَ وَ یصنعون المزامیر.

پیغمبر هم زورش به این علما نمی رسد مگر اینکه

بخواهد با ولایت تکوینی خودش محو کند!

«مزامیر» به همین آلاتی می گویند که بزرگ است

و از خَشَبِ درست می کنند، از قَصَبِ و از آهن هم

درست می کنند یا مخلوطی از آهن و... است.^۲

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۸۱:

«أبو أمامة روایت کرد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "خدای مرا بفرستاد تا هدی و رحمت عالمیان باشم، و مرا فرمود تا مزامیر (نی‌ها) و معازف (آلات موسیقی) و اوتار (نوعی تار) و بتان را محق (محو) کنم و کارهای جاهلیت را.... آلات مزامیر (نی‌ها) را فروختن و خریدن و بها و آموختن آن و تجارت کردن به آن حرام باشد."»

^۲ لغت‌نامه دهخدا: «مزامیر: جمع مزماری. مزماری: در موسیقی هر آلت بادی چوبی را به عربی مزماری و به فارسی نای خوانده‌اند.»

«معارف» جمع معزَف است، یعنی آلت

موسیقی. به جمیع آلات موسیقی معازف می‌گویند.

معارف عبارت است از گیتار و طنبور و سنتور، و در

اصطلاح به همهٔ اینها معازف و اوتار می‌گویند.^۱

بعد در این روایت ابوالفتوح از رسول خدا **بنحو**

الإطلاق نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید:

إِنَّ آلَاتِ الْمَزَامِيرِ شِرَائِهَا وَبَيْعُهَا وَالتَّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ.

روایت دیگری را مرحوم حاجی نوری در

مستدرک الوسائل از جعفریات نقل می‌فرماید:

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «معارف: نواختنی‌ها چون عود و طنبور. معازیف: نویسندگان ایرانی و عرب سازهایی را که دارای سیم‌های باز (اوتار مطلقه) بوده تحت عنوان معازیف ذکر می‌کرده‌اند، ولی در طیّ زمان، این کلمه معنی وسیع‌تری به خود گرفت و به کلیهٔ سازهای زهی و حتی در بعضی موارد به سازهای بادی هم اطلاق می‌شده است.»

الجَعْفَرِيَّاتُ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ
عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الزَّمْرِ وَالْمِزْمَارِ وَالْكُوبَاتِ وَالْكَيْبَاتِ.»^۱

البته اینجا به جای «کُیوبات»، کُنارات هم نوشته

شده است که یکی از آلات موسیقی است.^۲ «مزمار»

و «کوب» آلتی است که می زدند. در اینجا اینها به نحو

اطلاق بیان شده است.

روایتی دیگر:

و بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «تَقَوْمُ السَّاعَةِ عَلَى قَوْمٍ يَشْهَدُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ
يُسْتَشْهَدُوا وَ عَلَى الَّذِينَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا قَوْمِ لُوطٍ وَ عَلَى قَوْمٍ يَضْرِبُونَ بِالذُّفُوفِ وَ
الْمَعَارِفِ.»^۳

این هم روایت دیگری است که کیفیت ضرب در

اینجا لحاظ نشده است و به نحو اطلاق بیان شده

است.

روایت دیگر:

و بِإِسْنَادِهِ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۵؛ الجعفریات، ص ۱۵۸. ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: "رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من ائمت را از نواختن زمر (از خانواده
نی)، مزامیر (نی‌ها)، کوبات (تنبک‌ها) و کیوبات* باز می دارم."
*ظاهراً تصحیف کبرات است، یعنی طبل‌ها. رجوع شود به روایت کافی،
ج ۲، ص ۴۳۲. (محقق)

^۲ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۵۲، ترجمه: «گروهی می گویند "کِنَارَة" همان
عود و چنگ است.» (محقق)

^۳ الجعفریات، ص ۱۴۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶. ترجمه:
«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "قیامت برپا می شود بر قومی که بدون آنکه
آنان را به شهادت بخوانند شهادت می دهند، و بر قومی که عمل قوم لوط
انجام می دهند، و قومی که با دف و تار می نوازند."» (محقق)

أبي طالبٍ عليه السلام: «أَنَّهُ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَسْرًا بَرَبَطًا فَأَبْطَلَهُ»^۱ شخصی

نزد حضرت شکایت کرد که شخص دیگری بربط او را شکسته است که حضرت این مرافعه را باطل کردند.»

یعنی حضرت این دعوا را بلا دعوا فرض

نموده‌اند و گفتند: «رهایش کنید! خوب کرد که

شکست!»^۲ آن شخص نگفت که این آلت موسیقی

برای استفاده شخصی من است و می‌خواهم آن را

برای مجالس غیر لهو و غیر غناء به کار ببرم! این

روایت هم به نحو مطلق است.

ایشان از اصل زید نرسی روایتی را از حضرت

أبي عبدالله نقل می‌فرماید:

زَيْدُ النَّرْسِيُّ فِي أَصْلِهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ: «... أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَفِي

شُغْلٍ عَنِ ذَلِكَ شَغْلُهُ طَلَبُ الْآخِرَةِ عَنِ الْمَلَاهِي، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عَنِ جَمِيعِ ذَلِكَ لَفِي شُغْلٍ. مَا لَهُ وَ لِلْمَلَاهِي؟! فَإِنَّ الْمَلَاهِي تَوْرَثَ قِسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ تَوْرَثَ النِّفَاقَ. وَ أَمَّا ضَرْبُكَ بِالصَّوَالِحِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَكَ يَرْكُضُ وَ الْمَلَائِكَةُ تَنْفُرُ عَنْكَ، وَ إِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ لَمْ تُؤْجِرْ، وَ مَنْ عَثَرَ بِهِ دَابَّتُهُ فَمَاتَ دَخَلَ النَّارَ.»^۳

^۱ خ: كَسَرَ.

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶؛ الجعفریات، ص ۱۵۸.

^۳ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۲۵:

«عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: «مَنْ كَسَرَ بَرَبَطًا أَوْ لُعْبَةً مِنَ اللَّعْبِ أَوْ بَعْضَ الْمَلَاهِي أَوْ خَرَقَ زِقًّا مُسَكِّرًا أَوْ خَمْرًا فَقَدْ أَحْسَنَ وَ لَا عُرْمَ عَلَيْهِ.»» ترجمه:

«امام باقر علیه السلام: "هر کس بربط (نوعی تار) یا یکی از وسایل بازی یا برخی از وسایل لهو را بشکند یا مشکِ حاوی مُسکر یا خمر را سوراخ کند، به تحقیق کار پسندیده‌ای انجام داده است و چیزی بدهکار نیست!"» (محقق)^۴ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "... همانا مؤمن از این امور روی گردان است و طلب آخرت او را از ملاحی روی گردان کرده است. مؤمن از همه این لهو و لعبها روی گردان است. او را چه کار با این امور لهوی؟! چراکه اینها باعث قساوت قلب و نفاق می‌شود. اما اگر بر سنج و طبل بکوبی و موسیقی بنوازی پس شیطان با تو پا بر زمین می‌کوبد (یا اینکه با چوگان بازی

«صوالج» از آلات لهو است و بعضی هم در اینجا

گفته‌اند که طبل است.

کنی پس بدان که شیطان است که با تو می‌دود) و ملائکه از تو می‌گریزند، و اگر تو را گزندى رسد تو را اجری نیست، و اگر کسی مرکبش از این حالت به هیجان بیاید و او را بر زمین بزند (یا اینکه پای مرکبش بلغزد و بیفتد) و بمیرد داخل در آتش می‌شود.» (محقق)

«کسی که دابّه او از این حالت به هیجان بیاید و او را زمین بزند و یا مقتول کند، در آتش داخل می‌شود.»

معنا این است که اگر در این حال بمیرد، داخل

در آتش می‌شود. گاهی اتفاق می‌افتد که حیوانات رم

می‌کنند و برای شخص مشکلی به وجود می‌آورند.

روایت دیگر از دعائم الإسلام است که

می‌فرماید:

عن رسول الله أنّه قال: «أنهى أمتي عن الزّفن و المِزمار و عن الكوبّة و الكِنارات.»^۱

«زفن» در اینجا به معنای رقص است و مشخص

است که باید این رقص در وضعیت مُریب باشد.

روایت دیگری را هم از دعائم الإسلام نقل

می‌کند:

و عن عليّ عليه السلام «أنه رفع إليه رجلٌ كسرَ بربطاً فأبطله و لم يوجب على الرجل شيئاً.»^۲

«مردی اقامه دعوا کرد که شخصی بربطش را شکسته است، حضرت مراغه را باطل کردند و راجع به او حکم به [خسارتی] نکردند.»

این هم یکی دیگر از آن روایات دال بر حرمت

به نحو مطلق است.

روایت دیگر:

عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه قال: «من ضرب في بيته بربطاً أربعين صباحاً سخط الله عليه شيطاناً لا يُبقي عضواً منه إلا قعد عليه، فإذا كان ذلك نزع منه الحياء فلم يُبال بما قال و لا ما قيل له.»^۳

^۱ همان، ص ۲۱۷؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۷. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "من اتمم را از رقص و مزمار (نی) و کوبه (تنبک) و کنارات (ابزار موسیقی مثل عود و چنگ) بازمی‌دارم."» (محقق)

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۷؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۷.

^۳ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۷؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۸.

روایت دیگر از امام صادق علیه السلام:

أَنَّهُ قَالَ مَرَّ بِي أَبِي وَ أَنَا غُلَامٌ صَغِيرٌ وَ قَدْ وَقَفْتُ عَلَى زَمَارَيْنِ وَ طَبَالَيْنِ وَ لَعَابَيْنِ
أَسْتَمِعُ، فَأَخَذَ بِيَدِي فَقَالَ: «مَرَّ، لَعَلَّكَ مِمَّنْ شِمَّتْ بِأَدَمَ!» فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا أَبَهْ؟!
قَالَ: «هَذَا الَّذِي تَرَى كُلَّهُ مِنَ اللَّهْوِ وَ الْغِنَاءِ إِنَّمَا صَنَعَهُ إِبْلِيسُ شِمَاتَةً بِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حِينَ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ.»^۱

در فقه الرضا روایتی دارد:

أَنَّهُ مَنْ لَقِيَ فِي بَيْتِهِ طُنْبُورًا أَوْ عَوْدًا أَوْ شَيْئًا مِنَ الْمَلَاهِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ وَ الشَّطْرَنْجِ
وَ أَشْبَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبِ اللَّهِ! فَإِنْ مَاتَ فِي أَرْبَعِينَ، مَاتَ فَاجِرًا فَاسِقًا
مَأْوَاهُ النَّارُ وَ بِنَسِ الْمَصِيرِ.^۲

شما در این روایات هیچ تقییدی نسبت به نوع و

کیفیت مجلس مشاهده نمی‌کنید. اینکه اطلاق

ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: ”هر کس چهل روز در خانه با بربط (از انواع تار) بنوازد، خداوند شیطانی را بر او مسلط می‌کند که هیچ عضوی از اعضای آن شخص را رها نمی‌کند إلا اینکه بر آن قرار می‌گیرد، و چون چنین شود خداوند حیاء را از او برمی‌کند و دیگر باکی ندارد که چه می‌گوید یا به او چه می‌گویند!“» (محقق)

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۷. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۹. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی کودکی خردسال بودم، یک روز در کنار نوازندگان و طبل‌نوازان و اهل لهو و لعب ایستاده بودم و به آنان گوش می‌دادم. در این حال پدرم از آنجا می‌گذشت، دستم را گرفت و فرمود: ”برو! نکند تو از کسانی باشی که از وضعیت حضرت آدم خوشحال شدند!“ به پدرم عرض کردم: پدر جان، چگونه؟ پدرم فرمود: ”همه این لهو و لعب و غناء را که می‌بینی، همانا شیطان از خوشحالی اینکه آدم از بهشت بیرون شد، ساخت.“» (محقق)

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸. فقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۸۲. ترجمه:

«امام رضا علیه السلام فرمود: ”هر کس چهل روز در خانه‌اش طنبور یا عود (هر دو از انواع تار) یا چیزی از آلات لهو و آلات موسیقی و شطرنج و مانند آن داشته باشد، همانا به خشم الهی روی آورده است. پس اگر در این چهل روز بمیرد، فاجر و فاسق مرده است و جایگاهش در آتش است و چه بدعاقبتی است!“» (محقق)

ملاهی شده است برای این است که نفسِ این ضرب،

ملهی

است؛ یعنی نفس ضرب طنبور، لهو است و جزء
ملاهی است. مجلس هم مجلسی نیست که زنان در
آن باشند یا در آن شرب خمر انجام شود، بلکه آنها
زمارین و طبّالین بودند که از مزار و طبل استفاده
می‌کردند. مسئله ساده است.

قطب راوندی در لب اللّباب دارد:

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الذَّفَّ وَالكُوبَةَ وَالمَزَامِيرَ
وَ مَا يُلْعَبُ بِهِ»^۱

یعنی حرمت به‌نحو اطلاق است و هیچ تقییدی
در آن نیست.

روایت دیگر:

و عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «نُهِنَا عَنْ صَوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ فَاجِرَيْنِ: صَوْتِ
عِنْدَ الْمُصِيبَةِ مَعَ خَمَشِ الْوُجُوهِ وَ شِقِّ الْجُيُوبِ، وَ صَوْتِ عِنْدَ النِّعْمَةِ بِاللَّهُوِ وَ اللَّعْبِ
بِالمَزَامِيرِ وَ إِنَّهُمَا مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ.»^۲

روایات استثناء دف در برخی موارد از حرمت

استعمال آلات موسیقی

روایت دیگر از عوالی اللّالی است:

عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّهُ نَهَى عَنِ الضَّرْبِ بِالدَّفِّ وَ الرِّقْصِ وَ

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸. ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «همانا خداوند دفّ و کوبه (تنبک) و مزامیر (نی‌ها) و آنچه بدان لهو و لعب می‌شود حرام کرده است.»» (محقق)

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸. ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ما از دو صدای احمقانه و تباه‌کننده نهی شده‌ایم: یکی صدایی است که هنگام مصیبت با خراشیدن چهره و دریدن گریبان همراه است و دیگری صدایی که هنگام نعمت، همراه با لهو و لعب و با آلات موسیقی باشد. این دو صوت، نوای شیطان است.»» (محقق)

عن اللَّعِبِ كُلِّهِ و عن حُضُورِهِ و عن الإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ، و لم يَجْزِ ضَرْبَ الدَّفِّ إِلَّا فِي
الإِمْلَاقِ و الدُّخُولِ بِشَرَطِ أَنْ يَكُونَ فِي البِكْرِ، و لَا يَدْخُلُ الرِّجَالُ عَلَيَّهِنَّ»^۱

دف یعنی دایره، نه اینکه از طبل و امثال ذلك

استفاده شود.

ظاهراً فقط در دو جا مسئله دف استثنا شده است:

یکی در عروسی است و یکی هم در ولیمه‌ای که
برای منزل می‌دهند.

در خبر است که در شب عروسی حضرت زهرا

که زن‌ها می‌خواندند، دف هم بوده است.^۲ همین

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۰.
ترجمه:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: "حضرت از
دف زدن و رقصیدن و همه انواع لهو و لعب و حضور یافتن نزد آن و
گوش فرا دادن بدان نهی فرمود و اجازه نداد دف زدن را مگر در عقد و زفاف
(عروسی) به شرط آنکه آن زن، باکره باشد و اینکه مردان بر آنان وارد
نشوند."» (محقق)

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۱:
«أَمَرَ النَّبِيُّ بِطَبْقِ بُسْرِ و أَمَرَ بِنَهْيِهِ، و دَخَلَ حُجْرَةَ النِّسَاءِ و أَمَرَ بِضَرْبِ
الدَّفِّ.» ترجمه:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرمود تا طبقی از خرماي بُسر
(خرمای نارس که تازه رنگش زرد شده است) آورند و اینکه همگان
بخورند، سپس در حجره زنان داخل شد و فرمودند که دف بزنند.» (محقق)
کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۳۵۹:

«فَأَمَرَهُنَّ (أَي رَسُولَ اللَّهِ أَزْوَاجَهُ) أَنْ يُدْفِنَنَّ لِفَاطِمَةَ، فَضَرَبْنَ بِالدُّفُوفِ.»
ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنان خود فرمودند که برای
حضرت فاطمه سلام الله علیها دف بزنند، پس آنها نیز شروع به دف زدن
کردند.»

دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۶:

«و عن جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي بَنَى
فِيهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفَاطِمَةَ، سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ

یا اینکه وقتی حضرت وارد قبا شدند مستقبلینی که در قبا از پیغمبر استقبال می کردند - البته هنوز اسلام نیامده بود - با دف بودند و می زدند و می رقصیدند.^۱

البته ما نمی توانیم این نقل را دلیل قرار دهیم، چون هنوز احکام اسلام بیان نشده بود. پیغمبر هم می گویند: حالا فعلاً صبر می کنیم تا بعد کم کم،

آن سنت در ازدواج به این صورت جاری شد. (محقق)

الجغریات، ص ۱۱۰:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: **فَرَقُ بَيْنِ النِّكَاحِ وَ السِّفَاحِ ضَرْبُ الدَّفِّ.**» ترجمه:

«فرق بین ازدواج و بین زنا و فجور، دف زدن می باشد.» (محقق)

سنن ابن ماجه، ج ۳، ص ۳۳۸:

«عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ قَالَ: **«أَعْلِنُوا هَذَا النِّكَاحَ وَ اضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالْغَرْبَالِ (يعنى الدَّف).**»» ترجمه:

«این ازدواج را اعلان و آشکار کنید و برای آن دف بزنید!» (محقق)

هم چنین بسیاری از کتب اهل سنت این روایت را نقل کرده اند.

^۱ ربيع الأبرار، زمخشری، ج ۳، ص ۱۲۰:

«لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِي هِجْرَتِهِ ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ، اسْتَقْبَلَهُ الْجَوَارِي يَضْرِبُونَ بِالْذَفِّوفِ وَ يُغْنِينَ: **طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ * وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعٍ**»

ترجمه: «هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآله وَسَلَّمَ در هجرتش به مدینه، به محل ثنیة الوداع رسید، زنان دف زنان به استقبال آن حضرت آمده و می خواندند: ماه از محلّ ثنیّه (محلّ خداحافظی) بر ما طلوع کرد و تا مادامی که شخصی خدا را می خواند، شکر بر ما واجب شده است.»

پس از آن - همان طور که در برخی تواریخ آمده است - حضرت در قبا نزول فرمودند. (محقق)

هم چنین رجوع شود به البداية و النهاية، ج ۳، ص ۱۹۷؛ دلائل النبوة، ج ۲، ص ۵۰۶؛ المبسوط، شیخ طوسی، ج ۸، ص ۲۲۶.

شویّه شوئیّه احکام را بیان کنیم!

بله، در روایات اهل سنت - که در آنها خیلی چیزهای کذایی هست - دارد که پیامبر - نعوذبالله - عایشه را [برای دیدن برخی امور لهو و لعب] بر پشت خود سوار کردند!^۱ یا اینکه می گویند: پیغمبر عایشه را بغل می کرد و دور حیاط می چرخید! ما خودمان خجالت می کشیم که این کارها را بکنیم، آن وقت پیغمبر از این کارها بکند؟!^۲

^۱ صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۲۸:

«قَالَتْ: وَ كَانَ يَوْمَ عِيدِ يَلْعَبُ السُّودَانُ بِالْدَّرَقِ وَ الْحِرَابِ، فَأَمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، وَ إِذَا قَالَ: «تَسْتَهِينَن تَنْظُرِينَ؟» فَقَالَتْ: نَعَمْ! فَأَقَامَنِي وَ رَاءَهُ، خَدَى عَلَى خَدِّهِ، وَ يَقُولُ: «دُونَكُمْ بَنِي أَرْفَدَةَ!» حَتَّى إِذَا مَلَّتْ، قَالَ: «حَسْبُكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: «فَاذْهَبِي!»» ترجمه:

«عایشه می گوید: در روز عیدی که سیاهپوستان با نیزه و سپر بازی می کردند، یا من از ایشان پرسیدم یا آن حضرت به من فرمود: "دوست داری به بازی آنان بنگری؟" گفتم: بله. پس رسول خدا ←

^۲ ← صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، مرا پشت خود گرفت به صورتی که گونه های من به گونه های ایشان تماس داشت و در این حال می فرمود: "بازی کنید ای بنی ارفده!" تا آنکه از دیدن آن خسته شدم. فرمود: "بس است؟" گفتم: آری. فرمود: "پس برو!"»

در روایات اهل سنت این محتوای موهن با تعابیر و رفتارهای مختلف نقل شده است و در برخی روایات آمده است: «فَيَقُومُ مِنْ أَجْلِ قَائِمًا حَتَّى كُنْتُ أَكُونُ أَنَا أَنْصَرِفُ؛ حضرت برای من ایستاد که نگاه کنم تا وقتی که خودم منصرف شدم.» رجوع شود به السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۳۰۷؛ ج ۱۰، ص ۳۷۹؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۲. البته لازم به ذکر است که در اهل سنت هم روایات دال بر حرمت موسیقی وجود دارد؛ از جمله مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۵۷:

«عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي رَحْمَةً وَ هَدَى لِلْعَالَمِينَ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمْحَقَ الْمَزَامِيرَ وَ الْكُفَّارَاتِ (يَعْنِي

روایات دیگری در حرمت استعمال آلات

موسیقی

روایت دیگر:

و عنه [عوالی اللئالی]: و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دِفٌّ أَوْ طَنْبُورٌ أَوْ نَرْدٌ، وَ لَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تَرْتَفَعُ عَنْهُمْ الْبَرَكَاتُ.»^۱

روایت دیگر، همین روایتی است که ابتدای بحث

بیان کردم:

الشيخ أبو الفتح في تفسيره، عن أبي أمانة عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمْحُو الْمَزَامِيرَ وَ الْمَعَارِفَ وَ الْأُوتَارَ وَ الْأَوْثَانَ وَ أُمُورَ الْجَاهِلِيَّةِ» إِلَى أَنْ قَالَ: «إِنَّ آلَاتِ الْمَزَامِيرِ شِرَاؤُهَا وَ بَيْعُهَا وَ تَمْنُهَا وَ التِّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ.» - الْخَبَرُ.^۲

روایت دیگری هم داریم که با این روایت تطبیق

می کند:

روز اول عید نوروز بود و منصور دوانقی به مدینه آمده بود و مجلسی ترتیب داده بود. همه افراد در آن مجلس رفتند، ولی موسی بن جعفر علیهما السلام در آن مجلس نرفتند. منصور به دنبال موسی بن جعفر فرستاد که چرا نیامدی؟ و حضرت به آن مجلس رفتند. منصور گفت: شما چرا نزد ما نیامدید؟ حضرت فرمودند:

البرابط و المعازف و الأوثان التي كانت تُعبد في الجاهلية).»

تذكرة الفقهاء، علامه حلی، ج ۲، ص ۵۸۱:

«[قال بعد ذكر أمثال هذه الأخبار:] و نحن نُجِلُّ مَنْصِبَ النَّبِوةِ عَنْ ذَلِكَ وَ نَرْفَعُهُ عَنْهُ، وَ حَاشَاهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ مِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي يَنْسَبُونَهَا إِلَيْهِ مِمَّا يَوْجِبُ نَقْصَ الْمُرُوءَةِ وَ سَقُوطَ الْمَحَلِّ مِنَ الْقُلُوبِ.» ترجمه:

«[علامه حلی - رحمه الله - بعد از ذکر أمثال این نقلها می فرماید:] و ما منصب نبوت را منزّه و برتر از این گونه امور می دانیم. حاشا که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این افعالی را که به ایشان نسبت می دهند انجام داده باشد؛ افعالی که موجب نقص مروّت گردیده و باعث سقوط جایگاه آن حضرت در دل های مردم می شود.» (محقق)

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۱. ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "خانه ای که در آن خمر یا دفّ یا طنبور یا نرد باشد ملائکه داخل آن خانه نمی شوند و دعای اهل آن مستجاب نمی شود و برکت از آنان برداشته می شود.» (محقق)

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۸۱.

یعنی در آن سنت و امور جاهلی است.

روایت دیگر روایت جامع الأخبار است:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يُحْشَرُ صَاحِبُ الطُّنْبُورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ أَسْوَدُ الْوَجْهِ وَبَيْدُهُ طُنْبُورٌ مِنْ نَارٍ وَفَوْقَ رَأْسِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِقْمَعَةٌ يَضْرِبُونَ رَأْسَهُ وَوَجْهَهُ! وَيُحْشَرُ صَاحِبُ الْغِنَاءِ مِنْ قَبْرِهِ أَعْمَى وَأَخْرَسَ وَ أَبْكَمًا! وَيُحْشَرُ الزَّانِي مِثْلَ ذَلِكَ وَ صَاحِبُ الْمِزْمَارِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ صَاحِبُ الدَّقِّ مِثْلَ ذَلِكَ!»^۲

چه بر سر این فرد می آید؟! کار خیلی سخت

شد!

«مِقْمَعَةٌ» به این گرزهایی می گویند که سرش یک

چوب یا آهنی است و رأسش مثل گره می ماند.^۳ به

قول عربها می گفتند: «واحد يموت»^۴ یعنی یکی

بزنی می میرد! این تعبیر در عراق مرسوم و متعارف

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۳۱۸. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۳۰:

«امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: "این عید (نوروز) از آداب و رسوم پارسیان است، درحالی که اسلام آن را محو و نابود ساخته است، و ما به خدا پناه می بریم از اینکه آنچه اسلام از بین برده است دوباره زنده گردانیم!"»

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹؛ جامع الأخبار، ص ۱۵۴. ترجمه: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "صاحب طنبور (نوعی تار) در روز قیامت با چهره‌ای سیاه محشور می شود و طنبوری آتشین در دست دارد و هفتاد هزار ملک با گرزهای آتشین بر سر و صورت او می کوبند! و آوازه خوان از قبرش کور و لال و کر محشور می گردد! و زناکار و صاحب مزمار (نی) و دف نیز این گونه محشور می گردند!"» (محقق)

^۳ لسان العرب، ج ۸، ص ۲۹۶؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۸۳.

^۴ لغت نامه دهخدا: «واحد يموت: مرکب از "واحد" به معنی یک + "يموت" فعل مضارع از موت؛ اصطلاحاً به معنای چوب دستی که سر آن به آهن یا قیر در گرفته شده باشد؛ شش پر.»

است. این وسیله‌ای است که دزدها استفاده می‌کنند و تقریباً به معنای همان گرز است. جناب فردوسی در اشعارشان از گرز خیلی استفاده می‌کنند!

اینها کلّ روایاتی بود که صاحب مستدرک الوسائل در اینجا نقل کرده‌اند، به‌اضافه روایاتی که ما از وسائل الشیعة راجع به حرمت استعمال آلات موسیقی خواندیم. در تمام این روایات نفس استعمال آلات موسیقی و آلات لهو و لعب، حرام است و حرمت بر خود نفس استعمال، تعلق گرفته است.

قاعده صحت معامله امور دارای منفعت محرّم غالب با قصد منفعت محلّ

حالا در اینجا بحثی مطرح است که ان شاء الله در بیان نقل اقوال، این بحث را به‌طور مشروح بیان خواهیم کرد. در ابتدای مطلب، همان‌طور که مرحوم شیخ هم در مکاسب مُحرّمه در ابواب «يَحْرُمُ مَا تَكْتَسِبُ بِهِ» ذکر کرده‌اند،^۱ این مسئله مطرح است که چنانچه موضوعی هم جنبه حلّیت داشته باشد و هم

^۱ کتاب المكاسب، شیخ انصاری، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

جنبه حرمت، غلبه هر کدام از این دو، موجب حلیت
و موجب حرمت آن امر خواهد بود.

فرض کنید اگر شخصی عبد یا اُمه‌ای بخرد که

زیادی قیمت آن اُمه به خاطر

مغنیه بودن او باشد و آن شخص این امه را به همین خاطر می‌خرد، این معامله حرام است. اما یک وقت اصلاً قصد این شخص از خرید این امه به خاطر مغنیه بودن او نیست، بلکه از این امه خوشش آمده است و اگر قیمت آن ده مقابل هم باشد باز آن را می‌خرد! این معامله اشکالی ندارد؛ به جهت اینکه خرید و فروش امه فی حدّ نفسه مباح است، إلاّ اینکه به واسطه طواری^۱ امور خارجی ممکن است حرام شود که می‌فرماید: **«ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ سُحْتٌ»**^۲ و در یک جا داریم: **«ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ الْمُغْنِيَةِ سُحْتٌ»**^۳ که به خاطر آن امر خارجی، این خرید حرام می‌شود، اما نفس شراء و خرید مغنیه بما هی مرأة و بما هی أمة اشکالی ندارد.

لذا می‌بینیم که بین جنبه مغنیه با جنبه امه در اینجا فرق گذاشته شده است، یعنی نفس آن امه

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «طواری: ج طارئة، به معنی داهیه، حادثه، مصیبت.»

^۲ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۴۴. ترجمه:

«بهای زن آوازه خوان حرام است.» (محقق)

^۳ قرب الإسناد، ص ۳۰۵. ترجمه:

«حضرت امام موسی کاظم علیه السلام: بهای سگ و زن آوازه خوان حرام است.» (محقق)

بما هی هی بلامانع است؛ اما همین اُمه اگر بخواهد
 مغنیّه بشود حرام می شود، یعنی این بیع و شراء به
 لحاظ وصف مغنیّه انجام می شود، نه به لحاظ وصف
 اُمه بودن و عبد بودن؛ چون در روایت می گوید:
«ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ» نمی گوید: **ثَمَنُ الْأُمَةِ!** یعنی اگر
 بگوید: **ثَمَنُ الْأُمَةِ إِذَا كَانَ مُغْنِيَةً حَرَامٌ وَإِذَا لَمْ يَكُنْ**
مُغْنِيَةً لَيْسَ حَرَامًا، آن وقت موضوع برای حکم از
 اول روی «مغنیّه به وصف مغنیّه» رفته است.

یا در آن روایت داریم:

امام رضا علیه السلام از جایی عبور می کنند و می بینند که زنی دو کنیز دارد، به
 آن زن می گویند: «کنیزها را می فروشی؟» آن زن فروشنده می گوید: «وَلَكِنْ
 لَا يَشْتَرِيهِمَا مِثْلُكَ!»^۱

حضرت در اینجا ناظر به عنوان «غناء» صحبت

نکرده اند و طلب حضرت به

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۴۷۸. هم چنین رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۱۳۴.

وصف غناء نیست، بلکه به وصف آدم و زن است، یعنی حضرت دو تا «زن» می‌خواست. به عبارت دیگر حضرت به لحاظ أمه بودن، طلب شراء از آن شخص کرده است؛ یعنی به لحاظ اینکه این أمه است و می‌خواهد یک أمه بخرد، طلب شراء کرده است، چون خریدن أمه در آن وقت رسم بوده است. اما آن زن فروشنده چون متوجه جنبه غناء بود، می‌گوید: «و لَكِنْ لَا يَشْتَرِيهِمَا مِثْلُكَ!» چون جنبه غناء مورد نظر او بوده است.

در این روایاتی که دارد: «ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ سُحْتٌ» و امثال ذلک، حکم حرمت به لحاظ وصف عنوانی است، یعنی وصف غناء موجب شده است که شراء آن حرام شود؛ و إلاً أمه بودن فی حدّ نفسه اشکالی ندارد.

حالا اگر این مغنیه توبه کند و جنبه مغنیه بودن از او برداشته شود دیگر اشکال ندارد، چون جنبه مغنیه بودن به لحاظ این وصفی است که بروز و ظهور دارد. اینکه می‌گویند: «فلانی خواننده است!» و در میان عرب‌ها می‌گویند: «مغنیةٌ کذا!» به زنی که صدایش خوب باشد و در خانه بخواند که

نمی‌گویند؛ بلکه مغنیه آن کسی است که او را می‌آورند و در تلویزیون نشان می‌دهند و پنجاه هزار نفر هم پول و دلار می‌دهند و می‌روند و می‌نشینند و آن مغنیه هم برای آنها می‌خواند. یعنی مقام ابراز و اظهار است که این وصف عنوانی را بر او حمل می‌کند و اتصافش به مقام اظهار است! حالا اگر همین فرد که خیلی هم صدایش زیبا است، هیچ وقت در ملاحی و در مجالس شرکت نکند دیگر به او «مغنیه» نمی‌گویند، بلکه فقط می‌گویند: «صدایش خوب است!» لذا جنبه مغنیه بودن به خاطر مقام ابراز و اظهار است.

حالا چون ممکن است دو نحوه در مورد مغنیه لحاظ شود؛ یا اینکه صوت مغنیه ممکن است جنبه حلّیت و جنبه حرمت داشته باشد و یا اینکه شراء بعضی از این مغنیه‌ها جنبه حلّیت و بعضی دیگر جنبه حرمت داشته باشد؛ لذا می‌بینیم امام علیه السلام آن مورد حلّیت را استثنا می‌کند: **«التی**

يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ حَرَامٌ»^۱ و یا

^۱ همان، ج ۵، ص ۱۱۹.

«الَّتِي تَزُفُّ الْعَرَائِسَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، لَيْسَتْ

بِالَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ.»^۱ یعنی معلوم می‌شود

که خودش فی حدّ نفسه اشکال ندارد، منتها به لحاظ ضمّ ضمائم ایراد پیدا می‌کند؛ پس اگر به خاطر مجالس عروسی باشد حلّیت دارد و اگر به خاطر مجالس غیر عروسی و **يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ** باشد حرمت دارد.

عدم انطباق قاعده مزبور با مبحث استعمال آلات

موسیقی

اما در مورد ما نحنُ فيه که درباره استعمال آلات موسیقی است اصلاً چنین تقسیمی وجود ندارد؛ یعنی هیچ کدام از روایاتی که تا الآن آوردیم چنین تقسیمی نکرده است که استعمال آلات در مجالس لهو حرام است و در غیر مجالس لهو اشکالی ندارد. آیا یک روایت دیده‌اید؟! هم روایاتی که از وسائل آوردیم و هم روایاتی که از مستدرک بیان شد، تمام اینها به نحو اطلاق بود: «**صاحب الطَّنْبُورِ كَذَا**»^۲،

^۱ همان، ص ۱۲۰.

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹.

«مَنْ ضُرِبَ فِي بَيْتِهِ بِرَبْطٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا كَذَا»،^۱ «إِنَّ

اللَّهِ... أَمَرَنِي أَنْ أَمْحُوَ الْمَزَامِيرَ وَالْمَعَارِفَ؛^۲ اصلاً

اینها را محو کنم!» و «نُهِنَا عَنْ... اللَّعْبِ

بِالْمَزَامِيرِ.»^۳ در این روایات اصلاً این مطلب وجود

ندارد که «المعارف التي يدخل عليه الرجال به

بأس» یا «المعارف التي لا يدخل عليه الرجال

ليس به بأس» یا «المعارف في العرس ليس به

بأس!»

تبیین اجمالی سبب استثناء دف زدن در مجالس

عروسی

بنابراین آنچه در اینجا وجود دارد فقط مسئلهٔ دف

است که آن هم اختصاص به مجلس عروسی دارد،

نه هرجایی! لذا در دف هم جنبهٔ لعن آمده است؛^۴

فقط امام علیه السلام در مجلس عروسی^۵ و

همین طور مجلس ولیمه به طوری که زن‌ها «لا يدخل

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳.

^۲ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۸۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹.

^۳ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

^۴ همان، ص ۲۱۸ و ۲۱۹؛ عوالی اللّثالی، ج ۱، ص ۲۶۰ و ۲۶۱. هم چنین رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۱۷۴.

^۵ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۵۱.

الرِّجَالُ عَلَيْهِنَّ^۱ باشند تخفیفی داده است که

دف بزنند تا خیلی به آنها فشار نیاید و طوری
عقدۀشان را خالی کنند! بگذار این دف را بزنند!

اینکه داریم: **«و لا يَدْخُلُ الرِّجَالُ عَلَيْهِنَّ»** یعنی

مسئله جواز دف اصلاً برای زن‌ها است و این سبک
قضیه اصلاً به حالت و روحیه آنها تمایل دارد و
حالت آنها قدری رو به اشتغال به این امور است.
شما این را احساس نکرده‌اید؟ همین‌طور است
دیگر! و زن‌ها به همین امور تمایل دارند! حالا اگر
مردی بخواهد خودش را به این وضعیت در بیاورد،
برای او قبیح است؛ ولی به قول معروف اصلاً زن‌ها
به طرف این امور سُر می‌خورند و طبع اولی آنها
این‌طور است.^۲

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۰.

^۲ مرحوم آقا (علامه طهرانی) این قضیه را چند مرتبه گفتند:

«حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خدا زن می‌خواست و می‌گفت: "خدایا، به
ما زنی بده که عیب و نقصی نداشته باشد، بساز باشد، اخلاق حمیده داشته
باشد و...!" بالأخره خدا ساره را به او داد. مقداری مشغول زندگی شدند؛
اولش ماه عسل بود و زندگی شیرین و حلو بود و عیش حلوه بود. بعد مقدار
کمی گذشت، کم‌کم از عسل تبدیل به شیره و دبس شد. بعد مقداری که
گذشت تبدیل به لیموی حامض شد! گفت: "خدایا، من از تو زنی خواستم
که با این شرایط باشد!" خدا گفت: "من در تمام خلقم گشتم و بهتر از این
زن پیدا نکردم! این دیگر از همه آنها بهتر است!"»

و در روایت دارد: **«مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضَّلَعِ الْمُعْوَجِ؛ إِنْ أَقْمَتَهُ كَسَرْتَهُ وَ**

کیفیت اخذ اطلاق حرمت از روایات موسیقی

علیٰ کلّ حالّ این مطلب خودش مهم است که

آنچه تا الآن از مجموع این روایات استفاده کردیم

این است: نفس استعمال این آلات جنبه ملامتی و

لهو و لعب

«**إِنْ تَرَكَتَهُ اسْتَمْتَعْتَ!**»*

بالآخره شاکله این طور است و باید با این وضع و کیفیت ساخت. (مؤلف)

* الکافی، ج ۵، ص ۵۱۳:

«قال أبو عبد الله عليه السلام: **«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَكَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَلْقَى مِنْ سُوءِ خُلُقِ سَارَةَ! فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرَأَةِ مَثَلُ الضَّلْعِ الْمُعَوَجِّ؛ إِنْ أَقْمَتَهُ كَسَرْتَهُ وَ إِنْ تَرَكَتَهُ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ. إصْبِرْ عَلَيْهَا!»** ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: «همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از سوء خلق ساره به درگاه خدا شکایت نمود! خداوند متعال به او وحی کرد: مثل زن، مثل استخوان پهلو است که کج است؛ اگر آن را راست کنی، می شکند و اگر رهایش کنی، از آن بهره خواهی برد. بر اخلاق او صبر کن!» (محقق)

دارد و در روایات هیچ مورد خاصی استثنا نشده است؛ فقط در یک مورد استثناء شده است که آن ضرب دف است.

اگر واقعاً قسمی از استعمال این آلات موسیقی حلال بود و انسان می‌توانست به روش شرعی و حلال از آن استفاده کند، پس چرا امام سخنی نفرمود؟! چرا فقط دف استثناء شده است، ولی در غیر دف مطلبی در روایات نداریم؟! در حالی که امام در مقام تشریح است - نه اینکه این مطلب به دست دیگران باشد - همان‌طور که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ * لَسْتَ عَلَىٰ هِمِّ بِمُصَيِّطٍ﴾^۱، ﴿وَمَا عَلَىٰ الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلُغُ أَلِّ مَبِينٍ﴾^۲. پس اگر قسم حلالی بود باید امام بیان می‌فرمود و مثل بحث غناء، تقسیم به حرام و حلال می‌کرد، و در این صورت دیگر مشکلی وجود نداشت!

ما در خودمان می‌بینیم که اگر چنین روایتی بود دوست داشتیم که از این آلات استفاده کنیم؛ ولی روایتی وجود ندارد! در حالی که آن موقع مصادیق

^۱ سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۱ و ۲۲.

^۲ سوره نور (۲۴) آیه ۵۴.

زیادی داشته است؛ مثلاً شخص می‌توانست برای خودش موسیقی بزند، یا برای شتر نی بزنند و حُدی بخوانند! این مسائل آن موقع بوده است و بیشتر از الآن هم بوده است!^۲ حتی در روایت داریم:

پیغمبر در زمان طفولیت از جایی عبور می‌کردند، دیدند در مجلسی آلات موسیقی می‌زنند، حضرت آمدند و گوش دادند، یک‌مرتبه جبرئیل پرده‌ای بر گوش حضرت انداخت و ایشان مغشئ علیه شدند.^۳

این مسئله از ابدۀ بدیهیات است که ممکن است استعمال آلات موسیقی برای استفاده شخصی باشد یا ممکن است برای استفاده در مجالس باشد. مگر در مورد غناء چنین مسئله‌ای وجود نداشت؟!

بنابراین دلیلی بر حلیت در دست نداریم، بلکه در مقابل آن در بعضی از روایات آمده است: «**أَمْرَنِي أَنْ أَمْحُو!**» یعنی به‌طور کلی محو کنم! یا مثلاً در روایت داریم: «خانه‌ای که در آن با طنبور می‌نوازند...» نمی‌فرماید: «خانه‌ای که در آن طنبور می‌نوازند و

^۱ المحاسن، ج ۱، ص ۳۵۸؛ السنن الكبرى، بیهقی، ج ۱۰، ص ۳۸۴؛ إحياء علوم الدين، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

^۲ ربيع الأبرار، ج ۳، ص ۱۲۲؛ النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۳، ص ۳۹۱؛ تلبیس ابلیس، ص ۱۹۹؛ کتاب الحيوان، جاحظ، ج ۴، ص ۳۵۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۳، تحت عناوین «حذاء العرب»، «أول الغناء في العرب» و «أثر الغناء».

^۳ رجوع شود به تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۷۹.

شراب می نوشند و آوازه خوانی می کنند...» بلکه خانه را مطلقاً ذکر می کند. امروزه می بینیم خیلی از خانه ها حتی جشن و محفلی مختلط از مردان و زنان ندارند، ولی کودکی در آن با طنبور می نوازند! حتی من شنیدم شخصی آلات موسیقی را به افراد درس می داد و مردان هم در آن جلسه شرکت می کردند! در حالی که در روایت آمده است: «خانه ای که در آن طنبور می نوازند و استعمال می کنند جای شیطان است یا حرام است» و مسئله نسبت به زمان امام علیه السّلام هم همین طور بوده است.

ولکن حتی یک روایت هم نداریم که درباره حلیت صحبت کند! در طول این دو بیست و پنج سال حتی یک مورد هم نبوده است! حتی یکی از اصحاب از امام چیزی نپرسیده است که اگر این گونه استفاده نشود، حکمش چیست؟ در روایات اصلاً چنین چیزی نیست! در روایات فقط آمده است: «نواختن با طنبور این طور است»، «استفاده آلات چنین است»، «اگر در خانه ای چنین باشد...» ولی ابداً یک روایت هم نیست که بگوید: «اگر به غیر از این شکل استفاده شود و با این شرایط و ضمائم

استفاده شود، حلال است.» در اینجا انسان به فکر می‌افتد که حتماً استعمال این آلات، نزد شارع به نحو کلیت مذموم و ناپسند است! این مسئله‌ای است که تا اینجا مورد استفاده ما واقع شده است.

حالا فرق بین دف که استثناء شده است و دیگر آلات موسیقی در چیست؟ هر

چیزی از لحاظ تأثیرش بر نفس یک اثر خاصی دارد، بنابراین ممکن است اثر دف نسبت به بقیه آلات موسیقی کمتر باشد. برای همین خداوند متعال با توجه به اقلیت تأثیر آن در نفس، فقط برای دف، آن هم فقط در موارد خاصی اجازه داده است؛ نه برای آلاتی مثل طنبور و گیتار!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

دلالت روایات بر حرمت موسیقی مطلقاً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اطلاق روایات ناهیه از استعمال آلات موسیقی

بحث راجع به کیفیت دلالت روایات بر حرمت استعمال مَلاهی و معازف است که آیا روایات نسبت به معازف اطلاق دارند، یعنی بر عموم موارد و جمیع استعمالات صدق می‌کنند، یا اینکه ساکت هستند و در مقام اطلاق نیستند؟

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است: اگر ما روایات استعمال مَلاهی و معازف را ملاحظه کنیم، موردی نمی‌بینیم که حرمت را به مواردی تخصیص بزنند که شبههٔ غناء در آن باشد، یعنی حُرمت استعمال را به تحقق مصداق غناء مقید کنند.

همان طوری که قبلاً گذشت،^۱ روایتی در باب غناء هست که می‌فرماید: **«الغناء مجلسٌ لا ینظرُ اللهُ**

إلی أهله.»^۲ و بیان شد که به ترجیع صوتی که همراه

^۱ ص ۶۴.

^۲ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳.

با استعمال آلات و مجلس لهُو و امثال ذلک باشد یا اینکه خود صوت به نحوی دارای ارتفاع و انخفاصی باشد که مُلهی است و به لهُو درمی آورد، غناء می گویند. بنابراین همان طوری که مرحوم فیض - رحمة الله علیه - فرموده اند،^۱ صوت مُنضمّ به مِلاهی و معازف نیز مُحَرَّم است، یا صوت همراه با «دخول الرّجال فی المجلس؛ زن و مرد در آن مجلس

باشند» حرام است و غناء در این معنا صدق می کند. اما نفس صوتی که «فیه ترجیع» باشد حرام نیست.^۲ این مربوط به غناء بود.

عدم تقید به کیفیت استعمال یا شرایط خاص در روایات ناهیه

اما در باب استعمال آلات و معازف - همان طور که بیان شد - تقید به مجلسی که در آن نساء یا رجال داخل شوند نداریم، بلکه تمام این روایات به نحو اطلاق است. روایتی در کافی نسبت به ابلیس داریم:

قال أبو عبد الله عليه السلام: «لَمَّا مَاتَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَمِتَ بِهِ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ فَاجْتَمَعَا فِي الْأَرْضِ فَجَعَلَ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ الْمَعَارِفَ وَ الْمَلَاهِي...»^۳

^۱ الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

^۲ رجوع شود به ص ۱۴۵.

^۳ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱.

در این روایت فقط استعمال ملامهی و معازف، محرّم شده است. مسلّمأ در آن موقع رجال و نسائی نبوده‌اند تا مجلسی تشکیل دهند و زن‌ها بیایند و شرب خمر کنند و به خاطر این ضمّ ضمائم، حرام شود؛ قطعاً چنین چیزی وجود نداشت، چون این مسئله در زمان خلقت حضرت آدم بوده است و شاید روی کلّ زمین هفت یا هشت نفر بیشتر نبوده‌اند.

در این روایت استعمال ملامهی و معازف بدون تقیید آمده است و مطلبی در این روایت نیست که دلالت کند فقط در بعضی از افراد و شرایط و ضمائم، حرام است؛ بلکه این روایت را نسبت به ضمّ ضمائم و دخول رجال و غیر آن، مطلق می‌یابیم.

بنابراین در این روایت نمی‌توانیم احتمال بدهیم: «شاید کیفیت ضرب آن شیطانی بوده است، نه اینکه مطلقاً شیطانی بوده است.» چون کیفیت ضرب در این روایت وجود ندارد که یک ضرب، شیطانی و حرام باشد و یکی نباشد. بنابراین خود این معازف و آلات از ابلیس است و ابلیس خود این معازف را آورده است، نه کیفیت ضرب آن را. به همین دلیل،

نفس نواختن با معازف عملی شیطانی است، نه اینکه

کیفیت ضرب آن شیطانی باشد.^۱

در اینجا اساساً این احتمال را رد می‌کنیم، زیرا در

همه چیز می‌توانیم چنین احتمالاتی بدهیم؛ مثلاً

نسبت به شراب احتمال می‌دهیم که برای انسان مفید

باشد، کما اینکه الآن اطباء می‌گویند که کمی هم

فایده دارد!^۲ آیا صرف احتمال به ما اجازه می‌دهد که

^۱ از سایر موارد اشاره به نفس آلات موسیقی، نه به کیفیت ضرب آن، این روایات است:

^۲ ← وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۱:

«الحسنُ بنُ محمّدِ الدیلمی فی الإرشادِ قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **”يُظْهَرُ فِي أُمَّتِي الْخَسْفُ وَالْقَذْفُ!“** قالوا: متى ذلك؟ قال: **”إِذَا ظَهَرَتِ الْمَعَارِيفُ وَالْقَيْنَاتُ وَ شَرِبَتِ الْخُمُورُ.“** - الحديث.» ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ”در میان امت من، فرو رفتن در زمین و نزول بلا (یا سنگ‌باران) آشکار می‌شود!“ یاران گفتند: این در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: ”هنگامی که آلات موسیقی و زنان آوازه‌خوان و شراب‌خواری آشکار گردد.“» (محقق)

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۷:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **”يَا سَلْمَانَ، ذَاكَ إِذَا انْتَهَكْتَ الْمَحَارِمَ وَ اكْتَسَبْتَ الْمَآثِمَ وَ سَلَّطَ الْأَشْرَارُ عَلَيَّ الْأَخْيَارَ وَ يَفْشُو الْكِذْبُ... وَ يَسْتَحْسِنُونَ الْكُوبَةَ وَ الْمَعَارِيفَ... فَأُولَئِكَ يُدْعُونَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ: الْأَرْجَاسَ وَ الْأَنْجَاسَ!“**» ترجمه:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ”ای سلمان، در آن زمان پرده عصمت مردم پاره می‌شود و محرّمات الهیّه بجای آورده می‌شود و حریم عفاف دریده می‌گردد و معصیت‌های خدا رایج می‌گردد و بدان و اشرار بر اختیار و خوبان تسلط پیدا می‌کنند و دروغ علناً رایج و در بین توده مردم شایع می‌شود... و تنبک (یا طبل) و آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمرند... این چنین افرادی (با چنین روحیّه و عادت‌ی و با چنین ملکات و صفاتی) در ملکوت آسمان‌ها به موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می‌شوند!“» (محقق)

بنوشیم؟! آیا چون احتمالی عقلایی وجود دارد، پس اطلاق نفی می‌شود و از ادله حرمت خمر استفاده اطلاق نمی‌شود؟! خیر، شراب همیشه حرام است و به‌طور مطلق آمده است که حرام است، مگر در حالت منجر به مرگ! چون از ادله به همین صورت استفاده کرده‌ایم. نیاز نیست که شارع بگوید: «خمر حرام است در هر وقت و هر لحظه و هر زمان و مکانی!» بلکه اطلاق در روایات این‌طور می‌گوید.

عدم وجود حتی یک روایت مقید در میان جمیع

روایات ناهیه از موسیقی در طول عصر صدور

روایات

انسان باید در معنای روایت تفکر کند که آیا این احتمال در روایت جایی دارد یا خیر؟! اگر در روایات تحقیق کنیم می‌بینیم این احتمال در این روایت جایی ندارد و پیغمبر اکرم و ائمه صلوات الله علیهم تا زمان امام رضا علیه السلام همه از یک موضوع و معنای واحد سخن می‌گویند و آن هم استعمال معازف و آلات موسیقی است. در

رجوع شود به اصول طب داخلی هاریسون، فصل ۴۶۷، ترجمه دکتر پورقازی، ص ۵۳۰ و ۵۳۲ و ۵۳۳.

روایتی نیامده است که استفاده معازف و آلات اگر موجب کدورت و ظلمت شود چنین حکمی دارد و اگر استفاده کنی و در خود بهجت و روحانیت احساس کردی، اشکالی ندارد! پس نمی‌توان گفت که این یک احتمال عقلایی است؛ چون اصلاً حتی یک روایت هم نداریم؛ اگر داشتیم حداقل یک روایت می‌دیدیم! این قرینه‌ی اساسی در این باب است و می‌تواند اطلاق را ثابت کند.

لذا اگر ما روایات را جمع کنیم و روایتی ببینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: «**أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الزَّفَنِ وَالْمِزْمَارِ وَ عَنِ الْكُوبَاتِ وَ الْكِنَارَاتِ**»^۱ اصلاً این احتمال جایی ندارد که اگر مجلس، مجلس لهو و لعب باشد حرام است و اگر مجلس لهو نباشد و موجب انبساط باشد حرام نخواهد بود؛ همان‌طور که خود ائمه علیهم السّلام این مسئله را درباره‌ی عروسی و یا مغنیه نسبت به عدم دخول رجال ذکر کرده‌اند. لذا این روایات عام است!

^۱ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۷.

فقط یک روایت است که مصداقی را در مسئله
لهو داخل کرده است. امام صادق علیه السلام
می فرماید:

أَنَّهُ قَالَ: «مَرَّ بِي أَبِي وَ أَنَا غُلَامٌ صَغِيرٌ وَ قَدْ وَقَفْتُ عَلَى زَمَارِينَ وَ طَبَالِينَ وَ لَعَابِينَ
أَسْتَمِعُ فَأَخَذُ بِيَدِي فَقَالَ: «مُرَّ! لَعَلَّكَ مِمَّنْ شَمِتَ بِأَدَمَ!» فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا أَبَاهُ؟
قَالَ: «هَذَا الَّذِي تَرَى كُلَّهُ مِنَ النَّهْوِ وَ الْغِنَاءِ إِنَّمَا صَنَعَهُ إِبْلِيسُ شِمَاتَةً بِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حِينَ أَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ.»^۱

در این روایت «**تَرَاهُ كُلَّهُ**» آمده است، یعنی
استعمال این آلات از موارد لهو و غناء است؛ نه اینکه
بگوییم آلات موسیقی را می توان دو قسم کرد: یک
قسم از لهو و غناء می باشد که حرام است و قسم
دیگر حلال است! خیر، این طور نیست؛ بلکه هر نوع
استفاده از آلات و معازف و مزامیر، از موارد لهو و
غناء می باشد که حرام است.

علی کلّ حال آن طوری که من تفحص کردم بعد از
امام رضا روایتی که به مبحث آلات موسیقی دلالت
کند نداریم، یعنی مثلاً از امام هادی یا امام عسگری
و امثال ذلک روایتی نداریم. تا زمان امام رضا روایات
موجود است، یعنی هم از پیغمبر، هم از امیرالمؤمنین
و هم از علی بن الحسین علیهم السلام روایات

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۷.

داریم. از امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایتی موجود نیست. البته از این دو امام به طور کلی روایت نیست إلاّ قلیل؛ چون در آن زمان تقیه شدید بوده است. ما در فقه از این دو امام فقط یک عده معدودی روایت داریم. البته اخیراً کتابی راجع به روایاتی که از حضرت امام حسین راجع به مسائل فقهی است تألیف شده است،^۱ ولی باید بیشتر دقت کرد، مثلاً سند این روایات را دید.

از سیدالشهداء یا امام حسن مجتبی راجع به مسائل فقهی چند مسئله اجمالی بیشتر وجود ندارد. اما از حضرت علی بن الحسین، از امام باقر، از امام صادق، از حضرت موسی بن جعفر در قضیه راجع به بشر حافی،^۲ و از امام رضا علیهم السلام در این باره روایت موجود است. روایات مربوط

^۱ موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ج ۲، فصل دوم.

^۲ منهاج الكرامة، ص ۵۹:

«و علی یده [مولانا کاظم] علیه السلام تاب بشر الحافی، لآته علیه السلام اجتاز علی داره ببغداد، فسمع الملاهی و أصوات الغناء و القصب تخرج من تلك الدار، فخرجت جاریة و بیدها قمامة البقل فرمت بها فی الدرب، فقال لها: **«یا جاریة! صاحب هذه الدار حر أم عبد؟»** فقالت: **«بل حر!»** فقال: **«صدقت! لو كان عبداً خاف من مولاه!»** فلما دخلت قال مولاه و هو علی مائدة السكر: **«ما أبطأك علینا؟»** فقالت: **«حدثنی رجلاً یكذا و کذا!»** فخرج حافياً حتى لقی مولانا کاظم علیه السلام فتاب علی یده.» ترجمه:

به غناء و استعمال آلات موسیقی تا امام رضا وجود دارد، ولی دیگر روایتی بعد از امام رضا وجود ندارد. آن وقت صحبت در این است که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان امام رضا علیه السلام که این مدت قریب به دوست سال یا حداقل صد و هشتاد سال بوده است، ما یک روایت هم نداریم که استعمال آلات موسیقی را تقسیم کند که اگر استعمال آلات در این مجلس باشد حلال است و اگر استعمال آلات در مجلس دیگر باشد محرّم است! اصلاً هیچ روایتی وجود ندارد!

حکم اولیّه حرمت استعمال آلات موسیقی مطلقاً

لذا در اینجا اصل مسئله استعمال آلات موسیقی مثل مسئله خمر می شود؛ یعنی همان طوری که در مسئله خمر تقسیم به حلّیت و حرمت معنا ندارد إلاّ به حکم ثانوی، در مسئله استعمال آلات موسیقی هم همین طور است.

حکم اولی در بعضی موارد حرمت است؛ مثلاً حکم اولی در خمر حرمت است، حکم اولی در کذب حرمت است، و حکم اولی در ربا حرمت

است؛ اما «ما من حکمٍ إلا عند الضرورة يتغير و

يتبدل»^۱ یعنی احکام اولی در حال اضطرار، تغییر و تبدل پیدا می‌کنند، و در این قاعده اصلاً بحثی نیست. من باب مثال اگر به واسطه عطش، خوف فوت به وجود بیاید، نه تنها شرب خمر مباح می‌شود، بلکه واجب هم می‌شود! یا اگر انقاز نفس محترمه متوقف بر ربا باشد، مثل اینکه اجرای یک عملیه جراحی متوقف بر اخذ ربا باشد، نه تنها ربا در اینجا جایز است، بلکه واجب است! به خاطر اینکه در اینجا انقاز

^۱ ← «و بشر حافی به دست امام کاظم علیه السّلام توبه کرد. داستان چنین بود که حضرت در بغداد از کنار خانه او عبور می‌کرد که صدای آلات لهُو و لعب و غناء و نی از آنجا شنید. در این حال کنیزی از خانه بیرون آمد که خاکروبه سبزی در دست داشت و آن را در کوچه انداخت. پس حضرت به آن کنیز فرمود: «ای دختر، صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟» گفت: «آزاد است!» پس فرمود: «راست گفתי؛ چون اگر بنده بود از مولایش می‌ترسید!» چون آن کنیزک نزد مولایش رفت مولایش درحالی که بر سفره شراب نشسته بود، گفت: «چه شد که دیر برگشتی؟» گفت: «مردی با من چنین و چنان گفت.» در این هنگام بشر پابره‌نه از خانه خارج شد تا خود را به امام کاظم علیه السّلام رساند و به دست حضرت توبه نمود.» (محقق) هم چنین رجوع شود به روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۲۹؛ الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۱۶۷؛ طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۸۴؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۲.

وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۱۰:

«قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **«مَا حَرَّمَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطَرَّ إِلَيْهِ.»**» ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام فرمود: «خداوند چیزی را حرام ننمود إلا اینکه آن را برای مضطر و آن کس که مجبور باشد و چاره‌ای نداشته باشد حلال نموده است.»» (محقق)

نفس محترمه مطرح است.^۱ ولی ما درباره این مسائلی که احکام ثانوی است اصلاً نباید صحبت کنیم و در آن داخل شویم؛ چون صحبت درباره حکم اولی است، یعنی حکم اولی نسبت به این مسئله چیست.

بعضی وسائل هست که **لَهُ مَنفَعَةٌ مُحَلَّلَةٌ** و له **مَنفَعَةٌ مُحَرَّمَةٌ**، باید ببینیم هر کدام از این دو استعمال چه منفعتی دارد؟ مثل اینکه استعمال و شراء و بیع سیف و آلات حرب یک منفعت محلله دارد و یک منفعت محرّمه،^۲ مثلاً سگین در استعمال در مثل قتل النفس لها **مَنفَعَةٌ مُحَرَّمَةٌ** و در استعمال آن در مسائل دیگر لها **مَنفَعَةٌ مُحَلَّلَةٌ**، یا مثلاً تلویزیون و رادیو یا وسائل دیگری که ممکن است از آن استفاده

^۱ جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۳۳۳:

«لکن فی الدروس: "و لو اضطرّ الدافع و لا مندوحةً فالأقربُ ارتفاعُ التحريمِ فی حقّه." و هو جیّدٌ فی بعض أفراد الضرورة.» ترجمه:

«ولی در کتاب دروس آمده است: "اگر ربا دهنده مضطرّ و مجبور شود و چاره‌ای نداشته باشد، اقرب این است که حرمت در حقّ او مرتفع می‌گردد.»

این قول شهید در برخی افراد ضرورت، قول خوبی است.» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به جامع المدارک، ج ۳، ص ۲۳۶.

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۱۱۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۸۲؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۱۷۶؛ شرایع الإسلام، ج ۲، ص ۳.

حرام یا حلال بشود.

حالا آیا استعمال آلات موسیقی و بیع و شراء آن

به حکم اوّلی - نه به حکم ثانوی - منقسم به قسمین

است؟ یعنی قِسْمٌ مِنْهُ حَالٌّ و قِسْمٌ مِنْهُ حَرَامٌ؟ یا

مانند خمر و

خنزیر است که علیٰ کلِّ حالٍ حرام هستند و فقط عند الضَّرورة مباح می‌شوند؟ کدام‌یک از این دو است؟

آنچه در روایات داریم این نیست که آلات موسیقی تقسیم به محلَّل و محرَّم شده است، بلکه در روایات فقط دارد: «**مَنْ لَعِبَ بِالْمِزَامِيرِ**» یا «**مَنْ ضَرَبَ بِالطَّنْبُورِ**»^۱ به نحو مطلق؛ نه اینکه آمده باشد:

من ضرب بالطنبور فی مجلسٍ فیہ غناء کذا!
لزوم اقتصار بر نص در استثناء دف در عروسی از حرمت موسیقی

آن مواردی که محلَّل است در خود روایات استثنا شده است؛ مانند ضرب به دف در مجلس عروسی که استثنا شده است. اگر قرار بود استعمال خود آلات یا کیفیت آن از نقطه نظر شارع، مُبرِّر داشت و محلَّل بود باید حداقل در یک روایت به این صورت تقسیم می‌کرد: استعمال این آلات در منفعت و استعمال شخصی و بدون دخول رجال یا نساء و بدون شرب خمر حلال است، اما استعمال آن در مجلس

^۱ رجوع شود به ص ۱۶۹ - ۱۸۱.

لهوی که زن مغنیه می خواند و امثال ذلک حرام است؛

در حالی که حتی یک روایت هم نداریم!

عدم منافات لهو دانستن استعمال موسیقی در

روایت با حرمت موسیقی در موارد غیر لهوی

اما اینکه در بعضی از روایات، استعمال آلات موسیقی را لهو شمرده‌اند، برای این است که نفس استعمال آلات لهو است، نه اینکه اگر کیفیت استعمال آلات لهوی باشد حرام است. آلات موسیقی مثل شرب خمر و شطرنج و زنا می ماند که از اقسام لهو شمرده‌اند، ولی نفس استعمال آن حرام است.

من باب مثال شرب خمر را یکی از اقسام لهو شمرده‌اند؛ حالا اگر خمر در غیر مجلس و محفل غناء استفاده شود حلال می شود؟! خیر؛ با اینکه شرب خمر را جزء لهو آورده‌اند! پس می بینیم دو نوع روایت در شرب خمر وجود دارد؛ در یک روایت، حرمت روی نفس شرب خمر رفته است^۱ و

^۱ از جمله: الکافی، ج ۶، ص ۴۰۸:

«عن أبي الربيع الشَّامِيِّ قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: "إنَّ الله عزَّ وجلَّ حَرَّمَ الخَمْرَ بَعِيْنَهَا فَقليلُهَا وَ كَثِيرُهَا حَرَامٌ كَمَا حَرَّمَ المَيْتَةَ وَ الدَّمَّ وَ لَحْمَ الخِنْزِيرِ، وَ حَرَّمَ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الشَّرَابَ مِنْ كُلِّ مُسْكِرٍ، وَ مَا حَرَّمَهُ رسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَدْ حَرَّمَهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ."» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام می فرماید: "همانا خداوند عزوجل نفس خمر را

در روایت دیگر، شرب خمر را از اقسام

لهو شمرده‌اند.^۱ در آلات موسیقی هم مسئله همین است! اگر روایات را نگاه کنید در بعضی روایات، حرمت روی نفس استعمال آلات موسیقی و معازف رفته است و در بعضی از روایات هم آنها را از اقسام لهو آورده‌اند.^۲

یا من باب مثال روایات شطرنج دو قسم است؛ بعضی از روایات مطلق لعب به شطرنج را حرام دانسته است^۳ و بعضی از روایات از باب لهویت آن

حرام کرد، پس کم و زیاد آن حرام است، همان‌طور که مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هر نوشیدنی مست‌کننده‌ای را (نیز) حرام کرد. و آنچه رسول‌الله حرام کرده است بی‌گمان خداوند عزوجل نیز آن را حرام کرده است.» (محقق)
^۱ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۱:

«و قوله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ آلٍ حَدِيثٍ﴾ قال: «**الغناء و شرب الخمر و جميع الملاهي.**» ﴿يُضِلُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بَغْيَ رِعْلٍ مِّمَّ﴾ قال: «**يَحِيدُ بِهِمْ عَنْ طَرِيقِ اللَّهِ.**»» ترجمه:

«حضرت درباره این آیه که ﴿و بعضی از مردم، کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند﴾ فرمود: «منظور غناء و شرب خمر و همه امور لهو و لعب است!» و درباره: ﴿تا بدون علم و آگاهی از راه خدا گمراه سازند﴾ فرمود: «ایشان را از راه خداوند منحرف می‌سازند.» (محقق)
^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ تحف العقول، ص ۳۳۵. هم‌چنین رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۲۱۶.

^۳ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۰۸ و ۳۰۹:

«عن عبدِ الأعلیٰ قال: سألتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عن قولِ اللَّهِ عزَّوجلَّ: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ آلِ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾. قال: «**﴿الرِّجْسَ مِنَ آلِ الْأَوْثَانِ﴾ الشَّطْرَنْجُ و ﴿قَوْلَ الزُّورِ﴾**

است؛^۱ نه اینکه لعب به نرد و شطرنج یک قسمِ محلّل دارد و یک قسم محرّم دارد، بلکه علیّ کلّ حالّ لعب به نرد حرام است مطلقاً! منتها چون داخل در لهُو است، به خاطر این جهت هم حرام است.

ممکن است یک موضوع در تحتِ عناوین متعدده باشد؛ این مطلب اشکالی ندارد. من باب مثال شربِ دوایی که طیب به شما می دهد در تحت دو

الغناء. «قُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ آلٍ حَدِيثٍ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَى رَعْلٍ مِّمَّ﴾. قال: «مِنَهُ الْغِنَاءُ.»»
ترجمه:

«عبدالأعلی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند عزّ و جلّ که فرموده: ﴿از پلیدی ها که بُت ها است اجتناب کنید و نیز از گفتار باطل بپرهیزید﴾ پرسیدم، حضرت فرمود: «پلیدی ای که بُت ها است﴾ منظور شطرنج است و ﴿گفتار باطل﴾ منظور غناء است. «عرض کردم: مراد قول دیگر خداوند عزّ و جلّ که فرمود: ﴿و بعضی از مردم، کسانی هستند که گفتار باطل و بیهوده را خریدارند﴾ چیست؟ حضرت فرمود: «از جمله آن غناء است.»» (محقق)

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸:

«فَقَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَرَوِي: «أَنَّهُ مَن لَقِيَ فِي بَيْتِهِ طُنْبُورًا أَوْ عودًا أَوْ شَيْئًا مِنَ المَلاهی مِنَ المَعزَفَةِ وَ الشِّطْرَنجِ وَ أَشْبَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَقَدْ باءَ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ. فَإِن ماتَ فِي أَرْبَعِينَ ماتَ فَاجِرًا فَاسِقًا مَأوَاهُ النَّارُ وَ بئسَ المَصِيرُ!»» ترجمه:

«روایت می کنیم که هر کس چهل روز در خانه اش طنبور یا عود (هر دو نوعی تار) یا یکی از آلات لهُو همانند آلات موسیقی و شطرنج و امثال آن نگاه داری کند، بی گمان با خشمی از جانب خدا همراه گردیده است. پس اگر در این چهل روز بمیرد، تبهکار و فاسق مرده است و جایگاهش آتش است و چه بد جایگاهی است!» (محقق)

عنوان برای شما لازم است: **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ يُعَالِجُ أَلْمُ الرَّأْسِ مِثْلًا يَجِبُ شَرْبُهُ، وَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ يُعَالِجُ الْمَعْدَةَ مِثْلًا يَجِبُ شَرْبُهُ.** پس در اینجا هم یک موضوع واحد تحتِ عناوینِ مختلفه قرار دارد، نه اینکه فقط یک عنوان موجب و جوب شده است.

یا من باب مثال در مسئله شرب خمر از جهت اینکه موجب اعتیاد می شود^۱ و انسان را از طریق انسانیت خارج می کند و به حیوانیت سوق می دهد حرام است، **لِذَا كُلِّ شَيْءٍ هَكَذَا يَحْرَمُ، فَمِنْ هَذِهِ الْجَهَةِ شَرْبُ الْخَمْرِ يَحْرَمُ.**^۲ هم چنین از جهت اینکه شرب

الْخَمْرِ فِي نَفْسِهِ (يَعْنِي فِي نَفْسِ الْوَقْتِ) يَغْيِرُ الْإِنْسَانَ مِنَ الْإِنْسَانِيَةِ وَ يُدْخِلُهُ تَحْتَ الْحَيَوَانِيَةِ يَحْرَمُ. لهذا شخص مست و سکران هر فعلی انجام

^۱ رجوع شود به الأصول الستة عشر، ص ۱۳۶؛ المحاسن، ج ۲، ص ۶۹.

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، درس ۲۶۷:

«چرا می گویند شنیدن موسیقی مخصوصاً برای سالک، حرام است و اشکال دارد؟ به جهت اینکه موسیقی در انسان یک حالت عادت به وجود می آورد، صرف نظر از بعضی از جهات مخربتی که دارد. حالا بر فرض و به قول بعضی افراد، موجب تلطیف شود و بعضی انسانها را به سمت حیوانیت نیاورد، ولی خود نفس موسیقی حالت معوّده دارد و انسان را به این مسئله عادت می دهد. این عادت ضرر دارد؛ یعنی این عادت، نفس را می بندد و نمی گذارد که انسان از این مرتبه رشد کند و او را در همان مرتبه نگه می دارد.»

می‌دهد، حتی زنا با محارم می‌کند! به‌خاطر اینکه از انسانیت خارج می‌شود. لذا از این نقطه‌نظر هم می‌توانیم بگوییم شرب خمر حرام است. هم‌چنین از این نقطه‌نظر هم که شرب خمر موجب افساد بدن است می‌توانیم بگوییم حرام است.^۱

بنابراین اشکالی ندارد که یک موضوع واحد، تحت عناوین متعدده باشد. تحت هر عنوانی، حکم مختصّ به آن را دارد. لذا در مسئله استعمال آلات موسیقی، حرمت روی نفس استعمال آلات رفته است و از این باب که این استعمال داخل در عنوان لهُو است، آن استعمال هم داخل در حرمت رفته

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۲۴۳:

«عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَأَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَمٌ لِفِعْلِهَا وَ لِفَسَادِهَا.» وَ قَالَ: «مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَ ثَنِ تَوْرَثُهُ الْإِرْتِعَاشَ وَ تَذَهَبُ بِنُورِهِ وَ تَهْدِمُ مُرْوَعَتَهُ وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْسَرَ عَلَى الْمَحَارِمِ مِنَ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ رُكُوبِ الزَّيْنِ، فَلَا يُؤْمَنُ إِذَا سَكِرَ أَنْ يَثْبَ عَلَى حَرَمِهِ وَ هُوَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ، وَ الْخَمْرُ لَا يَزِدَادُ شَارِبُهَا إِلَّا كُلَّ سَوْءًا.»» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: «اما خداوند شراب را به‌خاطر اثر و فسادى که ایجاد می‌کند حرام نمود.» و فرمود: «دائم‌الخمیر مانند بت پرست است و شراب موجب رعشه او می‌شود و نورش را می‌برد و انسانیتش را از بین می‌برد و او را بر انجام حرام خداوند از ریختن خون‌ها و ارتکاب زنا جرئت می‌بخشد، و امنیتی وجود ندارد که آنگاه که مست شود ندانسته و لایعقل با محارم خویش زنا کند! و شراب برای خورنده‌اش جز انواع بدی نمی‌آورد.»» (محقق)

هم‌چنین رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۴۰۸.

است.

نفسِ بودن در مجلس لهُو حرام است. لهذا بودن

در مجالسی که در آنها غیبت و

تهمت و امثال ذلک وجود دارد و استماع غیبت و تهمت، حرام است با اینکه انسان کاری انجام نمی‌دهد؛ چون آن مجلس، مجلس لهو است. در روایت هم داریم که چون مجلس لهو است، استماع غیبت و تهمت هم حرام است.^۱ بنابراین از طرفی عمل مُغْتَاب (کسی که غیبت می‌کند) فی حدّ نفسه یک حرمت اولیّه دارد، چون غیبت و تهمت حرام

^۱ المؤمن، ص ۷۰:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُغْتَابُ فِيهِ مُسْلِمٌ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿وَإِذَا رَأَىٰ تَاتِ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غِيْرِهِ وَإِمَامًا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْءَ ظَنَّ فَلَا تَقْعُدَنَّ بَعْدَ الذِّكْرِ رَأَىٰ مَعَ آلِ قَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.»*» ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید در مجلسی بنشیند که در آن به امامی [از ائمه] دشنام داده شود یا از مسلمانی غیبت گردد. بی تردید خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿و هنگامی که کسانی را می‌بینی که درباره آیات ما به جدال و استهزا می‌پردازند، از آنان روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند؛ و اگر شیطان سبب شود آن را فراموش کنی، پس از یادآوری دیگر با گروه ستمگران منشین.﴾.» (محقق)

جامع الأخبار، ص ۱۴۷: «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَا عَمَرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبَةِ إِلَّا خَرِبَ مِنَ الدِّينِ! فَتَزْهَوُا أَسْمَاعَكُمْ مِنْ اسْتِمَاعِ الْغَيْبَةِ؛ فَإِنَّ الْقَائِلَ وَ الْمُسْتَمِعَ شَرِيكَانِ فِي الْإِثْمِ.»» ترجمه:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ مجلسی با غیبت آباد نشد مگر آنکه از دین ویران گشت! پس گوش‌های خود را از شنیدن غیبت پاک نگه دارید؛ زیرا غیبت‌کننده و شنونده آن، هر دو در گناه شریک هستند.»» (محقق)

* سوره انعام (۶) آیه ۶۸.

است و او دارد عمل حرامی انجام می دهد؛ از طرف دیگر آن استماع غیبت هم به جهت لهویت که چون مجلس لهو است، حرام می شود. این مطلبی است که باید ملاحظه کنیم.

حکم استماع و سماع موسیقی

همین مسئله در مورد استماع موسیقی هم هست. همین طور سماع موسیقی اگر [مقدمات آن] در اختیار انسان باشد فرقی نمی کند و حرام است؛^۱ مگر اینکه دیگر

در اختیار انسان نباشد، مثلاً صدا از منزل همسایه می آید و انسان هم نمی تواند کاری کند، چون علی کلّ حال سماع در اینجا وجود دارد.^۲

^۱ سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ: ←

^۲ ← «سؤال: برخورد بزرگان در موقع مواجه شدن و یا گذشتن از مکانی که موسیقی حرام شنیده می شود چگونه بوده است؟ مثلاً در تاکسی که موسیقی حرام گذاشته اند چه باید کرد؟

جواب: با تذکر به راننده از پخش آن جلوگیری می کردند.»

سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: اغلب هنگام سوار شدن به تاکسی و یا اتومبیل های کرایه، موسیقی پخش می شود و اگر اعتراض کنیم درگیری پیش می آید و یا باعث صحبت کردن با نامحرم و... می شود، چه باید کرد؟

جواب: موسیقی حرام است. در حدّ تذکر واجب است. چنانچه ترتیب اثر داده نشد ایرادی متوجه انسان نیست.»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (قم)، جلسه ۴، در پاسخ به

روایات دالّ بر حرمت استعمال آلات موسیقی

به نحو مطلق

حالا روایاتی که نسبت به آلات موسیقی است

بینیم:

روایت اول از کافی است:

[عن إسحاق بن جریر قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ]: «إِنَّ شَيْطَانًا

حضور در مکان‌های درمانی که در آن موسیقی پخش می‌شود:

«معالجه و درمان مرض از واجبات است. اگر انسان جایی را سراغ دارد که محذوراتِ پخش موسیقی و امثال ذلک را نداشته باشد واجب است به آنجا برود. البتّه نباید خودش را به زحمت و حرج بیندازد؛ مثلاً اگر جایی در قم، موسیقی و امثال ذلک می‌گذارد درست نیست انسان برای اینکه در این مسئله نباشد به طهران برود، چون این حرج است. در این صورت همین که انسان در آنجا برود ولی ذهنش را از این مسائل منصرف کند و خود را به خدا متوجّه کند، تأثیری ندارد ان شاء الله!»

سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (قم)، جلسه ۲۵، در پاسخ به تکلیف انسان هنگام پخش فیلم و موسیقی در وسایل نقلیه:

«شما نگاه نکنید! در گوش خود هم چیزی بگذارید که موسیقی نباشد! الآن هم بالأخره قضیه‌ای شده است که می‌گوییم: "رادیو را ببند!" می‌گویند: "رادیوی کذا است!" می‌گوییم: "آقا تلویزیون را ببند!" می‌گویند: "تلویزیون کذا است!" حالا [در این وضعیت] انسان می‌تواند نگاه نکند و مثلاً کتاب بخواند و ذهنش را به چیز دیگری مشغول کند به نحوی که به آهنگ گوش ندهد. آهنگ بِأَيِّ نَحْوٍ كَان حرام است!»

يَقَالُ لَهُ الْقَفَنَدْرُ، إِذَا ضُرِبَ فِي مَنْزِلِ الرَّجُلِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِبَالْبَرِيْطِ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عَضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْحَةً فَلَا يَغَارُ بَعْدَ هَذَا حَتَّى تُؤْتَى نِسَاؤُهُ فَلَا يَغَارُ^١»

در این روایت استعمال آلات موسیقی حرام شده است و دخول رجال را هم قید کرده است که مردها در این مجلس بیایند و بنشینند و تردد داشته باشند. در اینجا منظور مجلس غنائی نیست که زن بخواند و مردها بنشینند؛ بلکه مجلسی است که فقط ضرب به معازف در آنجا باشد و مردها بیایند و بنشینند و حفله تشکیل دهند و بنوازند، مثل کنسرتی که الآن داریم که عبارت است از مجلسی که افراد به آنجا می روند و جمع می شوند و می زنند و می رقصند، البته رقصش ظاهراً در این روایت نیست و فقط همین نواختن وجود دارد. پس منظور از دخول رجال در این روایت همین است.

اما یک روایت دیگری هم در اینجا داریم:

[عن أبي داودَ المُسْتَرْقِ قَالَ]: «مَنْ ضُرِبَ فِي بَيْتِهِ بَرَبِطٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا [سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْقَفَنَدْرُ، فَلَا يَبْقَى عَضْوٌ مِنْ أَعْضَائِهِ إِلَّا قَعَدَ عَلَيْهِ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ نُزِعَ مِنْهُ الْحَيَاءُ وَ لَمْ يَبَالِ مَا قَالَ وَ لَمَا قِيلَ

^١ وسائل الشيعة، ج ١٧، ص ٣١٢؛ الكافي، ج ٥، ص ٥٣٦؛ ج ٦، ص ٤٣٣.

این روایت بدون قید دخول رجال آمده است.

روایت دیگر:

عن كَلَيْبِ الصَّيْدَاوِي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «ضَرَبَ الْعِيدَانِ يُنْبِتُ
النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْخُضْرَةَ.»^۲

این روایت به طور مطلق آمده است.

روایت دیگر از علی بن الحسین علیه السلام

است که حضرت می فرماید:

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۳.

^۲ همان؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

روایت دیگر:

قال أبو عبد الله عليه السلام: «لَمَّا مَاتَ آدَمُ عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَمِتَ بِهِ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ فَاجْتَمَعَا فِي الْأَرْضِ فَجَعَلَ إِبْلِيسُ وَ قَابِيلُ الْمَعَارِفَ وَ الْمَلَاهِيَّ شِمَاتَةً بِآدَمَ عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَكُلُّ مَا كَانَ فِي الْأَرْضِ مِنْ هَذَا الضَّرْبِ الَّذِي يَتَلَدَّدُ بِهِ النَّاسُ فَإِنَّمَا هُوَ مِنْ ذَاكَ.»²

این روایت را قبلاً بیان کرده بودیم.

روایت دیگر:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "أنهاكم عن الزَّفَنِ وَ الْمِزْمَارِ وَ عَنِ الْكُوبَاتِ وَ الْكِبْرَاتِ."»³

که این روایت نیز مطلق است.

روایت دیگر:

الرَّعْفَرَانِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَجَاءَ عِنْدَ تِلْكَ النِّعْمَةِ بِمِزْمَارٍ فَقَدْ كَفَرَهَا.»⁴

منظور این است که مثلاً خدا یک مولود یا بیتی

به او بدهد و او بخواهد به خاطر آن اطعامی بکند و

بعد در آن مجلس مزمار بزند. حضرت می فرماید:

«فقد كفرها!» این مطلب دلالت بر حرمت می کند!

و فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ ... عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى هَدِيرِ الْحَمَامِ الرَّاعِبِيَّةِ، قَالَ: «تَدْعُو عَلَى أَهْلِ الْمَعَارِفِ وَ الْمَزَامِيرِ وَ الْعِيدَانِ.»

روایت دیگر:

عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سُئِلَ عَنِ السَّقْلَةِ، فَقَالَ: «مَنْ يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ يَضْرِبُ

¹ الكافي، ج ٦، ص ٤٣٤.

² همان، ص ٤٣١.

³ و ٤. همان، ص ٤٣٢.

⁴ وسائل الشيعة، ج ١٧، ص ٤١٣؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٤٦. ترجمه:

«امام رضا عليه السلام فرمود: "آن شخص شامی پرسید: کبوتر راعبی (آوازخوان) چه می گوید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: صاحبان آلات موسیقی و مزمار (نی) و عود (نوعی تار) را نفرین می کند."» (محقق)

مطلقاً می فرماید: «**يَضْرِبُ بِالطُّنْبُورِ!**» هیچ نوع

قید کیفیتی اصلاً در اینجا نیامده است!

روایت دیگر:

نُوفِ الْبِكَالِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: «**يَا نُوفُ، إِيَّاكَ**

أَنْ تَكُونَ عَشَّارًا أَوْ شَاعِرًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ عَرِيفًا أَوْ

صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ (و هِيَ الطُّنْبُورُ) أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ

(و هُوَ الطُّبْلُ)! [فَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَنَظَرَ

إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: أَمَا إِنَّهَا السَّاعَةُ الَّتِي لَا تُرَدُّ فِيهَا

دَعْوَةٌ إِلَّا دَعْوَةُ عَرِيفٍ أَوْ دَعْوَةُ شَاعِرٍ أَوْ دَعْوَةُ

عَاشِرٍ أَوْ شُرْطِيٍّ أَوْ صَاحِبِ عَرْطَبَةٍ أَوْ صَاحِبِ

كُوبَةٍ].»^۲

روایت دیگر:

وَرَّامُ بْنُ أَبِي فِرَاسٍ فِي كِتَابِهِ قَالَ: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «**لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ**

أَوْ دَفٌّ أَوْ طُنْبُورٌ أَوْ نَرْدٌ وَ لَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تُرْفَعُ عَنْهُمْ الْبَرَكَاتُ.»^۳

این روایت هم به طور مطلق آمده است.

^۱ وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۴۱۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۲.

^۲ وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۵؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۳۷. ترجمه:

«نوف بکالی می گوید: شبی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بیتوته کردم... پس

فرمود: "... ای نوف، مبادا که مأمور تعیین مالیات یا شاعر (و خیال باف) یا

فرمانده (یا رئیس لشکر، مأمور، پاسبان) یا رئیس (یا وزیر) قوم یا اهل عرطبه

که همان تار است یا اهل کوبه که همان طبل است، باشی! زیرا پیغمبر خدا

صلی الله علیه و آله و سلم شبی بیرون آمد و نگاهی به آسمان انداخت و

فرمود: این ساعتی است که دعای هیچ کس رد نمی گردد مگر دعای رئیس

(یا وزیر) قوم یا دعای شاعر (و خیال باف) یا دعای مأمور تعیین مالیات یا

فرمانده (یا رئیس لشکر، مأمور، پاسبان) یا دعای اهل طنبور و تار یا دعای

اهل طبل و کوبه!"» (محقق)

^۳ وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۳۱۵.

روایت دیگر:

الجَعْفَرِيَّاتُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الزَّمْرِ وَالْمِزْمَارِ وَالْكُوبَاتِ [وَالْكُيُوبَاتِ] ١. «٢»

روایت دیگر:

قال عليُّ عليه السلام: «تَقَوْمُ السَّاعَةِ... عَلَى قَوْمٍ يَضْرِبُونَ بِالذُّفُوفِ وَالْمَعَارِفِ» ٣

روایت دیگر:

عن عليِّ بنِ أبي طالبٍ عليه السلام: «أَنَّهُ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَكْسَرَ ٤ بَرَبَطًا فَأَبْطَلَهُ» ٥

که روایتش قبلاً گذشت. ٦

روایت دیگر:

أَنَّهُ مَنْ لَقِيَ فِي بَيْتِهِ طَنْبُورًا أَوْ عَوْدًا أَوْ شَيْئًا مِنَ الْمَلَاهِي مِنَ الْمِعْرَافَةِ وَالشَّيْطَرَنْجِ وَ أَشْبَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ! فَإِنْ مَاتَ فِي أَرْبَعِينَ مَاتَ فَاجِرًا فَاسِقًا مَأْوَاهُ النَّارُ وَ بَيْتُ الْمَصِيرِ. ٧

روایت دیگر:

الْقُطْبُ الرَّاَوْنَدِيُّ فِي لُبِّ الْأَبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ:

^١ ظاهراً تصحیف «کبرات» می باشد به معنای طبل ها. (محقق)

^٢ مستدرک الوسائل، ج ١٣، ص ٢١٥؛ الجعفریات، ص ١٥٨.

^٣ مستدرک الوسائل، ج ١٣، ص ٢١٦؛ الجعفریات، ص ١٤٥.

^٤ خل: **کَسَرَ**.

^٥ مستدرک الوسائل، ج ١٣، ص ٢١٦؛ الجعفریات، ص ١٥٨.

^٦ رجوع شود به ص ١٧١ و ١٧٣.

^٧ مستدرک الوسائل، ج ١٣، ص ٢١٨؛ فقه المنسوب إلى الإمام الرضا

عليه السلام، ص ٢٨٢.

روایت دیگر از عوالی اللّثالی:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نَهَى عَنِ الضَّرْبِ بِالدَّفِّ وَ الرِّقْصِ [وَ عَنِ اللُّعْبِ كُلِّهِ وَ عَنِ حُضُورِهِ وَ عَنِ الإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ. وَ لَمْ يَجْزِ ضَرْبُ الدَّفِّ] إِلَّا فِي الإِمْلَاكِ وَ الدُّخُولِ بِشَرْطِ أَنْ تَكُونَ فِي البِكْرِ وَ لَا تَدْخُلَ الرِّجَالُ عَلَيْهِمْ.^۲

مثل اینکه فقط باکره را قبول دارند و ثبیه را قبول ندارند! این روایت هم در خصوص این مسئله است که امام علیه السلام متوجه خصوصیات مجلس بوده‌اند [ولی مطلق بیان کرده‌اند و فقط یک مورد را استثناء کرده‌اند] که این نوع مجالس اشکالی ندارد که با شرایطی دف بزنند.

روایت دیگر:

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «لَا تَدْخُلُ المَلَايِكَةُ بَيْتًا فِيهِ حَمْرٌ أَوْ دَفٌّ أَوْ طُنْبُورٌ أَوْ نَرْدٌ، وَ لَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تُرْفَعُ عَنْهُمْ البَرَكَةُ.»^۳

این روایت هم یکی از آن روایات مطلق است.

روایت دیگر:

السَّيِّخُ أَبُو الفُتُوحِ فِي تَفْسِيرِهِ، عَنِ أَبِي أَمَامَةَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «[إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ] أَمَرَنِي أَنْ أَمْحُو المَزَامِيرَ وَ المَعَارِفَ وَ الأوتارَ وَ الأوثانَ وَ أُمُورَ الجَاهِلِيَّةِ.» [إِلَى أَنْ قَالَ: «إِنَّ آيَاتِ المَزَامِيرِ شِرَاؤُهَا وَ بَيْعُهَا وَ تَمْنُهَا وَ التِّجَارَةُ بِهَا حَرَامٌ.» - الخَيْرِ].^۴

ببینید، در تمام این موارد هیچ تقیدی آن طور که در باب غناء می‌دیدیم، وجود ندارد! مطلق ضرب به دف ذکر شده است إلا اینکه در مورد عروسی باشد؛

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللّثالی، ج ۱، ص ۲۶۰.

^۳ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۸؛ عوالی اللّثالی، ج ۱، ص ۲۶۱.

^۴ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹.

عروسی بکر،^۱ نه عروسی غیر بکر که آن فایده ندارد. در عروسی بکر بزن و بکوب خوب است که فرمود: «**عَلَيْكُمْ بِالْبَكَارِ!**»^۲ که ظاهراً رحمت خدا فقط شامل حال آن مجلس می‌شود و دف زدن در آنجا مُلهی نیست.

این مجموع روایاتی بود که ما استفاده می‌کنیم. نتیجه رجوع به نفس روایت و شمّ الفقاهه اقتضا می‌کند که استعمال آلات موسیقی بآیّ نحوکان حرام است!

ملاک استثناء نمودن دف در عروسی از میان آلات موسیقی

در مورد استثناء دف در عروسی - همان‌طور که بیان شد^۳ - می‌توانیم بگوییم: خداوند متعال از این جهت که امور به دست او است، بر امت آسان گرفته است؛ یعنی همان‌طور که در نماز می‌گوییم از منّت الهی و لطف خداوند است که نماز در حَضْرَ باید تمام باشد ولی نماز در سفر به صورت قصر می‌باشد،

^۱ همان، ص ۲۱۸؛ عوالی اللّثالی، ج ۱، ص ۲۶۰.

^۲ رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

^۳ رجوع شود به ص ۱۸۵.

همین‌طور هم در مسئله استعمال آلات موسیقی می‌توانیم بگوییم، بلکه لازم است بگوییم که خداوند در این مسئله بر امت رخصت داده است، گویی آن جنبه رحمت و عطف و رأفت خداوند باعث شده است در خصوص عروسی استفادهٔ دف را سهل و آسان بگیرد، البته در جایی که مردان بر زنان وارد نشوند.

مسئله استثناء دف در عروسی به مسئله ترتب و مسئله غلبه بعضی از ملاکات بر ملاکات دیگر برمی‌گردد. همان‌طور که در مسئله ترتب می‌گوییم که یک واجب ممکن است از واجب دیگر مهم‌تر گردد، مثلاً اگر در مقابل انسان دو واجب قرار گیرد، مثل «اتیان نماز واجب» و «انقاذ و نجات غریق»، می‌بینیم یکی از ملاکات بر دیگری غلبه پیدا می‌کند، لذا انسان باید نماز را قطع کند و شخص غریق را نجات دهد؛ همین‌طور در قضیه استثناء دف در عروسی هم می‌گوییم که خداوند به واسطه آن جنبه عطف خود، دف زدن در عروسی را رخصت داده است، گویا آن جنبه رحمانیت

خدا بر جنبه کدورتی که لازمه آن ضرب و نواختن با دف است غالب می‌شود و ملاک عروسی بر ملاک کدورت و ظلمتی که از دف حاصل می‌شود غلبه پیدا می‌کند.

اما این ملاک بر دیگر انواع لهو غلبه پیدا نکرده است، بلکه خداوند فقط دف را اجازه داده است، نه گیتار و نه سایر آلات موسیقی را؛ ادله فقط دف را اجازه داده است. ما خودمان هم این مسئله را احساس می‌کنیم، یعنی مسئله دف یک مسئله ساده است که ضرب آن انسان را به طور تام در لهویت وارد نمی‌کند، اما انواع دیگر موسیقی ممکن است در آنها تأثیراتی نفسانی وجود داشته باشد که حتی در مجالس عروسی نیز اثر سوء خود را بگذارد.

رابطه موسیقی و غناء

بنابراین همان‌طور که گفتیم که غناء و ترجیع و چرخاندن صدایی که به لهو می‌اندازد، حرام است مگر در عروسی؛^۱ همین‌طور در خصوص استعمال آلات موسیقی هم می‌گوییم که نواختن آلات

^۱ رجوع شود به ص ۱۲۶.

موسیقی حرام است مگر ضرب دف در عروسی به طور خاص. در روایت هم به این مطلب اشاره شده است.

منتها همان طور که بیان شد، در نفس غناء حرمت وجود ندارد، بلکه از آن جهت که در آن إلهاء وجود دارد و به لهُو می اندازد حرام است. لذا به ضمیمه روایات استفاده کردیم که غناء دو قسم است: یک غنای حلال داریم، مثل غنای در قرآن که در روایت داشتیم: «**تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ**» و «**لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ**

بِالْقُرْآنِ»^۱ و مانند سرودهایی که در موالید ائمه خوانده می شود و امثال آن؛ و همین طور یک غنای حرام داریم که به گونه ای است که انسان در خودش احساس می کند که خروج از انسانیت پیدا کرده است و تحرک پیدا می کند و بعضی از اموری که مناسب نیست از او صادر می شود، مثلاً می بینید که می رقصند و امثال ذلک، و این دلالت بر خروج از انسانیت می کند. لذا این نوع غناء هر چند با آلات موسیقی همراه نباشد، حرام است.

^۱ رجوع شود به ص ۲۵ و ۳۷ و ۱۰۵.

بنا بر همین مسئله اگر نسبت به ترجیح صوتی شک کنیم، اگر وقتی به خود نگاه می‌کنیم این معنای خروج از انسانیت را احساس نکنیم، قائل به برائت و حلیت می‌شویم؛ اما اگر در خروج از انسانیت در بعضی اصواتِ ترجیحی شک پیدا کنیم بر حسب شرایطِ احتیاط، احتیاط می‌کنیم؛ همان‌طور که قبلاً بیان شد.^۱

اما مسئله نسبت به موسیقی تفاوت دارد و این‌طور نیست، بلکه موسیقی در هر حال حرام است، مگر ضرب به دف در عروسی.^۲

^۱ رجوع شود به ص ۷۲ و ۱۶۰.

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۶۳:

«در این دسته‌جاتی که [برای عزاداری] بیرون می‌آیند موسیقی زدن حرام است. استفاده از طبل و موسیقی و شیپور و غیره همه بر خلاف رضای الهی است و مخالف با رضای سیدالشهدا علیه السلام است. طبل و شیپور زدن و امثال‌ذلک چیست؟! ما از این چیزها نداریم! بله، دسته‌جات باید بیرون بیایند! سینه‌زنی و زنجیر زدن هیچ اشکالی ندارد! یا اینکه اصلاً نه سینه بزنند و نه زنجیر، بلکه حرکت کنند و شعارهای مُحیی و شعارهای آزادی و شعارهای واقعی بدهند، نه شعارهایی که چندان معنایی ندارد! نوحه‌هایی که خوانده می‌شود باید نوحه‌هایی باشد که هدف و مکتب حضرت را بیان کند و انسان را زیر و رو کند و حال و هوای او را عوض کند. این‌طور مطالب باید گفته شود.»

سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، درس ۲۹۶:

«نمی‌توانیم بگوییم سنجی که در دسته‌های عزاداری می‌زنند حرام است، ولی تنبک و طبل و امثال‌ذلک حرام است. سنج فقط یک صدا است. طبل هم اگر محکم زده شود و صدای "دام" بدهد و فقط یک صدا باشد اشکالی

این بحث تئمه‌ای دارد و إن شاء الله راجع به این مسئله بحث خواهیم کرد که چرا بعضی از علما این مسئله را حلال می‌دانستند و بعضی از انواع موسیقی را موجب تجرد و انبساط نفس و تسریع در حرکت و سیر به سوی خدا می‌دانستند. لیکن گاهی انسان نمی‌تواند بعضی مسائل را افشاء کند؛ ولی در مسائل اجتهادی باید از همه مسائل صحبت کنیم. روی این حساب إن شاء الله در ادامه راجع به نقل اقوال علما بحث می‌کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

ندارد؛ ولی اگر ریتم داشته باشد و روی وزن باشد اشکال پیدا می‌کند. بوق هم همین طور است؛ نفس بوق اشکالی ندارد، ولی در سلک موسیقی آوردن اشکال دارد. همه موسیقی‌ها همین طور است. اگر شما از هر آلت موسیقی یک صدای خاص بیرون آورید [فارغ از عنوان آلت موسیقی داشتن و خرید و فروش و نگه‌داری آن، بلکه از حیث صدا] اشکالی ندارد، فقط یک صدای خاص است؛ ولی اگر همین صدا تحت ریتم برود، اشکال پیدا می‌کند... فرقی هم نمی‌کند که حالت حزن به افراد دست بدهد [یا شادی]! «غنا - موسیقی، مختاری و صادقی، ج ۳، ص ۱۸۳۰:

«[آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی - رحمه الله - مؤسس حوزه علمیه قم]: "اقامه تعزیه سیدالشهدا - ارواحنا فداه - از جمله مستحبات مؤکده است به شرط آنکه بر طبل و کوس مشتمل نباشد، و احوط آن است که مشتمل بر تشبیه متداوله هم نباشد."»

همان، ص ۱۹۴۱:

[آیه الله خوئی، رحمه الله]: «السؤال: "ما الحكم في استخدامها [أى الآلات الموسيقية، مثل الطبل و المزمارة و...] في المجالس و العزيات و المواكب الحسينية؟"» الجواب: "لا يجوز، و الله العالم."»

اقوال فقها در موسیقی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همه روایاتی که مربوط به حرمت استعمال آلات اللّهُو و المزامیر و البرابط و العود و العیدان و غیر ذلک بود ذکر شد.

اجماع فقها تا زمان حاضر بر حرمت استعمال آلات موسیقی مطلقاً

اما در مورد کلام فقها در استفاده از روایات می توان گفت که بر حرمت استعمال آلات موسیقی **إِلَى زَمَانِنَا هَذَا** اجماع وجود دارد؛ یعنی در میان کلمات فقها احدی از فقها را نمی بینیم که بر حرمت استعمال آلات موسیقی در بعضی از ازمه و امکنه و بعضی از مجالس خاص، فتوا داده باشد.^۱

مرحوم علامه در قواعد می فرماید:

الثانی [من وجوه حرمة التکسّب]: کُلُّ مَا یَکُونُ الْمَقْصُودُ مِنْهُ حَرَامًا، کَالآلَاتِ اللّهُو

^۱ لازم به ذکر است که مؤلف قائل به بطلان اجماع به عنوان یک دلیل در کنار سایر ادله اجتهادی می باشد و در این مورد کتابی جامع با نام اجماع از منظر نقد و نظر تألیف فرموده اند. اما استشهاد به اجماع را به عنوان یک شاهد و مؤید در کنار سایر قرائن و شواهد، بر اساس ضوابط و مبانی مقررّه که موجب ظنّ اطمینانی شود بلا اشکال می دانند. لذا در اینجا استشهاد به اجماع تأییداً للأدلة المتقنه می باشد. رجوع شود به اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۲۱۶ - ۲۲۰. (محقق)

این کلام ایشان بسیار کلام پر معنایی است؛ چون آلات موسیقی در اینجا به استعمال حرام و استعمال حلال تقسیم نشده است، بلکه استعمال آلات از اول، استعمال حرام می‌باشد! فرموده است: «المقصودُ منه حراماً» نه اینکه «قسمٌ منه حرامٌ و قسمٌ منه محللٌ!» یا اینکه فرموده است: «المقصود منه حراماً و فی بعض الأوقات حلالاً!»

یعنی نفس استعمال این آلات موسیقی نزد فقها محرّم الثبوت بوده است و اصلاً غیر از حرام استفاده حلالی در اینجا متمشّی نمی‌شود. و إلاّ این تلقّی از فقها که در جمیع ازمنه و در جمیع این موارد، متوجّه نشده‌اند که ممکن است موردی استعمال حلال هم داشته باشد، اصلاً اهانت به آنها است! چطور ممکن است فقیهی مثل علامه در قواعد و در تذکره،^۲ مرحوم محقق در مختصر النافع^۳ و همین‌طور در

^۱ قواعد الأحكام، ج ۲، ص ۶. ترجمه:

«قسم دوم (از کسب حرام): کسب با هر چیزی است که مقصود (اولی و اصلی) از آن حرام است (و به‌عنوان ابزار مخصوص حرام قصد می‌شوند): مانند آلات لهو و لعب مثل تار، و آلات قماربازی مانند شطرنج.» (محقق)

^۲ تذکرة الفقهاء، ج ۱۲، ص ۱۳۹:

«الثانی: کلُّ ما یَکُونُ المَقْصُودُ مِنْهُ حَرَامًا، کَأَلَاتِ اللّهُوِ کَالْعُودِ، و ...»

^۳ مختصر النافع، ج ۱، ص ۱۱۶:

شرايع^۱، فرزند علامه، فخرالمحققين در شرح

الارشاد^۲، شهيد در دروس^۳ و لمعه^۴، مرحوم

سيد على در رياض^۵، و تمام فقها بالاتفاق حكم

به حرمت استعمال آلات موسيقى كند و حتى

استثنائى هم مطرح نكنند؟! اصلاً يك چنین استثنائى

كه مثلاً بگویند: «إلا فى العرس» يا «إلا فى مجلس

لا يكون لهوا» در هيچ عبارتى از عبارات فقها

وجود ندارد.

فقط در يك جا استثنا کرده‌اند و آن هم استفاده از

«(الثانى) الآلاتُ المُحرَّمةُ كالعودِ و الطُّبْلِ و الزَّمرِ، و...»

^۱ شرايع الاسلام، ج ۲، ص ۳:

«الثانى: ما يَحْرُمُ لِتَحْرِيمِ ما قُصِدَ بِهِ، كآلاتِ اللّهُوِ مِثْلِ العودِ و المِزْمَرِ،

و...»

^۲ مفتاح الكرامة، ج ۱۲، ص ۱۰۶:

«و فى شرح الإرشاد لفخر الإسلام أنه يَحْرُمُ فِعْلُهَا و إن كان لغير اللّهُوِ،

لأنّه يُقصدُ بِهِ الحرامُ غالباً.»

^۳ الدروس، ج ۳، ص ۱۶۶:

«و ثانيها: ما حُرِّمَ لِغَايَتِهِ، كالعودِ و المَلاهى مِنَ الدَّفِّ و المِزمارِ و

القَصَبِ و...»

^۴ اللعة الدمشقية، ص ۱۰۳:

«فالمُحرَّمُ... آلاتُ اللّهُوِ و الصَّنَمِ و الصَّلِيبِ و آلاتُ القِمارِ.»

الرؤضة البهية، ج ۳، ص ۲۱۰:

«فالمُحرَّمُ... و آلاتُ اللّهُوِ مِنَ الدَّفِّ و المِزمارِ و القِصبِ و غيرها.»

^۵ رياض المسائل، ج ۸، ص ۱۴۰:

«الثانى: الآلاتُ المُحرَّمةُ، كالعودِ و الطُّبْلِ و الزمرِ، و هياكل العبادة

المبتدعة، كالصنم و الصليب، و آلات القمار، كالنرد و الشطرنج و

غيرها، بإجماعنا المستفيض النقل فى كلام جماعة من أصحابنا، و هو

الحجة؛ مضافاً إلى عمومى الرضى و تاليه، المانعين عن التكبب بكل ما

فيه وجه من وجوه الفساد.»

خشب این آلات است!^۱ یعنی از خشب که ماده این آلات است برای احتراق و امثال ذلک استفاده شود.

نقد قول بعضی فقها در امکان استفاده محلّ از آلات موسیقی در غیر لهو یا شطرنج در غیر قمار
مرحوم آية الله خوانساری صاحب جامع المدارک می فرمایند:

و الظاهر أنّ التّظَرَّ في التحريم إلى صورة البيع و التّكسّب بالمذكورات بالهَيئات الموجودة فيها، و أمّا لو كان النّظر إلى خصوص المادّة من دون توجّه إلى الهيئة فلا دليل على التحريم، نظير بيع الجارية المغنّية باعتبار أنّها مملوكة لا باعتبار كونها واجدة لوصف التّعنى.^۲

«نظر تحريم به همین هیئت و خصوصیت آنها است.»

یعنی نظر تحريم در آلات موسیقی به این خصوصیت موسیقی است و در آلات قمار هم به این خصوصیت قمار است!

«اما اگر در اینجا نظر روی شخص و ماده آن باشد این مسئله اشکالی ندارد و صحیح و درست است.»

مثلاً فروشنده مقدار زیادی اخشاب عود و آلات موسیقی داشته باشد و مشتری هم برای آنها ندارد، می گوید: «من کلّ این اخشاب را به تو می فروشم!» مشتری هم همه را برمی دارد و تبدیل به ذغال و فحم می کند و با آن کباب درست می کند!

^۱ کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۱۱۶.

^۲ جامع المدارک، ج ۳، ص ۸.

شخصی دلش می‌خواهد یک کنیز بخرد، حالا این کنیز اتفاقاً مغنیه درآمد است و شانس او گفته است که برای او هم می‌خواند! ولی شخص درهم خود را به لحاظ تغنی، صرف نمی‌کند؛ یعنی اعطای درهم در ازای تغنی نیست، بلکه می‌خواهد یک کنیز بخرد، اگر گران هم باشد می‌خرد، ولی مقصود اوّلی در این شراء و اشتراء، نفسِ جاریهٔ مملوکه است. فرض کنید زنش مدّتی است که رفته است و این شخص می‌خواهد یک کنیز بیاورد و فعلاً در خانه بگذارد. به بازار می‌رود و اتفاقاً می‌بیند این کنیزی که می‌خواهد بخرد مغنیه هم هست، می‌گوید: «چه بهتر! گل بود و به سبزه نیز آراسته شد!» لذا خود آن جاریه به وصف تغنی در مقام معامله و بیع قرار نمی‌گیرد و این اشکالی ندارد.^۱

فتوای جمیع فقها بر حرمت شطرنج ولو در غیر قمار، با وجود مصادیق غیر قمار

^۱ سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ:

«سؤال: شخصی مدّتی به نواختن موسیقی اشتغال داشته، ولی مدّتی است که آن را ترک کرده است و قصد فروش آن را دارد. آیا پولی را که از فروش ساز خود به دست می‌آورد می‌تواند خرج کند یا جایز نیست؟
جواب: خرید و فروش آلات موسیقی به مسلمان اشکال دارد.»

چنان‌که بیان شد در طول مدت ۱۴۰۰ سال، این فقهای که این‌قدر دقیق و ظریف در مسائل نظر می‌دهند، حتی یک درصد هم احتمال استفاده صحیح و حلال از این آلات را نداده‌اند، لذا تمام فتاوا فتوای بر حرمت است؛ مثل شهید در دروس، علامه، محقق، مرحوم شیخ در مکاسب محرمه^۱ و... .

روایات مقیده حرمت غناء در قبال روایات مطلقه

حرمت موسیقی

در مکاسب در بحث غناء نگاه کنید: نسبت به غنائی که محصول صوت است اشکال است که آیا صوت ترجیح با طرب است یا صوتی است که منضم^۱ به آلات لهو

^۱ کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۷:

«الأوّل ما لا يُقصدُ من وجوده على نحوه الخاصّ إلا الحرام، و هي أمور... و منها: آلاتُ اللّهُو على اختلافِ أصنافِها، بلا خلاف.»

یا دخول الرجال می شود؟^۱ مرحوم فیض کاشانی
قائل به این است که نفس غناء حرام نیست، بلکه آن
ضمّ ضمائم مثل دخول رجال و استعمال آلات لهو و
امثال ذلک موجب حرمت آن است.^۲

همین طور روایات دیگری هم در این زمینه
وجود دارد: یکی روایت علی بن جعفر است:

سَأَلْتُهُ (أَيُّ مَوْسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الْغِنَاءِ: أَيْصَلُحُ فِي الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى وَ
الْفَرَحِ يَكُونُ؟ قَالَ: «لَا بَأْسَ مَا لَمْ يُزَمَّرْ بِهِ.»^۳

یا روایت دیگر:

[عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مَوْسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:] وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْغِنَاءِ هَلْ
يَصَلُحُ فِي الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى وَالْفَرَحِ؟ قَالَ: «لَا بَأْسَ بِهِ [مَا لَمْ يُعْصَ بِهِ].»^۴

یا روایت دیگر:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَجْرُ الْمُغَنِّيَةِ الَّتِي تَزُفُّ الْعَرَائِسَ لَيْسَ
بِهِ بَأْسٌ، لَيْسَتْ بِأَتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ.»^۵

^۱ رجوع شود به کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۲۸۵ - ۲۹۶.

^۲ رجوع شود به الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

^۳ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۱۵۶. ترجمه:

«علی بن جعفر روایت می کند که از برادرم امام کاظم علیه السلام پرسیدم: ... آیا غناء (نغمه سرایی و آوازخوانی) در عید فطر و قربان و زمان شادی و خوشی جایز است؟ حضرت فرمود: "اگر به همراه ساز و آلات موسیقی نباشد اشکالی ندارد."» (محقق)

^۴ قرب الأسناد، ص ۲۹۴. ترجمه:

«علی بن جعفر روایت می کند که از برادرم امام کاظم علیه السلام پرسیدم: ... آیا غناء (نغمه سرایی و آوازخوانی) در عید فطر و قربان و زمان شادی و خوشی جایز است؟ حضرت فرمود: "مادامی که گناهی صورت نگیرد اشکالی ندارد."» (محقق)

^۵ الکافی، ج ۵، ص ۱۲۰. ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "اجرت و مزد زن آوازه خوانی که در مجالس عروسی بخواند اشکالی ندارد به شرط اینکه مردان بر او وارد نشوند."»

معلوم می‌شود صوت محلّل هم وجود داشته است؛ یعنی در همان زمان، **قَسْمٌ مِنْهُ حَرَامٌ** که آن قسمی است که **يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجَالُ** است، و **قَسْمٌ مِنْهُ حَلَالٌ** که مثلاً **فِي الْفَطْرِ وَ الْأَضْحَى وَ الْأَفْرَاحِ** است؛ هر دو وجود داشته است.

اما در استعمال آلات موسیقی اصلاً یک روایت هم نداریم! یعنی یک روایت هم نداریم که از حضرت سؤال کنند که اگر ما این آلات را در افراح به کار ببریم چه حکمی دارد یا اینکه خود ائمه در روایتی ناظر به این قضیه باشند، اصلاً نداریم! در روایات نه تنها اشاره‌ای به قسم محلّل نشده است، بلکه اصلاً قسم محلّل، سدّ شده است، گویا اصلاً قسم محلّل وجود ندارد! مثلاً در روایت **تَحَفِ الْعُقُولِ - الْبَتَّةِ** روایت ضعیف است، ولی منجبر به شهرت است - امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الصَّنَاعَةَ الَّتِي حَرَامٌ هِيَ كُلُّهَا الَّتِي يَجِيءُ مِنْهَا الْفَسَادُ مَحْضًا نَظِيرَ الْبَرَابِطِ وَالْمَزَامِيرِ وَ الشُّطْرَنْجِ وَ كُلِّ مَلْهَوْ بِهِ... وَ مَا يَكُونُ مِنْهُ وَ فِيهِ الْفَسَادُ مَحْضًا وَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَ لَا مِنْهُ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الصَّلَاحِ^۱

(محقق)

^۱ تحف العقول، ص ۳۳۵. ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام: ... و این بدان علت است که خداوند همانا صناعتی را حرام نموده است که همه‌اش حرام است و فقط فساد از آن برمی‌خیزد، مانند تارها، نی‌ها، شطرنج و به‌طور کلی هر آلت لهو و لعب... و آنچه از آن

یعنی این موارد فقط «**الفساد محضاً**» هستند! اگر

قسمی از شطرنج حلال بود که حضرت نمی گفت:

الفساد محضاً است! یعنی محض فساد در این موارد

وجود دارد. بنابراین نفس استعمال این آلات، فساد

محض است، چه أخذ و اعطای درهم باشد و چه

نباشد! آن وقت در این صورت در ادامه می فرمایند:

فَحَرَامٌ تَعْلِيمُهُ وَ تَعَلُّمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَخْذُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ [وَ جَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ مِنْ

یا در آن فقط فساد باشد و در آن یا از آن هیچ جهت صلاحی نباشد.»

(محقق)

جميعُ وُجوهِ الحَرَكَاتِ كُلِّهَا.^۱

یعنی تمام اینها در این موارد حرام است.

در روایت درباره شطرنج هم دارد:

مُقَلَّبُهَا كَمُقَلَّبِ لَحْمِ الْخَنزِيرِ!^۲

بر این اساس فخرالمحققین در شرح ارشاد حتی

خیلی بالاتر را بیان کرده و گفته است:

أَنَّهُ يَحْرُمُ فِعْلُهَا وَ إِنْ كَانَ لَغَيْرِ اللَّهْوِ، لِأَنَّهُ يُقْصَدُ بِهِ الْحَرَامُ غَالِبًا.^۳

«ولو اینکه برای غیر لهو باشد باز هم حرام است! چون غالباً در آنها قصد حرام وجود دارد.»

یعنی مثلاً شخصی می خواهد شطرنج را برای

خودش بازی کند و نمی خواهد مقامر داشته باشد یا

این آلات را برای غیر مجلس لهو استعمال کند،

باز هم استفاده از آنها حرام است!^۴

^۱ تحف العقول، ص ۳۳۶. ترجمه:

«در این صورت تعلیم، یادگیری، مبادرت به آن، اجرت گرفتن بر آن و هر گونه تصرف و حرکتی در رابطه با آن حرام خواهد بود.»

^۲ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۹. ترجمه:

«حرکت دادن آن (شطرنج) مانند حرکت دادن گوشت خوک می باشد!» (محقق)

^۳ مفتاح الکرامه، ج ۱۲، ص ۱۰۶، به نقل از فخرالإسلام در شرح الإرشاد.

^۴ مسند الإمام زید، ص ۴۲۲:

«حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْعَبُونَ بِالنَّرْدِ فَضَرَبَهُمْ بِدِرَّتِهِ حَتَّى فَرَّقَ بَيْنَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: «أَلَا وَ إِنْ الْمَلَاعِبَةُ بِهَذِهِ قِمَارًا كَأَكْلِ لَحْمِ الْخَنزِيرِ، وَ الْمَلَاعِبَةُ بِهَا غَيْرُ قِمَارٍ كَالْمَتَلَطِّحِ بِشَحْمِ الْخَنزِيرِ وَ بِدُهْنِهِ!» ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَذِهِ كَانَتْ مَيْسِرَ الْعَجَمِ وَ الْقِدَاحُ كَانَتْ مَيْسِرَ الْعَرَبِ، وَ الشَّطْرَنْجُ مِثْلُ النَّرْدِ.»

ترجمه:

«زید بن علی از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرد که آن حضرت از کنار گروهی بازی کننده با نرد عبور کردند، با تازیانه آنها رازده و متفرق ساختند. سپس فرمودند: «آگاه باشید که قماربازی با آن مانند

پس معلوم می‌شود که ممکن است برای غیر از موارد غالب هم استفاده شود؛^۱ یعنی این آلات برای غیر از مجالس لهو و غیر از مجالس دخول رجال هم ممکن بود استفاده شود، اما در عین حال هیچ‌کس فتوا به حلیت آن نداده است. از این معلوم می‌شود که اصلاً استعمال این آلات حرام است؛ سواءً اینکه در مجالسی باشد که با ضمّ ضمائم، موجب حرمت این آلات شود، مثل فتوای مرحوم فیض دربارهٔ غناء که فرموده بود:

غناء نفساً حرام نیست، بلکه به واسطهٔ مجالسی که شرایط آن موجب حرمت می‌شود حرام است!^۲

یا اینکه بدون آن حرام باشد، مثل فتوای سایر فقها بر حرمت غناء مطلقاً.^۳

جواز استفاده از مادهٔ آلات لهو با وجود ندرت

خوردن گوشت خوک است و بازی بدون قمار مانند کسی است که دست خود را داخل چربی و روغن خوک کرده باشد. «سپس فرمودند: «نرد آلت قمار عجم است و قِداح (تیرهایی که برای قمار استفاده می‌شد) آلت قمار عرب است و شطرنج مثل نرد است.»» (محقق)

^۱ غنا - موسیقی، ج ۲، رسالهٔ الروضة الغناء فی تحقیق معنی الغناء، آیه‌الله شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی، ص ۱۴۹۸، مکتوب در سال ۱۳۴۹ هـ. ق:

«نرد و شطرنج، آلت حرام است ولو آنکه ممکن باشد انتفاع حلال از آنها.»^۲ رجوع شود به الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

^۳ أجوبة المسائل المهنائية، علامه حلی، ص ۲۵؛ شرایع الإسلام، ج ۲، ص ۴؛ الدروس، ج ۳، ص ۱۶۲.

ابتلا و حرمت استعمال غیر لهوی با وجود کثرت

ابتلا

روی این حساب، بر اساس شَمّ فقاہت و تجربہ تاریخ فقہ، وقتی به تاریخ فقہ نسبت به مسئلہ استعمال آلات موسیقی و شطرنج و نرد و تمام این مواردی که در روایات وجود دارد نگاه کنیم، این مطلب را به ما افاده می‌کند که از زمان ائمه **إلی زماننا هذا**، با وجود اینکه استعمال این آلات موسیقی در غیر از مجالس لهو و لعب هم ممکن بوده است، مثلاً شخصی در منزل خودش تنها و متفرّداً و برای خودش بخواهد نی بزند و آلات موسیقی استعمال کند؛ ولی در عین حال یک نفر تا به حال فتوای به حلّیت نداده است!

در اینجا استفادۀ فقہی به این کیفیت است: موارد مصادیق یک فتوا را بررسی می‌کنیم که اگر فتوایی بر حرمت یا حلّیت داده می‌شود، چه مصادیقی دارد؟ حالا احتمال استفاده از مادۀ این آلات آمده است با اینکه اگر بخواهید بنا بر حساب احتمالات نگاه کنید شاید یک در میلیون این احتمال وجود داشته باشد که یک نفر شطرنج را برای مادۀ آن بخرد، یعنی

تبدیل به ماده‌ای کند که موجب احتراق

شود! حالا چه کسی عود و طنبور و آلاتی که هر کدام قیمت‌های خیلی عالی دارند، فقط به خاطر ماده‌اش می‌خرد تا مثلاً با آن بخواهد یک خط‌کش درست کند؟! چه کسی چنین کاری انجام می‌دهد؟! حالا فقها این احتمال یک در میلیون را به حساب آورده‌اند با اینکه مصداق حلّیت اشتراء عود و آلات موسیقی و شطرنج به خاطر ماده آنها یک در میلیون و حتی بیشتر از میلیون است! الآن در دنیا یک آمار بگیرید و بگویید: «چند نفر آلات موسیقی را به خاطر ماده آن و احتراق با آن می‌خرند؟» یک در میلیارد هم شاید نباشد! ولی به خاطر اینکه آن حکم حلّیت به کلّیت خودش محفوظ باشد و اگر یک مورد برای حلّیت پیدا شود دست انسان بسته نباشد، فقها آن احتمال یک در میلیارد را داخل در فتوا به حساب آورده‌اند.

حالا استفاده در غیر مجالس لهو و لعب چند درصد احتمال وجود دارد؟ اقلّاً پنجاه درصد! اگر نگوید پنجاه درصد، دیگر احتمال سی درصد که وجود دارد! آن وقت سؤال ما این است: چطور فقها این احتمال یک در میلیارد را که شخصی بخواهد این

آلات موسیقی را به خاطر استفاده محلل آن برای احتراق یا ساختن خط کش و امثال ذلک بخرد، داخل در فتوا به حساب آورده اند؛ اما با اینکه حداقل سی درصد قضیه ممکن است استفاده محلل در غیر مجالس لهو و لعب داشته باشد، باز در عین حال همه فقها فتوای به حرمت داده اند؟! این کیفیت فتوا دادن برای چیست؟ به خاطر این است که اصل قضیه حرام است، یعنی اصل استعمال آلات موسیقی در هر زمان و در هر شرایطی موجب حرمت است! اگر فقها این احتمال حلیت را در روایات می دادند قطعاً باید استعمال آلات موسیقی را منقسم به قسمین می کردند: **قِسْمٌ مُحَرَّمٌ و قِسْمٌ مُحَلَّلٌ!**

من باب مثال همان طور که فتوا می دادند که تیغ های ریش تراشی (تیغ هایی که با آن در سابق می تراشیدند) حرام است و می گفتند که چون اغلب استعمال آن برای تراشیدن ریش است، اگر به خاطر تراشیدن ریش باشد موجب حرمت است؛ اما در عین حال همان هایی که فتوا به حرمت می دادند - مثل مرحوم والد که فتوا بر حرمت این آلت حلاقه

برای حلقِ لَحیه می‌دادند - همین‌طور اگر برای
استفادهٔ محلّ بود فتوا

بر حلیت می دادند، مثلاً فرموده‌اند:

نوره برای اِبْطین^۱ مکروه است (به‌خاطر اینکه نوره برای سینه مضر است) و در روایت داریم که اِبْطین مستحب است حلق شود یا مثلاً با چیز دیگری انجام شود؛^۲ ولی همین نوره برای غیر اِبْطین مستحب است!^۳

پس مشخص است که این آلت حلاقه یک استفاده محلل دارد و یک استفاده محرّم.

همین‌طور الآن نسبت به آلات و ادوات بلاغیه مثل تلویزیون، رادیو، ویدئو و آلات دیگر هم همین مطلب را می‌گوییم که این آلات استفاده محلل هم دارند! وقتی از من نسبت به ویدئو سؤال می‌کنند، می‌گویم: اگر برای استفاده محلل باشد اشکالی ندارد و اگر برای استفاده محرّم باشد حرام است! برای رادیو و ضبط هم همین‌طور است و فرقی نمی‌کند؛ هر کدام از اینها یک استفاده محلل هم دارند.

همین‌طور در مورد دم و خون هم همین را می‌گوییم. در زمان سابق دم و خون استفاده محلل نداشته است و آن زمان خون حرام بوده است، لذا فتوا بر حرمت داده‌اند. ولو اینکه فتوا بر حرمت داده

^۱ فرهنگ ابجدی: «الإبط: زیر بغل.»

^۲ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۱۳۵.

^۳ همان، ص ۶۴ - ۷۲.

شده است و در این مورد هم روایت داریم، ولی چون الآن استفاده محلل دارد اشکالی ندارد. خون را در بیمارستان‌ها و مستشفی و به‌خاطر مرضی و جراحی مورد استفاده قرار می‌دهند و اشکالی هم ندارد.

عدم اعتنای فقها به وجه حلّیت موسیقی با وجود توجه آنها به دو وجه حرمت و حلّیت

بنابراین استفاده عقلایی هیچ‌وقت موجب حرمت نیست و اصلاً معنا ندارد که حرمت روی استفاده عقلایی و صحیح قرار بگیرد. آن‌وقت در خصوص مسئله آلات موسیقی، در تمام این ۱۴۰۰ سال حتی یک فقیه هم فتوا به حلّیت آلات موسیقی نداده است، با اینکه قطعاً آلات موسیقی می‌توانست حداقل سی یا چهل درصد در غیر مجالس لهو و لعب استفاده شود و از موارد محلّله باشد! اما هیچ‌کسی چنین فتوایی نداده است، در حالی که معلوم است که این فقها در این صورت قطعاً چنین فتوایی می‌دادند!

لذا روایات، ناظر به قضیّه حرمت این آلات است
 مطلقاً، یعنی اصلاً کلّ استعمال آلات را حرام می‌داند؛
 روایاتی که «**و اللّٰهی بها**» را چنین می‌داند یا
 «**المُقَلَّبُهَا كَالْمُقَلَّبِ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ**» می‌داند، و هم نرد
 و هم شطرنج و هم استعمال آلات و امثال ذلک را
 شامل است.^۱

در اینجا ببینید نظر مرحوم صاحب جواهر نسبت
 به قضیّه چیست:

النَّوْعُ الثَّانِي مِمَّا يَحْرُمُ التَّكْسُبُ بِهِ لِتَحْرِيمِ مَا قُصِدَ بِهِ مِنَ الْغَايَاتِ الَّتِي وُضِعَ لَهَا الشَّيْءُ
 كَالآلَاتِ اللَّهْوِ مِثْلِ الْعُودِ وَالزَّمْرِ، وَ هِيَ الْكُلُّ الْعِبَادَةِ الْمُتَبَدِّعَةِ كَالصَّلِيْبِ وَالصَّنَمِ، وَ الْآلَةَ
 الْقِمَارِ كَالنَّرْدِ وَالشَّطْرَنْجِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ بِإِلَّا خِلَافٍ أَجْزُهُ فِيهِ، بَلْ الْإِجْمَاعُ يَقْسِمِيهِ عَلَيْهِ
 وَ النَّصُوصُ، فَفِي خَنْزِيرٍ نَحْفِ الْعُقُولِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «**إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الصَّنَاعَةَ
 الَّتِي حَرَامٌ هِيَ كُلُّهَا الَّتِي يَجِيءُ مِنْهَا الْفَسَادُ مَحْضًا نَظِيرَ الْبِرَابِطِ وَالْمَزَامِيرِ وَ
 الشَّطْرَنْجِ وَ كُلِّ مَلْهُوٍّ بِهِ وَ الصَّلْبَانِ وَ الْأَصْنَامِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ**» إِلَى أَنْ قَالَ: «**فَحَرَامٌ
 تَعْلِيمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ اخْتِادُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ وَ جَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ مِنْ جَمِيعِ وُجُوهِ
 الْحَرَكَاتِ**»^۲

^۱ السرائر، ج ۳، ص ۵۷۷؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۵۸.

^۲ تحف العقول، ص ۳۳۵.

^۳ جواهر الكلام، ج ۲۲، ص ۲۵. ترجمه:

«نوع دوم از آن چیزهایی است که کسب درآمد از آنها حرام شده است
 به خاطر اینکه هدفی که اساساً این وسایل برای آن هدف ساخته شده‌اند حرام
 است؛ مانند آلات لهو و لعب مثل تار و نی، و مانند مجسمه‌هایی که برای
 عبادت ساخته می‌شوند مثل صلیب و بت، و مانند آلات قماربازی مثل
 تخته نرد و شطرنج و مانند آنها؛ بدون اینکه در این مسئله هیچ خلافتی بیابم،
 بلکه اجماع به هر دو قسمش بر آن حاصل و اخبار نیز بر آن دلالت دارد. در
 خبر تحف العقول از امام صادق علیه السلام آمده است: "و این بدان علت
 است که خداوند همانا صنعتی را حرام نموده است که همه‌اش حرام است
 و فقط فساد از آن برمی‌خیزد مانند تارها، نی‌ها، شطرنج و به‌طور کلی هر
 آلت لهو و لعب، و صلیب‌ها و بت‌ها و مانند آن." تا اینکه حضرت فرمود:
 "در این صورت تعلیم، مبادرت به آن، اجرت گرفتن بر آن و هر گونه تصرف
 و حرکتی در رابطه با اینها حرام خواهد بود." (محقق)

این روایت، حرمت استعمال این آلات را با این شدت و حدت می گوید! نمی توانیم بگوییم که این اطلاق، حمل بر مورد غالب می شود؛ در حالی که جا برای بیان بود و حضرت می توانست بیان کند که در مواردی که مورد حرمت نیست، استعمالش حلال است و در غیر آن اشکال دارد! بعد دیگر خود مردم می دانستند که به چه نحوی انجام دهند!

و فی خَبَرِ أَبِي بَصِيرٍ الْمَرْوِيِّ عَنْ مُسْتَطْرَفَاتِ السَّرَائِرِ عَنْ جَامِعِ الْبَزْنَطِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضًا: «بَيْعُ الشَّطْرَنْجِ حَرَامٌ وَ أَكْلُ ثَمَنِهِ سُحْتٌ وَ اتِّخَاذُهَا كُفْرٌ وَ اللَّعِبُ بِهَا شِرْكٌ وَ السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ عَلَى مَعْصِيَةٍ وَ كَبِيرَةٍ، وَ الْخَائِضُ يَدَهُ فِيهَا كَالْخَائِضِ يَدَهُ فِي لَحْمِ الْخَنْزِيرِ، وَ الْمُرْسِلُ الْمُقَلَّبُ لَهَا (أَيِ الشَّطْرَنْجِ) كَالْمُقَلَّبِ لَحْمِ الْخَنْزِيرِ.»^۱

بعد صاحب جواهر می فرماید:

بل فی شرح الأستاذ: أَنَّ ظَاهِرَ الْإِجْمَاعِ وَ الْأَخْبَارِ عَدَمُ جَوَازِ الْعَمَلِ وَ الِاسْتِعْمَالِ وَ الْإِنْتِفَاعِ وَ الْإِبْقَاءِ وَ الْاِكْتِسَابِ بِجَمِيعِ وُجُوهِهِ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ قَصْدِ الْجَهَةِ الْمُحَلَّلَةِ وَ غَيْرِهَا.^۳

پس معلوم می شود باز جهت محلل غیر ملهو

^۱ السرائر، ج ۳، ص ۵۷۷.

^۲ جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۲۵. ترجمه:

«و در خبر ابوبصیر که از مُسْتَطْرَفَاتِ کتاب سرائر از جامع بَزْنَطِيّ از امام صادق علیه السّلام روایت شده است آمده است: "فروش شطرنج حرام است و مالی که در عوض آن گرفته می شود حرام، و تهیه اش کفر، و بازی با آن شرک به خدا، و سلام کردن به کسی که با شطرنج بازی می کند معصیت و گناهی بزرگ است و کسی که به آن دست یازد مانند کسی است که در گوشت خوک دست فرو برده است و آن کس که (مهره یا صفحه) آن را حرکت دهد پس گویی که گوشت خوک را حرکت داده است!"» (محقق)

^۳ جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۲۵. ترجمه:

«در شرح استاد (شیخ جعفر کاشف الغطاء، رَحِمَهُ اللهُ) آمده است: ظاهر اجماع فقها و اخبار، آن است که ساخت این آلات و استفاده از آنها و بهره بردن و نگه داشتن و خرید و فروش آنها مطلقاً حرام است، بدون هیچ تفاوتی بین اینکه قصد جهت حلال بکنند یا جهات دیگر!» (محقق)

– مثلاً قصد محلل در مورد شطرنج که

استفاده از ماده آن است - در اینجا وجود داشته است، و با توجه به این قضیه باز همه فتوای به حرمت داده‌اند!

و لا بَیْنَ قَصدِ المادَّةِ و قَصدِ الصَّورةِ، لَکن فی المسالک: «إن أمکن الانتفاع بها فی غیر الوجهِ المُحرَّم، علی تلك الحالة (یعنی قصد ماده را داشته باشند) منفعة مقصودة، فأشترها لتلك المنفعة، لم یبعد جواز بیعها إلا أن هذا الفرض نادر؛ فالظاهر أن ذلك الموضوع المخصوص لا ینتفع به إلا فی المُحرَّم غالباً، و النادر لا یقدح، و من ثمَّ أطلقوا المنع من بیعها.» و تَبِعَهُ عَلَیهِ جَمَاعَةٌ مِنْ مُتَأَخِّرِیِ الْمُتَأَخِّرِينَ^۱.

حرمت نگهداری آلات موسیقی (ت)

جمع‌بندی حرمت اطلاق استعمال آلات موسیقی

بنا بر اتفاق فقها

بنابراین حتی اگر ادعای اجماع نکنیم، ولی فتوای اکثر فقها مثل صدوق و امثال ایشان **إلی زماننا هذا** را نسبت به استعمال آلات موسیقی تتبع کرده‌ایم و تمام این فقها فتوا به حرمت داده‌اند و هیچ موردی استثنا نکرده‌اند. اگر هم موردی استثنا شده باشد آنجایی است که استفاده محلل شده باشد، مثل

^۱ همان. ترجمه:

«هم‌چنین تفاوتی وجود ندارد که در خرید و فروش آنها ماده آنها مورد نظر باشد یا هیئتشان؛ ولیکن در مسالک آمده است: "اگر بتوان از این وسائل در جهتی غیر حرام استفاده کرد به این شکل که آن منفعت به‌طور طبیعی مورد قصد واقع شود و هم‌چنین مشتری به‌خاطر آن منفعت اقدام به خرید آنها کند، در این صورت قول به جواز بعید نمی‌نماید؛ إلا اینکه این فرض، فرضی نادر است. بنابراین ظاهر آن است که این وسائل غالباً در حرام مورد استفاده قرار می‌گیرد و یک فرض نادر قادح حکم کلی به حرمت نیست، و به لحاظ همین نکته است که فقها حکم مطلق به منع بیع نسبت به اینها کرده‌اند." و گروهی از متأخرین متأخرین نیز از ایشان تبعیت نموده‌اند.» (محقق)

استفاده از مادهٔ آلات برای احتراق یا مثل جاریهٔ مغنیه
به اعتبار مملوکه بودن. هیچ‌کدام از فقها در آن
مواردی که [ظاهراً] نفس استعمال می‌توانست محلل
باشد فتوا بر حلّیت نداده‌اند، بلکه همه قائل به
حرمت استعمال شده‌اند.^۱

۲

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، اسفار، درس ۶۳۴:

«اگر شما ساز بگیریید و در منزلتان ببرید و از آن استفاده نکنید، باز
خرید و فروش آن حرام است.» ←

^۲ ← یعنی دو عنوان در اینجا وجود دارد: یکی عنوان حرمت استفاده از
شیئی که موجب بروز و ظهور ساز است. در حکایات داریم که فارابی در
مجلسی رفت و کدویی برداشت و دو تا نخ به آن آویزان کرد و شروع به زدن
کرد. * کدو که دیگر ساز نیست؛ کدو را خورشت می‌کنند و می‌خورند!
حالا اگر شما کدو را به نیت اینکه آن را تبدیل به ساز کنید بگیریید، این
معامله باطل است... یعنی همین کدو را انسان به جای اینکه برای خوردن
استفاده کند، به عنوان آلت موسیقی استفاده کند، حرام می‌شود. فرض کنید
مردم هندوانه یا خربزه یا هر چیزی را به عنوان آلت موسیقی به کار ببرند باز
حرام می‌شود. این دیگر بسته به ذوق و ابتکار افراد دارد که این ذوق خلاق
او چگونه از این نعمات الهی استفادهٔ بهینه کند!

هم‌چنین شنیده‌ام که خیلی از منازلی که می‌سازند جایی هم برای مشروب
درست می‌کنند تا مثلاً این خانه و این طبقه جایی هم برای مشروب داشته
باشد! حالا بر فرض هم چیزی دستگیرش نشود که در آنجا بگذارد؛ ولی
همین درست کردن این مکان، حرام می‌شود گرچه چیزی هم در آن نیست.
همین سنگ و همین گچ حرام می‌شود و پولی که معمار برای این مقدار
گرفته حرام است و اکل آن هم حرام است. پول آن شخصی هم که آجر
برای همین قسمت داده است حرام می‌شود.

همان‌طور که این رسم وجود دارد که شخصی با اینکه هیچ سوادى ندارد و
چیزی نمی‌فهمد، ولیکن جایی برای کتابخانه درست می‌کند و اصلاً این
کتابخانه به عنوان یک دکور، جزء ساختمان حساب می‌شود؛ همین‌طور الآن
برای دکور منازل خود سازی می‌خرند و به دیوارشان آویزان می‌کنند،

بنابراین صرف نظر از این قضیه، آنچه راجع به
قضیه استفاده از آلات موسیقی به دست می آید،
حرمت استفاده این آلات است مطلقاً، و نسبت به این
قضیه وجه محللی به نظر نمی رسد.^۱

با اینکه اهل ساز نیستند و ممکن است سالها بگذرد و دست نگذارند و فقط گرد و خاکش را بگیرند! اما این آلتی است که عنوان محرم روی آن رفته است، گرچه به عنوان قشنگی استفاده شده است. نفس قشنگی هیچ اشکالی ندارد! انسان می خواهد یک وسیله قشنگ بگیرد، حالا به جای اینکه یک تابلو آویزان کند یک ساز می گذارد که هم قشنگ است و هم یک چیز جدیدی است! ولی این درست نیست و حرام است! چون این وسیله ای است که الآن عنوان حرمت را از خود سلب نکرده است، بلکه تا شما نگاه می کنی می گویی: "این ساز است!" اینکه می گوئیم: "این ساز است" با خودش مفهوم حرمت و عدم جواز بیع را هم آورده است، گرچه بگوید: "خدایا، من در عمرم حتی به این ساز دست هم نزده ام، فقط خادم من آن را تمیز کرده است!" اما همین که این ساز را خریده و در خانه خود آورده است حرام است.

مجسمه ها هم از همین باب است. همه این مجسمه هایی که در منازل وجود دارد حرام است و موجب کدورت است؛ گرچه مثلاً نظر انسان برای مجسمه آوردن نباشد، ولی همین نفس وجود آنچه عنوان مجسمه پیدا کرده و شارع بر صنعت و بیع و حفظ آن، حکم حرمت کرده است به همین جا سرایت می دهد. اتفاقاً موضوع مجسمه از آن مواردی است که در همان زمان هم مبتلا به بوده است، نه اینکه فقط به حالت معبود بودن آن - چنان که خیلی از افراد در منازل خود به عنوان عبادت قرار می دهند یا مثل بودائی ها و گاوپرست ها که مجسمه های گاو را در خانه خود می گذارند - اختصاص داشته باشد، بلکه نفس وجود مجسمه اثری دارد که بر اساس آن، شارع حکم به حرمت کرده است و آن حکم با تغییر و تبدلات احوال از بین نمی رود و به حال خود باقی است.»

* رجوع شود به وفیات الأعیان، ج ۵، ص ۱۵۵.

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (طهران)، جلسه ۲۶:

«سؤال: فرزندم مرتباً در منزل موسیقی گوش می کند و اگر به او اعتراض کنم روترش می کند و عصبی می شود. لطفاً بفرمایید تکلیف چیست؟
جواب: موسیقی حرام است و در این مطلب شکی نیست. انسان باید با

عدم جواز مطلق موسیقی ولو مؤثر در تجرد و

تلطیف نفس

ولی باید در اینجا مطلبی را هم تذکر داد و آن این است: شاید بعضی افراد استناد کنند به اینکه ممکن است در بعضی از موارد، جنبهٔ لهویّتی که مقرون به استفاده از این آلات است وجود نداشته باشد، بلکه مثلاً انسان حالت انبساط و فرح و انشراح و امثال ذلک پیدا کند. این حالات وجود دارد و این طور نیست که وجود نداشته باشد. خود انسان هم این مسئله را احساس می‌کند. حتی بعضی از ریتم‌ها و کیفیات وجود دارد که یک نحوه جریان خاصی در ذهن انسان ترسیم می‌کند و بعضی از معانی را در ذهن انسان پدید می‌آورد؛^۱ یعنی اصلاً خود کیفیت

اخلاق و رفتار خوب، امر به معروف و نهی از منکر کند. البته کوتاه آمدن غلط است، ولی رفتار هم باید رفتار مناسبی باشد تا بهتر بتواند در آن مسئله مؤثر باشد. انسان اگر دید که نسبت به این مسئله هنوز مطلب تغییر پیدا نکرده است باید در رفتار خودش تغییری بدهد که افراد در منزل متوجه بشوند که انسان از کارهای آنها رضایتی ندارد، و انسان نمی‌تواند از این مطالب، بی تفاوت بگذرد.»

^۱ الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۹، تعلیقه آیه الله شعرانی:

«قد حُکي عن العارفين بهذا الشَّانِ أحوالٌ غريبةٌ و أعمالٌ عجيبةٌ منها: إنَّ يعقوبَ بنَ إسحاقَ الکندي لعبَ بالعود عند مريضٍ مُشرفٍ على الموت فنُهِّج فيه الحرارة الغريزية و قعد و أوصى بما أراد ثمَّ لما زال



می‌کند همان‌طوری که بر خلاف آن هم خیلی از مسائل وجود دارد، مثل الحانی که مسائل حیوانی را در انسان القاء می‌کند، مانند القاء مسائل شهوانی یا تحریک قوه غضبیّه یا اعتیاد به یک نحوه جمود یا تقلید عن عمیاء.^۱

۱ ← أثر الغناء سقط و مات، و روى أن بعضهم كان عنده لحنٌ منومٌ و بعضهم كان يُغنى بلحنٍ يُثير الحماسة و يُحمي الغيرة في الحرب و بعضهم يوجد الخوف في العدو فيهرب. و بالجملة لتركيب أنواع النعم على أنحاء مختلفة تأثير في النفوس... و حكى الراغب في كتاب المحاضرات: "أن ماسرجويه بكى من قراءة أبي - رضى الله عنه - فقل له: كيف تبكى لكتاب لا تُصدّق به؟! فقال: أبكاني الشّجا! و قال إسحاق الموصلي: أمر الصوت عجيب؛ منه ما يسرّ سرورًا يُرقص و منه ما يُبكي و منه ما يُكمد و منه ما يُزيل العقل حتّى يُغشى على صاحبه، و ليس يعترى ذلك من قبل المعاني لأنهم في كثير من الأحوال لا يفهمون."» ترجمه:

«از مغنیان و موسیقی‌شناسان، احوال غریب و اعمال شگفت‌انگیز نقل شده است؛ از جمله آنکه یعقوب بن اسحاق کندی نزد یک مریض مُشرف به مرگ، تار نواخت به‌طوری که باعث تحریک حرارت غریزی آن مریض شد و او نشست و به آنچه می‌خواست وصیت کرد، سپس وقتی اثر آن نواختن زوال یافت، افتاد و مُرد. هم‌چنین روایت شده است که بعضی از آنها لحنی خواب‌کننده داشته‌اند و برخی لحنی داشته‌اند که شور حماسی و دلاوری را برمی‌انگیخت و برخی آتش غیرت را در جنگ برمی‌افروخت و برخی ترس در دشمن ایجاد می‌کرد که آنها فرار می‌کردند. به‌طور کلی ترکیب انواع نغمه‌ها به نحوه‌های مختلف، تأثیر زیادی در نفوس دارد... راغب در کتاب محاضرات حکایت می‌کند: "ماسرجویه (طیب مشهور یهودی مسلک در زمان بنی‌امیه) از قرائت ابی (بن کعب) به گریه افتاد. به او گفتند: چطور از قرائت کتابی که به آن ایمان نداری گریه می‌کنی؟! گفت: آن حزن (موجود در قرائت او) مرا به گریه واداشت! اسحاق موصلی گوید: مسئله صوت، شگفت‌آور است؛ برخی موارد آن، سرور و شادی رقص‌آوری ایجاد می‌کند، برخی به گریه می‌اندازد، برخی حزن شدید و دردآوری ایجاد می‌کند، برخی عقل را زائل می‌کند به‌طوری که شخص بی‌هوش می‌شود. عروض این احوال به خاطر معانی آن آواز نیست، چون آنها در غالب اوقات، معانی آن را

به خصوص امروزه بسیاری از مسائلی که ممکن است به این آسانی و سادگی برای شخص قابل قبول نباشد، در ضمن یک لحن و یک کلاس موسیقی به مستمعین القاء می‌کند و آن شخص **من حیث لا یشعر** این معنا را تلقی می‌کند. این مطلب خیلی عجیب است که در ضمن ألحان، آن معانی و مفاهیم خودشان را القاء می‌کنند! این قضیه از همه چیز بدتر است؛ یعنی از آن تحریک شهوت و غضب و امثال ذلک هم خطرناک‌تر است!^۱

نمی‌فهمند.» (محقق)

الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۹، تعلیقه آیه‌الله شعرانی:

«هی (أی بعض الألحان) ما تُرغَّب فی الحرام و تبعث علیه کتهیج الشهوة و الرغبة فی شرب المُسکر و اللّهُو و الفساد أو یثیر الغيرة و الحمیة لقتل نفسٍ محرّمةٍ و إثارة فتنةٍ نائمة.» ترجمه:

«برخی از لحن‌ها انسان را به سمت حرام ترغیب می‌کند و برمی‌انگیزاند؛ مثل اینکه شهوت را تحریک می‌کند و رغبت در شراب‌خواری و انجام امور لهوی و فساد ایجاد می‌کند، یا تعصّب برای کشتن یک نفس محترمه و برپا کردن یک فتنة خفته و فروکش کرده را برمی‌انگیزاند.» (محقق)

^۱ کمیته ۳۰۰ کانون توطئه‌های جهانی، جان کولمن (مأمور سابق سازمان جاسوسی بریتانیا)، ص ۲۶، ۲۷، ۱۰۲ و ۱۰۳:

«[از اهداف سازمان‌های مخفی و توطئه‌گر این است که] جوانان کشور از طریق گرایش به موزیک راک و مواد مخدر برای عصیان علیه سنت‌های موجود ترغیب شده، و نهایتاً موجب از هم پاشیدن اساس خانواده خواهند گردید... [از دیگر اهداف آنها] به وجود آوردن و معرفی فرقه‌های تازه و فعال نمودن فرقه‌هایی [است] که در حال حاضر موجود هستند. از آن جمله می‌توان از گروه‌های طرفدار موزیک راک و... سایر گروه‌های تاویستاک راک که در رأس آنها بیتل‌ها (Beatles) قرار داشتند، نام برد... شیوه زندگی

روی این قضیه خیلی کار شده است؛ به خصوص

در کیفیت استفاده در بعضی

عجیب بیتل‌ها، موجب جلب میلیون‌ها جوان آمریکایی به سوی فرقه تازه آفریده شده آنان گردید... . با ورود تعداد زیادی از گروه‌های کنسرت راک بریتانیایی به ایالات متحده، اجرای برنامه‌های موسیقی آنان، به صورت یکی از اصول زندگی اجتماعی جوانان آمریکا درآمد. به موازات انجام این کنسرت‌های گسترده، استعمال مواد مخدر در میان جوانان آمریکا افزایش فزاینده‌ای پیدا کرد.»

جنگ علیه خانواده، ویلیام گاردنر، ص ۴۲۸؛ هم‌چنین رجوع شود به کاوشی در معنویت‌های نوظهور، ص ۲۹۱ - ۲۹۶، به نقل از سلاطین فلزی، اریک آدامز (شاعر مشهور متال)، ص ۱۱۳، و سپوترا قوم محزون، ص ۱۸، ۲۰ و ۹۸، و بلک سبت، شب را ورق بزن، ص ۲۶۶ - ۲۶۸ و ۳۹۴. هم‌چنین رجوع شود به جهان تاریک، ص ۱۲۱ - ۱۴۵؛ شناخت و بررسی شیطان‌پرستی، ص ۱۳۳ - ۱۹۱.

از امراض در بین اطبای نفس رایج و دارج است.^۱
همچنین این مسئله در کیفیت استعباد و تحت تسخیر
درآوردن نفوس خیلی رایج است. لذا این مسئله
یکی از خطراتی است که متوجه این قضیه می‌باشد!^۲
علی‌کلّ حال شکی در این مسئله نیست که
بعضی از انواع کیفیات موسیقی موجب حزن و
موجب انبساط غیر حیوانی در انسان می‌شود، ولی

^۱ مفتاح الطب و منهاج الطلاب، ص ۲۳۹:

«علم موسیقی از جهتی داخل در علم طب است و ثاؤن اسکندرانی از قول
بقراط نقل کرده است که "قدما، بیماران را با نوای آهنگ موسیقی شفا
می‌بخشیدند."» در تعلیقه می‌نویسد:

«حکایت شده که در جزیره اندلس پزشکانی بوده‌اند که با موسیقی آشنایی
داشتند. آنان نبض بیمار را می‌گرفتند و آهنگی مطابق میل او می‌نواختند و با
این وسیله، بسیاری از دردهای آن بیمار را نابود می‌ساختند. (الأحكام النبویة
فی الصناعة الطبیة، ج ۲، ص ۳۲) علی بن عباس مجوسی می‌گوید: "پزشک
باید آشنا به آهنگ‌های موسیقی باشد تا انگشتانش به گرفتن نبض ریاضت
یابد و بدان وسیله رگ را بشناسد." (کامل الصناعة، ج ۱، ص ۱۲) از
جالینوس نقل شده که گفته است: او از طریق آهنگ‌ها و الحان به مزاج و
قوا (نیروهای بدن) پی می‌برده است. (مختار من کتاب اللّهُو و الملاهی، ص
۲۲).»

الطبّ العربی التونسی فی عشرة قرون، ص ۴۴:

«للموسیقی تأثیرٌ علی الطبائع و لا شکّ، فإنّ أصناف الموسیقی لها تأثیرٌ
علی کلّ صنفٍ من أصناف الأمراض النفسیة کالمالیخولیا.» ترجمه:

«موسیقی تأثیری بر طبایع دارد و شکی نیست که انواع موسیقی بر هر نوعی
از انواع امراض روحی مانند بیماری مالیخولیا، تأثیری دارد.» (محقق)

همچنین رجوع شود به اعجاز موسیقی، ص ۱۳۵؛ پزشکی سنتی و عامیانه
مردم ایران با نگاه مردم‌شناختی، ص ۲۶۹؛ الموسیقی الکبیر، فارابی؛ رسائل
اخوان الصفا.

^۲ رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۸۶.

صحبت در این است: با این تأکیدی که شارع نسبت
به حرمت دارد ما نمی‌توانیم این احتمال را مبرّر
عقلایی و مبرّر نقلی بدانیم، لعلّ اینکه این حالت حزن
یا سرور در چنین موقعیتی اثرات سوء جدایی داشته
باشد و آن اثرات سوء موجب عدم رشد انسان و سدّ
ارتقاء و تکامل

انسان شود، و إلاً در غیر این صورت شارع می‌توانست این احتمال را بیان کند.

بله، احتمال می‌دهیم که بعضی از این انواع موسیقی مفید باشد، یعنی برای رشد انسان و برای تجرید و تجرد و تلطیف نفس مفید باشد؛ این حالت انبساط در جای خود! چون مسئله صدا در کیفیت حرکت و سلوک انسان و تجرد نفس بسیار مسئله عجیبی است!^۱ این قضیه، قضیه بسیار مهمی است! ولی صحبت در این است که شارع به لحاظ دفع آن موارد فاسده و عدم وقوع در هلاکات و جلوگیری از مفسد استفاده از این آلات، به طور کلی سدّ باب انتفاع از آلات موسیقی را کرده و اصلاً به طور کلی حرام نموده است!^۲

حکم شرع به حرمت مطلقه برخی محرّمات ولو

در فرض امکان استفاده محلّ

این مسئله در مورد خیلی از محرّمات وجود

^۱ رجوع شود به ص ۹۵.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ مهر تابان، ص ۴۰؛ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده (طهران)، جلسه ۱۱ و ۱۴.

دارد؛ مثلاً در مورد خمر هم ممکن است این طور باشد، هم‌چنان که الآن اطباء می‌گویند: در هر روز مقدار کمی از خمر حدود چند سی‌سی، قطعاً برای بدن مفید است بدون اینکه موجب اعتیاد یا مستی شود. هم‌چنین خود الکل هم ماده‌ای ضد میکروب است و تمام آنها را از بین می‌برد و می‌توانیم بگوییم که اصلاً دستگاه کلیه و قلب و سینه و شش و حتی جهاز هاضمه و روده و امثال ذلک را به‌طور کلی آنالیز می‌کند.^۱ اما شارع حتی یک قطره از آن را هم حرام کرده است، به‌خاطر عدم وصول به آن موارد فاسده! اگر راه قضیه را باز بگذارد، طبع و نفس بشر این طور است که در مهلکه واقع می‌شود؛ لذا شارع از اول سدّ باب کرده و مثلاً گفته است: **كُلُّ مَا يَحْرُمُ كُلَّهُ يَحْرُمُ جِزْئُهُ**، یا مثلاً: **كُلُّ مَا هُوَ نَجَسٌ كُلُّهُ نَجَسٌ جِزْئُهُ**، و امثال ذلک که در آن روایت، امام صادق علیه السّلام در پیغامی که به شخصی داده بودند، خطاب به بعضی از شیعیان خراسان فرمودند:

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اصول طب داخلی هاریسون، ترجمه دکتر پورقازی، فصل ۴۶۷، ص ۵۳۰ و ۵۳۲ و ۵۳۳.

ما أسکرَ کثیره فقلیلُه حرام؛^۱ «هر چیزی که کثیر آن مست می‌کند، قلیل آن هم حرام است!»

فلهذا می‌بینیم و ادراک می‌کنیم که شارع در بسیاری از مسائل برای عدم وقوع در مفسدهٔ اکثر اصلاً سدّ باب انتفاع کرده است و به‌طور کلی راه را بسته است. مسئلهٔ موسیقی و استفاده از آلات موسیقی هم همین حکم را دارد؛ یعنی شارع آلات موسیقی را در لهُو داخل کرده است و اصلاً لهُو را از خصوصیات آلات موسیقی شمرده است و آن را مطلقاً حرام دانسته است و حتی در یک مورد هم حکم به حلّیت نکرده است! در حالی که مثلاً راجع به غناء داریم:

و الّتی تُدعی إلی الأعراسِ لیسَ بهِ بَأْسٌ.^۲

یا

سَأَلْتُهُ عَنِ الْغِنَاءِ أَوْ يَصْلُحُ فِي الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى وَالْفَرْخِ يَكُونُ؟ قَالَ: «لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَزَمَّرْ بِهِ.»^۳

این شرط‌ها موارد حلال را روشن می‌کند و موارد آن مشخص است، چون افراد داخل در مفسده نمی‌شوند.

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۴۱۱.

^۲ الکافی، ج ۵، ص ۱۱۹. ترجمه:

«زن آوازه‌خوان را اگر برای عروسی‌ها دعوت کنند اشکالی ندارد.» (محقق)

^۳ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۱۵۶.

حرمت مطلقه موسیقی به سبب عدم اِشراف بر

مورد محلّ و ملاکات آن

اما در جایی که طبع بشر گرایش پیدا می کند و من حیث لا یشرع وارد در مفسده می شود وظیفه شارع این است که جلوی باب انتفاع را به طور کلی بگیرد. فلهدا نظر ما فتواً و اجتهاداً، از هر دو جهت، بر حرمت استعمال آلات موسیقی است مطلقاً! اگر حتی یک مورد محلّ هم وجود داشته باشد باز در آنجا به لحاظ عدم اطلاع و اشراف انسان بر آن مورد، حرام می باشد.^۱

حکم ثانوی جواز برخی مصادیق خاصّ محرّم

برای معدود علمای مشرف بر ملاکات احکام

لذا از اینجا روشن می شود آن فتوایی که بعضی

از علما و فقها داده اند - البته نمی دانم که خودشان

استعمال می کردند یا نمی کردند - و بعضی از بزرگان

دیگر مانند فارابی که هم فقیه بود و هم فیلسوف^۲ یا

^۱ سایت مکتب وحی، پرسش و پاسخ: ←

^۲ ← «سؤال: چرا بعضی از علما موسیقی را حرام می دانند در صورتی که اصوات هم جزء قدرت های خداوند هستند و تأثیر الهی روی افراد دارند و اثر نهفته در آن غیر قابل انکار است؟

جواب: گرچه عالم وجود اثر فیض حضرت حق است، ولی هر اثری برای ما موجب کمال و مطلوب نخواهد بود. سمّ مار و عقرب هم اثر فیض حقّ

مثلاً بوعلی سینا^۱ یا بسیاری از فقها مثل مرحوم سید محمدحسن الهی، برادر مرحوم علامه طباطبائی که خودشان وارد بودند و نسبت به استفاده آلات موسیقی در زمان سابق اطلاع داشته‌اند - البته در زمان سابق

خود تعلیم موسیقی به‌عنوان یکی از فنون ریاضی

است، ولی موجب نابودی ما خواهد بود! و همین‌طور در بسیاری از موارد، کیفیت تأثیرات، چه مثبت و چه منفی، برای انسان مکتوم ناشناخته است و برای عدم وقوع در حرام و مفسده، احکام شرع میباید حقیقت آنها و اسرار ناشناخته آنان و تأثیرات آنها بر نفس و روان می‌باشند، گرچه به ذائقه انسان خوشایند باشند. موسیقی نیز از این قسم است. حال ممکن است در بعضی از موارد اثرات مثبتی برای انسان داشته باشد؛ اما از آنجاکه اثرات منفی و مانع از رشد و کمال آن موجب به هدر رفتن استعداد و ترقی و کمال است شارع مقدس برای جلوگیری از این مفسده، آن را به‌طور کلی حرام کرده است تا انسان ناخواسته به آن مهالک و خسارت‌ها گرفتار نگردد. این مسئله در بسیاری از احکام دیگر نیز جاری و ساری است.»

الفارابی، سعید زائد، ص ۶۷، ملخص:

«برخی آثار فارابی - رحمه الله - عبارت است از: کتاب الموسیقی الکبیر، کلام فی الموسیقی، الموسیقی من کتاب إحصاء العلوم، کتاب فی احصاء الايقاع، کتاب فی النقرة مضافاً إلى الإيقاع.»

وفیات الأعیان، ج ۵، ص ۱۵۵، ترجمه:

«فارابی در مجلس سیف‌الدوله بعد از مباحثه با مجموعه علمای حاضر در مجلس و برتری بر همه، وقتی نوازندگان به نوازندگی می‌پردازند همگی را تخطئه کرده و خود با آلتی مخصوص شروع به نواختن می‌کند: با آهنگی خاص همه را به خنده و با آهنگی دیگر همه را به گریه و با آهنگی دیگر همه را به خواب فرو می‌برد و خود از آن مجلس خارج می‌شود!» (محقق) الشفاء، الرياضیات، ج ۱، ص ۳۵، مقدمه محقق:

«ألف ابن سینا فی الموسیقی خمسة كتب: الموسیقی من کتاب الشفاء، الموسیقی من کتاب النجاة، موسیقی از کتاب دانش نامه علائی؛ المدخل إلى صناعة الموسیقی (نایاب)، اللواحق (نایاب).»

دارج بوده است^۱ - شاید به این لحاظ بوده است که آن جنبه اشراف بر این مطلب را مد نظر داشته‌اند؛ همان‌طور که از کلام مرحوم آقا سید محمدحسن الهی طباطبائی پیدا است که استعمال آلات موسیقی در بعضی از موارد اشکال ندارد، ولی صحبت در این است که این حکم ممکن است دست افراد ناباب و

^۱ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۳۷۰:

«می‌گویند که ریاضیات چهار علم است: هیئت که عبارت است از علم به تناسب بین اجرام سماوی و حرکت و استقامت و استداره و تقابل آنها؛ و هندسه؛ و حساب که موضوع آن عدد است؛ و موسیقی که موضوع آن اوزان است.

البته منظور از موسیقی، ساز و دنبک و تار و سنتور نیست، اینها آلات موسیقی هستند؛ بلکه علم موسیقی عبارت است از کیفیت اوزانی که نغمات مختلف را به وجود می‌آورد و نت‌هایی که اگر در این دستگاه واقع بشوند، این نوع صداها به وجود می‌آید. من باب مثال اگر این اوزان در تار واقع بشود، این خواص از آنها به وجود می‌آید: ممکن است شخصی به گریه بیفتد، ممکن است شخصی به مسرت و خنده بیفتد، ممکن است شخصی به خواب برود و... .

سابقاً موسیقی علمی بود که آن را جزء فلسفه به حساب می‌آوردند و در ریاضیات از آن بحث می‌کردند. سابقاً ریاضی‌دان‌ها در موسیقی هم وارد بودند؛ چون موسیقی دارای اوزان ریاضی است. من باب مثال این نت باید دو ثانیه طول بکشد و بعد یک مرتبه ارتفاع بگیرد و سه ثانیه ادامه داشته باشد و یک مرتبه تنازل کند و در آنجا در یک نقطه مکث داشته باشد، بعد به عقب یا جلو برگردد. تمام اینها حرکات و نوساناتی در آن آلات است که به واسطه تقدم و تأخر آن، این أعراض به وجود می‌آید، و همه اینها نوعی از عدد است.»

همچنین رجوع شود به الإلهیات من کتاب الشفاء، ص ۱۸؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، ص ۵۱.

غیر صالح بیفتد و از این قضیه سوء استفاده کنند.^۱
فعلیّ هذا مسئله

از تحت قاعده فنی بیرون می آید.

اما خارج از حیطة تخصصی و فنی، مربوط می شود به شخصی که می تواند اشراف و اطلاع داشته باشد و حداقل به ملاکات احکام رسیده باشد. این قضیه دیگر از تحت بحث کلاسیک ما خارج است و حکم آن ممکن است حکم ضرورات ثانویه یا احکام ثانویه را پیدا کند، و دیگر در آن حیطة نمی توانیم بحث کنیم که در چه موردی حلال است و در چه موردی موجب تجرد یا تلطیف است؛ چون که این مسئله دیگر در شأن و تخصص ما نیست!

^۱ مهر تابان، ص ۴۰:

«[علامه طباطبائی] می فرمودند: "برادر ما راجع به تأثیر صدا و کیفیت آهنگها و تأثیر آن در روح و تأثیر لالائی برای کودکان که آنها را به خواب می برد، و به طور کلی از اسرار علم موسیقی و روابط معنوی روح با صداها و طنین های وارده در گوش، کتابی نوشتند که انصافاً رساله نفیسی بود و تا به حال در دنیای امروز بی نظیر و از هر جهت بدیع و بی سابقه بود. لیکن بعد از اتمام رساله، خوف آن را پیدا کرد که به دست نا اهل از ابناء زمان و حکام جائز بیفتد و از آن، حکومت های غیر مشروع دنیای امروز استفاده و بهره برداری کنند، لذا آن را به کلی مفقود کردند."»

اما بحث ما که بحث کلاسیک و به همین نحو متعارف و رایج و دارج است، منتهی می‌شود به حرمت استعمال آلات موسیقی بایّ نحوکان!

بله، امام علیه السّلام ممکن است بعضی از این امور را در بعضی از احوال نسبت به شخصی اجازه دهد. این قضیه برای هر مسئله‌ای ممکن است، یعنی در هر حرامی ممکن است فرض حلالی تصوّر شود؛ ولی چون ما اطلاعی نداریم و نمی‌توانیم اِشْرَاف پیدا کنیم و بگوییم که این مورد حلال است و این مورد حرام است، لذا لازم است بر طبق همان ملاکات عام عمل کنیم.

بله، اگر شخصی باشد که اِشْرَاف و اطلاع دارد، مانند ابن سینا یا علامه حلی یا محقق حلی یا شیخ بهائی^۱ یا شیخ انصاری یا علامه طباطبائی، در این صورت می‌تواند چنین حکمی بکند. البته اگر شخصی مانند ایشان وجود داشته باشد! نه اینکه برای هر کسی که عمامه‌ای بر سر بگذارد و اطلاعی بر فقه داشته باشد و رساله فقهیه عرضه کند و امثال ذلک که

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون دیدگاه شیخ بهائی در علم موسیقی رجوع شود به کشکول، ج ۲، ص ۲۰۰.

در این زمانه می بینیم، چنین حکمی کنیم! کجا الآن

مانند شیخ بهائی یا علامه طباطبائی پیدا می شود؟!

الآن مثل ابن سینایی نمی بینیم که چنین بکند!

چنین شخصی اگر گاهی به آلات موسیقی گوش

بدهد، در مقابل مردم گوش

نمی‌دهد، چون حرام است؛ بلکه در خلوت یا امثال ذلک چنین می‌کند؛ مثلاً فیض کاشانی به موسیقی گوش نمی‌داد، ولی به صوت غناء توسط جاریه گوش می‌داد، یعنی جاریه مغنیه داشت و برای او اشعاری با صوت زیبا می‌خواند که برای او حالت حزن یا فرح و تغییر حال و امثال ذلک ایجاد می‌کرد.^۱ در این موقعیت آیا شخصی مثل شیخ بهائی یا شیخ انصاری در مقابل مردم مثلاً موسیقی گوش می‌دهد یا خمر می‌نوشد؟!!

حالا اینجا جای این مطلب نیست که این قضیه را بگوییم، ولی این قضیه وجود دارد که یک نفر نقل می‌کرد:

یکی از اعظم علماء (اسم نمی‌برم که چه کسی بوده است، ولی اگر بگوییم تعجب می‌کنید) در زمان سابق (یعنی زمان شاه) از یکی از شهرستان‌ها به بلد دیگری مسافرت می‌کرد، در اتوبوس که نشسته بودند، راننده رادیو را روشن می‌کند و زنی شروع به خواندن می‌کند ولی اشعار آن عرفانی بوده است و همراه با آن صوت موسیقی هم بوده است. این عالم همین‌طور گریه می‌کرد و حالت التهاب عجیبی برای او پیدا شده بود! همین‌طور گریه می‌کرد تا اینکه به قم یا به جای دیگر می‌رسند.

در حالی که آن شخص هم کنار همین عالم نشسته بود، ولی این عالم اصلاً متوجه این نحوه خواندن نبود! حالا آیا الان می‌توانیم بگوییم که این عالم در آن موقع، عمل حرامی انجام داده است؟! اصلاً

^۱ رجوع شود به قصص العلماء، ص ۳۲۳.

حالش یک حال غیر عادی بوده است!

ملاک در اینجا لهو و لعب است و همه اینها آلات لهو هستند، بلکه لهو غیر از این آلات نیست! ولی اگر قائل به خروج از ملاک شویم باید در این موارد قائل به احکام ثانویه شویم؛ مثلاً شرب خمر از مصادیق لهو است، ولی اگر انسان مضطرب شود یا عطشان و تشنه شود به طوری که مشرف بر موت گردد باید شرب خمر بکند! در این قسم هم می‌گوییم که از ملاک خارج شده‌ایم.

روایاتی که به این مسئله اشاره می‌کنند می‌گویند که لهو اساساً این طور است،

نه اینکه یک قسم آن لهُو باشد و قسم دیگر آن غیر لهُو باشد؛ یعنی وقتی به روایات که با این شدت و حدّت است نگاه می‌کنیم آیا می‌توانیم بگوییم مقصود امام این است که اگر استفاده از این آلات همراه با لهُو نباشد جایز است و اگر همراه با لهُو باشد جایز نیست؟!

بله، اگر شخصی متخصص و خبره و مشرف بر ملاکات باشد این مطلب ممکن است و نسبت به او ایرادی ندارد. این مطلب علی‌القاعده خواهد بود و نتیجه همانی است که گذشت. اما نسبت به ما که مشرف بر مصالح نیستیم باید از اطلاعات روایات تبعیت کنیم، فرقی هم بین موارد آن مثل شطرنج و موسیقی و خمر نیست. البته حرمت شطرنج در روایات از باب داخل بودن آن در لهُو نیست. اگر به‌خاطر عنوان لهُو باشد، تحت عنوان لهُو حرام می‌شود؛ ولی در روایات نفس عنوان بازی با شطرنج، یعنی خود شطرنج بدون لحاظ لهُو بودن آن حرام شده است.^۱

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون ادله حرمت شطرنج رجوع شود به مطلع انوار، ج ۷، ص ۱۹۲ - ۲۰۳.

ما بنا بر مقتضای استنباط و حیطة تخصصی و
فنی، فتوا بر حرمت استعمال آلات موسیقی می دهیم.
نتیجه بحث ما این شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ